مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

شبه مدرنیته در ایران

شهریار زرشناس

بسم الله الرحمن الرحیم

شبه مدرنیته در ایران

نویسنده:

شهریار زرشناس

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شبه مدرنیته در ایران

مشخصات کتاب

شبه مدرنیته در ایران

کد: ۸۱۲

نویسنده: شهریار زرشناس

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ و صحافی: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۵۰۰

بها: ۱۰۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۰-۳۹-۸۶۰۶-۹۶۴ISBN: ۹۶۴-۸۶۰۶-۳۹-۰

ص: ۱

دیباچه

تاریخ افسانه پردازی نیست؛ تاریخ؛ بزرگ و کوچک کردن حوادث برای منافع شخصی و جمعی نیست؛ تاریخ، بررسی احوال گذشتگان برای سرگرمی و تفریح نیست؛ تاریخ، مطالعه و تجزیه و تحلیل سرگذشت اقوام و افراد برای عبرت گیری و تنبیه است. ایران با تاریخی کهن، حوادث تلخ و شیرین بسیاری برای عبرت آموزی دارد. از جمله این حوادث، تاریخ روشنفکری

است؛ تاریخ مولودی که از ابتدا بیمار به دنیا آمد، ولی ضـربه ها و صدمه های آن تا کنون نیز اندیشه و فرهنگ ایران اسـلامی را می آزارد.

این روشـنفکری که در دوران قاجار شـکل گرفت، شیفته و فریفته غرب بود و ایرانی را از نوک پا تا فرق سر غربی می پسندید و به دنبـال آن بود که مناسـبات فرهنگ غرب را بر خرد و کلان کشور حاکم گردانـد. البته حکومت بی ساختار و بی انضـباط قاجار که تنها بر خواست پادشاهانی کم خرد و متکبر تکیه داشت، این نظم جدید را برای عده ای دوست داشـتنی و خواسـتنی کرده بود. بـا این حال، از آن جا که سـردمداران این روشـنفکری عمـدتا در دربار همین پادشاهان لانه گزیـده بودنـد و با آنها حشـر و نشـر داشـتند و رحم و اخم پادشـاه را در ابراز نظر و فعـالیت هـای خود دخالت می دادنـد، حتی نتوانسـتند یک الگوی کامل از غرب را در این کشور پیاده کنند.

تنهـا انـدوخته این روشن فکری از غرب، حـذف دین از زنـدگی مردم بود و مبـارزه بـا هر آنچه به عنوان فرهنگ دینی در بین مردم رواج داشت. البته با وجود کوشش فراوان خودباختگان داخلی و پشتیبانان خارجی آنها، فرهنگ اسلامی

ایران مستحکم تر از آن بود که در مقابل این هجمه ها فرو ریزد. مطالعه تاریخ این برهه باید در پی این باشد که ریشه این استحکام کجاست؟ چرا در کشورهای دیگر و حتی در بعضی از کشورهای اسلامی، مدرنیته به راحتی فرهنگ بومی را می روبد و در آن جا لانه می گستراند، ولی در ایران ناکام می ماند، چرا مدرنیته در یک کشور کاملاً حاکم می شود و در کشور دیگر شبه آن مجال بروز می یابد؟ نقاط ضعف و قوت فرهنگ ها کجاست؟ روش ها و ابزارهای مدرنیته برای نفوذ در یک ملت کدامند؟ راه مقابله چیست؟

صدا و سیما به عنوان دانشگاه عمومی وظیفه دارد پاسخ گوی این پرسش ها باشد، کتاب حاضر گوشه هایی از فرهنگ روشن فکری بیمار را می نمایاند، هرچند تنها زمینه ای برای آشنایی برنامه ریزان و برنامه سازان متعهد رسانه است و قطعی متناسب با قالب برنامه سازی، باید مطالعات گسترده تری در این زمینه انجام شود. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، دستان همکاران خود را برای ساخت چنین برنامه هایی به گرمی می فشارد و آمادگی اش را برای پژوهش های تکمیلی اعلام می دارد.

در خاتمه شایسته است از فاضل متعهد، جناب آقای شهریار زرشناس که این کتاب را با قلم رسای خود رقم زده است، سپاس گزاری کنیم و توفیق روز افزون ایشان را در خدمت به اسلام و انقلاب از خداوند بزرگ خواهانیم.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۲

فصل اول: تاریخ ایران و قاجاریه

اشاره

در کل تاریخ مکتوب ایران که چیزی نزدیک به ۳۰۰۰ سال را دربرمی گیرد، دو گسست اساسی و دگرگونی ساختارشکنانه رخ داده است:

۱. ظهور اسلام؛

۲. هجوم استعمار غربی و مدرنیته.

دگرگونی اول با پایان عصر باستانی تاریخ ایران و طلوع آفتاب تفکر اسلامی همراه بوده است. اگرچه مسیری که جامعه اسلامی پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، به ویژه پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام طی کرد، مسیر جدایی و دوری وِلایت از وَلایت و حکومت از صاحب و متولی اصلی آن بود و آنچه که به تدریج و به ویژه پس از سال چهلم هجری شکل گرفت، دیگر صورت واقعی یک مدینه اسلامی نبود، ولی به هر حال، حضور آیین اسلام در ایران و گسترش آن موجب تغییر مبنایی در عناصر سازنده هویت فکری و فرهنگی ایرانی گردید.

ایرانیان باستان مردمی دین گریز و ناآشنا با معنویت و دیانت نبودند. در میان شخصیت های اسطوره ای ایران باستان، گاه حتی چهره های برجسته معنوی و حکمت مداری دیده می شود که راهِ پارسایی و روشن رأیی را می پیمودند.

ولی به هر حال، واقعیت این است که آیین زرتشت به ویژه در دهه های پایانی سلطنت سامانیان دیگر به آیینی منجمد، شرک آلود و ناتوان تبدیل شده بود که توان پاسخ گویی به نیازهای فکری و معنوی آن روز ایرانیان را نداشت. سلطنت ساسانیان یک دولت متمرکز مبتنی بر الگوی «دولت های ایرانی» بود و شاید بتوان در سراسر تاریخ طولانی ایران باستان، ساسانیان را تنها نمونه یک دولت فراگیر

ایرانی دانست؛ یعنی دولتی که برخلاف حکومت های ملوک الطوایفی پس از اسلام در ایران، ایلی مدار و قبیله ای نبود و نیز برخلاف رژیم اشکانیان یک نظام سیاسی متأثر از غرب یونانی و یا هم چون امپراتوری هخامنشیان مجموعه ای حاکم بر ملت های مختلف و بدون هویت مشخص فرهنگی نبود.

دولت ساسانیان رژیمی متمرکز و با چهره ای ایرانی بود و فراتر از مرزهای هویت ایلی و قبیله ای ظاهر می گردید. در عین حال، ساسانیان نظامی کاستی، بسته، غیر منعطف و ظالمانه بود و همین عوامل سبب فتور و سستی درونی آن گردید و به سرعت راهِ زوال را پیمود و از آن چیزی باقی نماند.

اگرچه حکومت اسلامی در دوران خلیفه سوم و به ویژه پس از شهادت مولای متقیان طریق انحراف و استحاله پیمود و به اسارت خلفای اموی و سپس عباسی درآمد و کم تر زیبنده صفت «تمدن اسلامی» بوده است و اگرچه تفکر اسلامی ای که در قرون اول هجری در ایران گسترش یافت، برپایه هدایت معصوم علیه السلام نبود، ولی به هرحال مایه های شورآفرین اندیشه اسلامی، ساختارهای شرک آلود و کاستی میراث آریاییان در ایران را شکست و بنای شکل گیری هویت نوینی را پی ریخت. سرانجام همین هویت بود که در سده های پس از حمله مغول در قالب گسترش علاقه و ارادت مردم به تفکر شیعی و آموزه های اهل بیت علیهم السلام و سرانجام با به قدرت رسیدن یک حکومت شیعی در عهد صفوی خود را عیان ساخت. البته فراز و فرود و پیچ و خم در این میانه بسیار بوده است که پرداختن به آن ها ما را از مسیر بحث اصلی مان دور می کند.

حکومت صفویه از جنبه های مختلف یک نقطه عطف در تاریخ ایران است به ویژه به دلیل فضا و امکانی که جهت نشر فقه شیعه و بیان حقایق آیین اسلامی پدید آورد. البته صفویه نیز مثل هر رژیم سلطنتی دیگر دارای ضعف ها، آسیب ها، عیب ها و گاه شاهان بی لیاقتی بود که هم چون نقطه های تاریکی در تاریخ حیات آن مطرح هستند.

هر حکومت را باید در ظرف زمانی ــ مکانی و با توجه به توان ها و مأموریت

تاریخی آن بررسی کرد. صفویه با تکیه بر اعتقاد حقه امامیه، یک وحدت فراگیر در سرزمین ایران پدید آورد و از مرزهای اعتقادی و استقلال سیاسی ایران دفاع موفقی کرد. صفویه راه را بر بیان بسیاری از حقایق آموزه های دینی و انجام مراسم سوگواری امامان شهید باز کرد و نیز حضور و نفوذ روحانیت شیعه در زوایای حیات اجتماعی این مردم را گسترش و تعمیق بخشید.

این ها خدمات بزرگ صفویان است، ولی برخی شاهان این سلسله سستی ها، جنایت ها، خشونت ها و ستمگری هایی نیز داشته اند که در یک ارزیابی منصفانه از مقام صفویه در تاریخ باید مورد توجه قرار گیرد. به هر حال، می توان گفت عناصر سازنده و مثبت زیادی در کارنامه صفویه خودنمایی می کند.

به ویژه یکی از موارد برجسته در تاریخ صفویه برخورد مقتدرانه و عزت مدارانه بعضی پادشاهان این سلسله هم چون «شاه طهماسب صفوی» نسبت به سفیران دولت های غربی و اروپایی است و نیز تلاش هایی که جهت بازپس گیری جزیره هرمز از پرتغالی ها صورت گرفت. هرچند که نقاط ضعف و اشتباهات تاریخی ناشی از نبود بینش اصولی در همین دوران نیز در رفتار و شیوه های عملی برخی شاهان این دوره و حتی پادشاهِ نام آوری چون شاه عباس دیده می شود.

ایران در عهد قاجاریه

پس از سقوط صفویه به سال ۱۱۳۵ه . ق و تأسیس سلسله قاجاریه در ۱۲۱۰ ه . ق، نزدیک به ۷۵ سال ایران در وضعیتی پر آشوب به سر برد. سلطنت نادر کوتاه مدت بود و زندیه نیز از تأسیس یک دولت متمرکز نیرومند و فراگیر ناتوان بودند. با ظهور آغامحمدخان قاجار در افق تاریخ سیاسی ایران، زمینه های تأسیس یک دولت فراگیر در ایران فراهم آمد.

آغا محمدخان سلطانی مستبد بود که به توان نظامی ایل قاجار اتکا داشت و عمر کوتاهِ حکومتش در جنگ و خون ریزی دَدمنشانه گذشت. اگر به تاریخ ایران

عهد صفویه بنگریم، روشن می شود که قاجارها از ایلات ترک تشکیل دهنده «سپاه قزلباش» صفویه بوده اند.

دولت صفویه ایل قاجار را به نواحی مازندران و گرگان و مرکز ایران کوچاند تا از تجمع و خطر آفرینی احتمالی آن ها جلوگیری کند.(۱) قبایل طرفدار شاه اسماعیل صفوی که نیروی اصلی سپاه قزلباش را تشکیل می دادند، عبارت بودند از قبایل شاملو، روملو، استاجلو، تکه لو، افشار، قاجار، ذوالقدر. موقعیت قاجارها در هرم حکومتی شاه اسماعیل بالاـ گرفت(۲) و صاحب مقامات مختلف در ساختار اداری و حتی نظامی دولت صفویه گردیدند.(۳)

شاه عباس که از قدرت روز افزون قاجارها بیمناک شده بود، اقدام به کوچاندن آن ها کرد و گروه های مختلف ایل قاجار را در قراباغ و گرجستان، مرو و استرآباد اسکان داد(۴) که بعدها همین جماعت ساکن استرآباد نقش مهمی در تاریخ این ایل به دست آوردند. قاجارهای ساکن استرآباد به دو دسته یوخاری باش ها و اشاقه باش ها تقسیم شدند.(۵)

قاجارها در تاریخ دوران افشاریه و زندیه ایران، بارها نقش آفرینی کردند و فراز و فرودهایی داشتند تا اینکه آغامحمدخان در کودکی به اسارت کریم خان زند درآمد و در حالی که عمه آغا محمدخان از زنان سوگلی کریم خان بود،

۱- ۱. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ، نشر بنیاد، ج ۱، صص ۱۳ ــ ۱۹.

۲- ۲. عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، ابن سینا، ص ۳.

۳- ۳. اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، امیرکبیر، جلد اول، ص ۱۴۰.

۴- ۴. مآثر سلطانیه، ص ۷.

۵- ۵. محمدجعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، زوّار، ص ۳.

آغامحمدخان به عنوان میهمان تبعیدی و چونان گروی برای کنترل طغیان های ایل قاجار تا پایان مرگ کریم خان در دربار او زندگی می کرد.(۱) در مورد چگونگی رفتار کریم خان با او روایت های مختلفی وجود دارد. به هر حال، آغامحمدخان پس از مرگ کریم خان به میان ایل خود می رود و در پی یک سلسله جنگ ها و خونریزی های سفاکانه در سال ۱۲۱۰ ه . ق (۱۷۹۶ م.) در تهران تاج گذاری می کند و تهران به عنوان پایتخت او برگزیده می شود.

آغا محمدخان تلاش کرد تا به اوضاع از هم گسسته کشور تا حدودی سر و سامان بدهد و در این راه از توان نظامی ایل قاجار بهره گرفت. رژیم آغا محمدخان حکومتی ایلاتی بود. این پادشاه ستمگر لشکرکشی ای به گرجستان داشت و به دستور او اهالی «تفلیس» قتل عام شدند. این لشکرکشی زمینه مناسبی برای کشمکش های بعدی میان ایران و روسیه فراهم آورد. سرانجام آغامحمدخان به سال ۱۲۱۲ ه . ق به قتل رسید و پس از وی برادرزاده اش که «باباخان» نامیده می شد و بعدها به فتحعلی شاه ملقب گردید، در تاریخ ۲۴ ربیع الاول سال ۱۲۱۲ ه . ق رسما تاجگذاری کرد.

فتحعلی شاه کشور را میان فرزندان بی شمارش تقسیم کرد و هریک را به امارتی یا ولایتی گماشت. شاه و اعتمادالدوله [صدر اعظم] در پایتخت و شاه زادگان در سراسر کشور پراکنده بودند. امور لشکری بر عهده شاهزادگان بود و امور دیوانی و مالی را وزیران بر عهده داشتند. غالبا در کنار هر شاه زاده، کادری از وزیران و مستوفیان با تجربه قرار می دادند.

از دوران فتحعلی شاه تلاش گسترده دولت های استعماری برای نفوذ در ایران به منظور پیش برد اهداف و سیاست های مورد نظرشان آغاز گردید و به تدریج دربار ایران و شاهان بی عرضه و شهوت ران آن و درباریان نالایق و وابسته، به

۱- ۱. محمد هاشم آصف رستم الحکماء، رستم التواریخ، امیر کبیر، صص ۳۳۸، ۳۶۰ و ۳۶۱.

مهره های شطرنج قدرتمداران غربی تبدیل شدند.

در این دوران، سرجان ملکم نماینده دولت بریتانیا به منظور فریب دادن درباریان غافل به ایران سفر کرد. در زمستان ۱۲۱۶ ه . ق، روس ها گرجستان را رسما ضمیمه خاک خود اعلام کردند و دولت ایران جهت تلاش به منظور بازپس گیری گرجستان از روسیه متوجه دولت فرانسه شد.

به سال ۱۲۲۲ ه . ق، قرارداد «فین کُن اشتاین» میان دولت فتحعلی شاه و دولت فرانسه بسته شد. به موجب این قرارداد، دولت فرانسه متعهد شد ایران را در بازپس گیری گرجستان و دیگر نواحی ای که روسیه اشغال کرده بود یاری دهد. از این رو، ژنرال گاردان از طرف ناپلئون به منظور بازسازی و مدرنیزه کردن ارتش ایران اعزام شد، ولی همان گونه که رسم همه قدرت های بزرگ است، ناپلئون قول و قرار با ایران را قربانی سازش تاکتیکی با تزار روس کرد و فتحعلی شاه و درباریان دوباره به سوی انگلیس روی آوردند.

از این پس، دومین دگرگونی و گسست بزرگ در تاریخ ایران که به دوران معاصر اختصاص دارد خودنمایی می کند و آن ناگزیری ایران از رویارویی با تمدن تکنیکی ــ بورژوایی غرب مدرن و قدرت استعماری آن است.

انگلیسی های مکّار سرهارفورد جونز را روانه ایران ساختند و در سال ۱۲۲۴ه . ق، قرارداد جدیدی بین دولت ایران و انگلیس منعقد گردید. در همین اوان، تکاپوها و فعالیت های گسترده لژهای فراماسونری در یارگیری از میان درباریان و دور و بری های فتحعلی شاه آغاز می گردد و شخصیت های مرموزی چون «ابوالحسن خان ایلچی» و «عسگرخان افشار ارومی» توسط استعمار بریتانیا خریده می شوند.

سلسله جنگ های میان ایران و روس که از سال ۱۲۱۸ ه . ق آغاز گردیده بود، سرانجام با شکست ایران و انعقاد قرارداد استعماری «گلستان» به سال ۱۲۲۸ ه . ق به پایان می رسد. با انعقاد این معاهده، سرزمین های قره باغ، گنجه، شکی، شیروان، بادکوبه و تمامی داغستان از ایران جدا شد و گرجستان نیز تماما ضمیمه

روسیه تزاری گردید.(۱)

نکته شایان توجه این که معاهده گلستان را از طرف ایران میرزا ابوالحسن خان ایلچی فراماسونر امضا کرده است و نماینده دولت انگلستان در زمینه چینی برای انعقاد این معاهده، نقش زیادی داشته است.

باوجود رشادت های بسیار عباس میرزا فرمانده سپاه ایران ـ و بسیج مردمی ای که صورت گرفته بود و حمایت گسترده روحانیون از جنگ علیه روس ها، برتری تکنیکی روس ها در عرصه نظامی عامل اصلی موفقیت آن ها و شکست ایرانیان بود. این امر، عباس میرزا و وزیر معروف او میرزا عیسی فراهانی، معروف به میرزای بزرگ، را با ضرورت یک سلسله «اصلاحات مدرنیستی» در ارتش ایران مواجه کرد. در واقع، سنگ بنای اصلاحات مدرنیستی غربی در دوران فتحعلی شاه با اقدامات عباس میرزا گذاشته شد. احتمالاً او نیت سوئی در این خصوص نداشته و قصد رواج غرب زدگی را نداشته است، ولی انجام پاره ای دگرگونی ها را در مسیر مدرنیزاسیون در ارتش ایران ضروری تشخیص می داده است.(۲)

در سال ۱۲۴۱ ه . ق به دلیل ابهامی که درباره تعیین سرحدات مرزی به ویژه در ناحیه گوگچه بین ایران و روسیه بروز کرد، جنگ جدیدی میان دو کشور درگرفت که در سال ۱۲۴۳ ه . ق، به انعقاد معاهده ننگین «ترکمانچای» بین دو کشور انجامید. به موجب این معاهده ایران ولایات ایروان، نخجوان و تمامی سرزمین های شمال رود ارس را به روسیه واگذار کرد. هم چنین از حق بهره مندی از ناوگان جنگی در دریای خزر محروم گردید و نیز ملزم به پرداخت ۲۰ میلیون

۱- ۱. محمدتقی لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ، امیرکبیر، ج اول، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲- ۲. رضا قلی خان هدایت، روضه الصفا، کتاب فروشی خیام، ج هشتم، ص ۳۴۷.

روبل نقره روسی (معادل ۵ میلیون تومان) غرامت به روسیه گردید.(۱) جالب این است که معاهده ترکمانچای را هم از طرف ایران، میرزا ابوالحسن خان ایلچیِ فراماسونر امضا کرده بود.(۲) این امر می تواند نشان دهنده نقش پنهان دولت انگلیس در انعقاد این معاهده جهت تضعیف هرچه بیش تر ایران باشد.

در سال ۱۲۴۹ ه . ق، فتنه و شورشی از ناحیه حاکم هرات (کامران میرزا) به پا شد و عباس میرزا قصد لشکرکشی به هرات کرد. سپاهیان عباس میرزا به فرماندهی پسرش محمدمیرزا هرات را به محاصره درآوردند، ولی با مرگ ناگهانی عباس میرزا ماجرای تسخیر هرات ناتمام ماند.(۳) در تاریخ ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ ه . ق، فتحعلی شاه نیز پس از یک بیماری طولانی درگذشت و محمدمیرزا در ۷ رجب ۱۲۵۰ در تبریز تاج گذاری کرد و به سمت تهران به راه افتاد.

محمدشاه درگیری هایی با شاهزادگان مدعی سلطنت پیدا کرد و با استفاده از تدابیر صدر اعظم خود میرزا ابوالقاسم قائم مقام و انجام چند جنگ و خون ریزی بر آن ها چیره شد.

دوران سلطنت محمدشاه دارای چند ویژگی است:

۱. نفوذ استیلاجویانه و استعماری دو دولت روس و انگلیس تداوم و گسترش پیدا کرد؛

۲. در سال ۱۲۵۳ لشکرکشی بی حاصل محمدشاه علیه حاکم هرات رخ داد

۱- ۱. حسین پیرنیا، مؤتمن الملک، مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دولت های خارجه، مطبعه فارس، ص ۱۳۳.

۲- ۲. همان، ص ۱۳۱.

۳- ۳. ناسخ التواریخ، ص ۳۰۱.

که با دخالت انگلیس به ضرر ایران تمام شد؛(۱)

۳. انگلیسی ها دست به کار فعال کردن فرقه های مذهبی در ایران شدند و آقاخان محلاتی _ رهبر فقه اسماعیلیه _ را تحریک به شورش کردند. شورش او به سال ۱۲۵۶ رخ داد و سرکوب شد؛

۴. ساختار حکومت ایلاتی قاجاریه با سرعت بیش تری رو به ضعف و سستی گذاشت و ناکارآمدتر از پیش گردید؛

۵. در سال ۱۲۶۰ ه . ق قیام بابیه رخ داد. در جمادی الاول سال ۱۲۶۰ میرزا علی محمد شیرازی خود را «باب» نامید و مردم را به آیین خود فراخواند. او فرزند یک تاجر شیرازی بود و از ضعف و بحران اقتصادی کشور و نارضایی مردم به نفع خود بهره برد. دولت محمدشاه، باب را در قلعه چهریق ماکو زندانی کرد، ولی تحریکات هواداران او ادامه یافت.

در دوران سلطنت محمدشاه قاجار، تجارت و بازرگانی (که از دوره قبل رونق گرفته بود) هم چنان ترقی کرد. یکی از دلایل این امر آن بود که مالیات چندانی از تاجران و بازاریان گرفته نمی شد و مالیات بر مستغلات نیز ناچیز بود و دکان ها و تیمچه ها مالیات بر درآمد پرداخت نمی کردند. به دلیل حضور استعمار اروپایی، بازار داد و ستد کالاهای خارجی اندک اندک پر رونق می شد، ولی کشاورزی ایران ویران بود و رو به قهقرا می رفت. پادشاه و درباریان از اوضاع عالم بی خبر بودند و ترفندهای استعماری را نمی شناختند.

محمدشاه، مقام ایل خانیگری را در میان قاجار تضعیف کرد و رئیس ایل را مجبور ساخت که در میان ایل خود زندگی نکند. محمدشاه در اوایل سلطنت خود، میرزا قائم مقام _ صدر اعظم _ خود را به قتل رساند و به جای او مرادش حاج میرزا آقاسی را به صدارت واداشت. او مردی بی کفایت بود. در دوران

۱- ۱. ناسخ التواریخ، ج دوم، ص ۸۹.

محمدشاه، فرانسوی ها نیز هم چون روسیه و انگلیس از امتیاز «کاپیتولاسیون» برخوردار شدند.

در این دوران بود که مقاومت حماسی مردم بوشهر به رهبری تنگستانی علیه قوای انگلیسی ای که به ایران هجوم آورده بودند صورت گرفت.

در این دوران پس از کشمکش های مختلف مرزی سرانجام معاهده «ارزنهُ الروم» میان ایران و دولت عثمانی به امضا رسید که امیر نظام که بعدها به امیرکبیر معروف شد، درا ین عهدنامه نقش مهمی برعهده داشت. حضور استعمار مدرن و اندیشه های تجدد طلبانه در این دوره رنگ و اثرگذاری بیش تری یافتند و اگرچه لژ رسمی فراماسونری در کشور وجود نداشت، ولی وابستگان پنهان برخی از این محفل ها در مراکز قدرت ایران فعال گردیده بودند.

در دوران سلطنت محمدشاه، دامنه اختیارات و نفوذ فرزندان درجه اول فتحعلی شاه در کشور محدود گردید و این امکان در اختیار فرزندان عباس میرزا قرار گرفت.

نفوذ ایل قاجار در مقابل اقتضائات تمرکزگرای حکومتی رو به کاهش گذاشت. محمدشاه در مقایسه با سلف خود نسبت به روحانیان شیعه تا اندازه ای کم توجه بود. اساسا در دوران محمدشاه و به ویژه بر اثر شوک وارده از ناحیه معاهده ترکمانچای، نوعی انفعال در سیاست ایران نسبت به دولت های استعماری دیده می شود.

دوران سلطنت محمدشاه زمانی آغاز می گردد که میرزا ملکم خان کودکی یک ساله می باشد و زمانی پایان می یابد که او نوجوانی پانزده ساله است که از ده سالگی به اروپا سفر کرده است. میرزا یعقوب ــ پدر میرزا ملکم ــ با حاجی میرزا آقاسی آشنایی و دوستی داشت و از نفوذ صدر اعظم برای فرستادن پسرش به فرنگ بهره برد.

محمد شاه پس از ۱۴ سال سلطنت در ۶ شوال ۱۲۶۴ ه . ق درگذشت و ولیعهد او ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران آمد و بر تخت سلطنت قاجار تکیه

زد. ناصرالدین شاه میرزا تقی خان امیر نظام را که به او در رسیدن به سلطنت کمک بسیار کرده بود، به صدارت خود برگزید.

امیرکبیر به یک سلسله اقدامات اصلاحی در ایران دست زد. امیرکبیر از سال ۱۲۶۴ ه . ق تا سال ۱۲۶۸ ه . ق، در پست صدارت ایران قرار داشت و در این سال به فرمان ناصرالدین شاه به قتل رسید. امیرکبیر کوشید که جیره و مواجب بی جای درباریان را کاهش دهد و بر نظم و سامان ارتش تا حدودی بیفزاید. او به گونه ای کوشید تا ساختاری شبیه بوروکراسی های مدرن در کشور پدید آورد. قضاوت در مورد امیرکبیر تا حد زیادی سخت و دشوار است؛ زیرا هرچند نمی توان در حُسن نیت او تردید نمود، ولی به هر حال او در مقام صدارت پادشاه فاسدی چون ناصرالدین شاه به تحکیم سلطه قاجاریه خدمت می کرد؛ دوم اینکه برخی عملکردهای وی زمینه های نفوذ تجدد و مدرنیزاسیون فاقد تفکر و زیربنای نظری آن را در کشور فراهم کرد و گسترش داد.

اصل امیر از ده هزاوه ازقرای بلوک فراهان عراق بود... پدر میرزاتقی خان امیر، کربلایی محمدقربان است. به مناسبت مجاورت قریه مهرآباد فراهان که اصل خاندان قائم مقام از آنجا بود، با هزاوه موطن و مسکن کربلایی محمدقربان پدر امیر، این مرد در عداد خدمتکاران قائم مقام اول، یعنی میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ در آمد و در دستگاه او سمت آشپزی پیدا کرده و بعدها در پیش قائم مقام ثانی ناظر آشپزخانه و در پیری قاپوچی او شده است.(۱)

سیاست داخلی امیرکبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه عبارت بود از برانداختن نفوذ درباریان و قطع مستمری های فوق العاده که بدون سبب به اشخاص داده می شد و تمرکز امور اداری و مالیات ها و درآمدهای دولت و تنظیم بودجه، که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت. و ایجاد

۱- ۱. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، علمی، ص ۱۵۶.

تعادل بین درآمد و هزینه دولت و تشکیل سپاه منظم تحت السلاح و از میان بردن ملوک الطوایفی و رؤسای ایلات و بسط معارف به طریق اقتباس از اصول معارف اروپایی... . در آغاز امر به قلع و قمع سالار در خراسان و دفع فتنه پیروان باب و سرکوب کردن شورشیان فارس و بختیاری همت گماشت.(۱)

فتنه باب که از زمان محمدشاه آغاز شده بود، در سال های آغازین سلطنت ناصرالدین شاه نیز ادامه یافت و زمانی که به یک غائله جدی و خطرساز تبدیل شد، با قاطعیت امیرکبیر و اعدام علی محمد باب به سال ۱۲۶۶ ه . ق پایان گرفت. اساساً ناصرالدین شاه اگرچه خود را آدمی مذهبی جلوه می داد، ولی از روحانیت مقتدر شیعه چندان خوشش نمی آمد؛ هرچند از آن می ترسید و ملاحظه آن را می کرد. عالمان سیاسی بزرگی، معاصرِ ناصرالدین شاه بودند؛ افرادی مانند حاج ملا علی کنی، میرزای شیرازی، آقا نجفی اصفهانی، میرزا محمدحسن آشتیانی، محمدصالح عرب، میرزا جواد مجتهد تبریزی و سیدعلی اکبر فال اسیری.

به یک اعتبار ناصرالدین شاه سلطنت خود را مدیون درایت و کاردانی میرزا تقی خان امیرکبیر بود. وی توانست سپاهیان و نیز هزینه لازم برای جلوس ناصرالدین شاه به سلطنت را فراهم آورد. (۲)

گاه ناصرالدین شاه در ارتباط با فتنه باب از خود سستی هایی نشان داد و کوشید با برگزاری مجالس مناظره مسئله را پایان دهد، ولی اندک اندک کار بابیه از یک انحراف مذهبی صرف به یک فرقه سازی تحریک آمیز استعماری بدل گردید. ریشه ماجرای بابیه در آرای شیخ احمد احسایی (م ۱۲۴۲ ه . ق) بود که مسئله غیبت حضرت حجت(عج) و تداوم زندگی ایشان را با برخی تأویل های

۱- ۱. همان، ص ۱۶۰.

۲- ۲. حقایق الاخبار ناصری، ص ۴۴.

غلط شبه فلسفی و یونان زده درآمیخت و مسئله «رکن رابع» را مطرح ساخت.

پس از مرگ شیخ احمد احسایی، کاظم رشتی شاگرد معروف او زاویه انحراف را بازتر کرد و در آخر عمر خود از حضور «باب امام عصر» و ضرورت یافتن او سخن گفت. کاظم رشتی به سال ۱۲۵۹ ه . ق درگذشت و علی محمد باب که تاجرزاده ای جاه طلب و کم سواد بود، نخست به دعوی باب امام عصر بودن و سپس ادعای خود امام عصر بودن پرداخت.

شرایط نابسامان اقتصادی ایران به ویژه در زمینه کشاورزی و زندگی روستایی، ستم های وحشتناک پادشاهان قاجار نسبت به رعیت و گسترش طبقه تاجر شهرنشینی که کم کم با سرمایه داری جهانی پیوند می خورد و تا حدودی گرایش های شبه مدرنیستی داشت، سبب شد که ادعاهای دروغین باب از نفوذ نسبی در میان برخی گروه های اجتماعی برخوردار شود و در حدود سال های ۱۲۶۵ ه . ق و ۱۲۶۶ ه . ق به یک جنبش گسترده و خطرساز بدل شود. در این میان، نقش مکارانه سیاست دولت انگلیس و روس برای فرقه سازی مذهبی در ایران و تضعیف حضور و نفوذ روحانیت شیعه [که همیشه چونان سدی در برابر امواج تهاجم استعماری ایستادگی می کرده است] در بهره برداری از فضای کشور و تقویت دامنه نفوذ بابی ها بسیار قابل توجه است.

به هر حال، باب به سال ۱۲۶۶ ه . ق اعدام شد و پس از سوء قصد ناموفق پیروان باب به ناصرالدین شاه و سرکوب گسترده آنان از سوی حکومت مرکزی فتنه و غائله باب از فعالیت بازماند.

ولی در مقابل سیاست امیرکبیر و ناصرالدین شاه برای گسترش ساختار دیوان سالاری متمرکز شبه مدرن و کاهش نفوذ نظام ایلخانی، طغیان هایی از سوی برخی بلندپایگان ایل قاجار صورت گرفت که شاید مهم ترین آن ها شورش حسن خان سالار دوالو در خراسان بود.

خاندان دوالو در رأس نیروهای جنگی ایل قاجار قرار داشتند و از

خانواده های پرنفوذ قاجاری بودنـد. حسن خان سالار و پسـرش به همراهی محمدعلی خان دوالو به حکم دولت مرکزی اعدام شدنـد. پایـان یـافتن شورش آن هـا، ضـربه سـهمگینی بر پیکر گرایش های ایلاتی قاجاریه و به نفع سـیاست های بوروکراسـی متمرکز شـبه مـدرن امیرکـبیر بـود. نویسـنده روضـه الصـفا به گـونه ای از واقعه اعـدام حسن خـان سالاـر می نویسـد که گـویا ناصرالدین شاه راضی به مرگ او نبوده است.(۱)

البته تاریـخ سـلطنت ناصـرالدین شـاه را می توان از یـک سو آیینه ای از یـک سیر مذبـذب میـان گرایش هـای ایلاتی و مـدل حکومتی مبتنی بر آن، و از سوی دیگر، میـل به گسترش بوروکراسـی مـدرن و شـبه مـدرن فاقـد زیربنـای تئوریک و تفکری و صرفـا تقلیـدی دانست. با مرگ امیرکبیر در واقع نخستین تلاش میانه روانه و معتـدل برای گسترش مدرنیزاسـیون در ایران موقتا کم رنگ می گردد.

حرکت امیرکبیر در مسیر الگوگیری از گرایش های مدرنیزه روزگار خود، با حرکت های خائنانه و وابسـته افرادی مانند میرزا حسـین خـان سپهسالار و تئوری پردازی هـای مقلـدانه میرزا ملکم خـان تفـاوت های اساسـی ای داشت که به آن ها اشاره می کنیم:

۱. امیرکبیر فردی با حسن نیت، صادق، دلسوز، فسادناپذیر و غیر وابسـته بود؛ صـفاتی که در میرزا حسـین خان و امین الدوله و امین السلطان و دیگران به هیچ روی وجود نداشته است.

۲. امیرکبیر در عین دریـافت ضـرورت انجـام پـاره ای اصـلاحات در نظام حکومتی قاجار، چون فاقـد بینش تئوریک و دریافت حضوری از موقعیت تـاریخی ایران بود، پشـتوانه و یا حتی انگیزه لازم برای تلاش به منظور فراتر رفتن از افق اقتباس از مـدرنیته را نداشت.

ص: ۱۶

۱- ۱. روضه الصفا، ج دهم، ص ۳۱۹.

۳. امیرکبیر به رژیم قاجار معتقد و متعهد بود و از این رو، محور اصلی تلاش او حفظ اقتدار و سیطره این رژیم بود. این امر اگرچه تا حدودی به حفظ وحدت ملی کمک می کرد، ولی سرانجام در نهایت به نفع رژیم فاسد و ورشکسته ناصرالدین شاهی تمام می شد و تقویت یا تحکیم سیطره قاجاریه قطعا چونان سدّی در مقابل در پیش گرفتن یک راه رشد مستقلِ معنوی در ایران و یا حتی سهیم شدن در تقدیر غرب مدرن [مانند ژاپن] خودنمایی می کرد. هرچند که شرایط تاریخی ایران و افق هویت قومی ما راه حل ژاپنی شدن را به طور کلی منتفی می کرد و راهکار پیشرفت معنوی در ایران نیز برای تحقق خود نیازمند بسترسازی ها و پشتوانه های تئوریک بود، که در آن زمان وجود نداشت. البته ما در این بحث، قصد قضاوت مثبت یا منفی درباره کارنامه امیرکبیر را نداریم، بلکه هدف اصلی توصیف شرایط تاریخی ای است که او در آن قرار گرفته بود.

با قتل امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) به صدارت رسید. میرزا آقاخان نوری فردی فاسد و وابسته به سیاست دولت انگلیس بود. از رویدادهای مهم دوران صدارت او جنگ سوم هرات است که با زیان های بسیاری برای ایران همراه بود. سرانجام در سال ۱۲۷۳ ه . ق و در دوران صدارت میرزا آقاخان نوری افغانستان از ایران جدا می شود و هیئت ایرانی به سرپرستی فرخ خان امین الدوله (که همگی به لژهای فراماسونری پیوستند) قرارداد ننگین پاریس را امضا می کنند. میرزا ملکم خان ناظم الدوله نیز از اعضای این هیئت است و به جمع وابستگان فراماسونری می پیوندد. (۱) میرزا آقاخان نوری از سال ۱۲۶۸ ه . ق تا ۱۲۷۵ ه . ق، صدارت را بر عهده داشت و در این سال از صدارت عزل گردید.

پس از تجزیه هرات از ایران توطئه های دولت استعماری انگلیس به منظور جدا کردن سیستان از ایران آغاز گردید تا اینکه سرانجام در سال ۱۲۸۹ ه . ق، به

۱- ۱. به این نکات در شرح زندگی ملکم خان با تفصیل بیش تر اشاره می کنیم.

تجزیه بخشی از سیستان از ایران موفق گردید. ایران دوران سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت میرزا آقاخان نوری عرصه نقش آفرینی های ریاکارانه دولت های روس و انگلیس به ویژه دومی بود، ولی جالب این جاست که در این دوران، یعنی روزگار صدارت میرزا آقاخان نوری در مقام مقایسه با روزگار صدارت میرزاحسین خان سپهسالار متجدد و منورالفکر و دوست نزدیک و یارغار میرزا ملکم خان ناظم الدوله، به لحاظ کمّی و کیفی امتیازات خائنانه کم تری به بیگانگان واگذار شده است. در دوران صدارت میرزاحسین خان سپهسالار و امین السلطان که هر دو از داعیه داران تجدد و مدرنیته هستند، بازار واگذاری امتیازات استعماری به بیگانگان از رونق غیرقابل مقایسه ای با دیگر ادوار برخوردار است. این امر، به روشنی نقش زمینه ساز مدرنیست ها و منورالفکران برای حضور استعمار در ایران را آشکار می کند.

ناصرالدین شاه پس از آن که با بحران ها و فشارهای ناشی از نفوذ مدرنیته و استعمار روبه رو شد، به فکر انجام پاره ای دگرگونی ها در ساختار اداری رژیم قاجاریه به صورتی تقلیدی از غرب پرداخت، ولی این بار از یک سو از صداقت و نیروی میرزاتقی خان خبری نبود و از دیگر سو نفوذ دولت های استعماری بیش از روزگار امیرکبیر گردیده بود و طبیعی بود که طرح تقلیدی ای که با سطح فکر ناصرالدین شاه هماهنگ باشد و توسط صدر اعظمی وابسته و فاسد اجرا شود، چیزی جز یک تراژدی نخواهد بود. ناصرالدین شاه در تاریخ ۲۰ شعبان ۱۲۸۷ فرمانی صادر کرد که به موجب آن شورای مملکتی شامل ۹ وزیر به ریاست صدراعظم تشکیل شود. وی سرانجام در سال ۱۲۸۸ه . ق، صدارت اعظم را به میرزاحسین خان سپهسالار واگذار کرد. بنا به نقل روایات تاریخی آیت اللّه حاج ملاعلی کنی با این انتساب مخالف بود و در نامه ای به ناصرالدین شاه چنین نوشت:

علامت زوال و انقراض یک سلطنت و کشور و بدبختی و اضمحلال ملت و مردم مملکت این است که افراد نالایق و پست به مقامات عالیه

برسند و پست های حساس را اشغال کنند. در کشور ایران هنوز هنرمندانی هستند و اشخاص لایق نمرده اند که چنین فردی بر مسند وزارت متکی شود.(۱)

دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار از سیاه ترین دوره های تاریخ سلطنت ناصری در واگذاری انواع امتیازات استعماری به دولت های روس و انگلیس بود. یکی از مشهورترین و حیرت انگیزترین آن ها «قرارداد رویتر» است که به سال ۱۲۸۹ امضاء شد و در سال ۱۲۹۰ در اثر تلاش ها و مخالفت های مرحوم آیت اللّه حاج ملاـ علی کنی و حمایت مردم لغو گردید.

میرزا حسین خان سپهسالار که عضو فراماسونری و از دوستان نزدیک میرزا ملکم خان و از چهره های داعیه دار تجدد در ایران بوده است، از عوامل اجرای پروژه اخذ شبه مدرنیته در ایران بوده است. ما در این رساله در بحثی مستقل درباره او سخن خواهیم گفت. طبق قرارداد رویتر، بیش تر منابع و امکانات سرزمین ایران در اختیار استعمار انگلیس قرار می گرفت. امتیاز قرارداد رویتر که سپهسالار امضاکننده و عامل واگذاری آن به شخصی انگلیسی به نام بارون جولیوس رویتر بود، آن چنان ذلت بار و خائنانه بود که لُرد کُرزن ــ مأمور استعماری انگلستان در هند و خاورمیانه ــ درباره آن می نویسد:

عجیب ترین امتیازی که در طول تاریخ نظیر ندارد و به موجب آن، تمام منابع طبیعی کشوری به یک خارجی تسلیم و تفویض گشته است.(۲)

امتیاز رویتر توسط میرزا حسین خان سپهسالار و با همکاری میرزا ملکم خان ناظم الدوله به یک یهودی انگلیسی به نام بارون جولیوس رویتر واگذار شد. به

۱- ۱. موسی نجفی، مظفر نامدار و موسی حقانی، تاریخ معاصر ایران، سال سوم متوسطه، ص ۵۲.

۲- ۲. همان، ص ۸۰.

موجب این امتیاز، حق احداث راه آهن، تراموا، بهره برداری از کلیه معادن و منابع به جز طلا و نقره و سنگ های قیمتی، بهره برداری از جنگل ها، احداث قنوات و کانال های آبیاری به طور قطعی و انحصاری به مدت هفتاد سال و اداره گمرکات و حق صدور همه نوع محصولات به ایران، به مدت ۲۵ سال به رویتر واگذار گردید و در ازای این همه امتیاز، مبلغ دویست هزار لیره بابت سفر ناصرالدین شاه به خارج، از دولت انگلستان وام گرفت. در کارنامه میرزا حسین خان سپهسالار، خیانت های بسیاری دیده می شود که افزون بر واگذاری امتیاز رویتر، ترتیب دادن دو سفر بی فایده به اروپا برای ناصرالدین شاه، آوردن قزاق های روسی به ایران و واگذاری امتیاز شیلات به روس ها، تن دادن به حکمیت گلد اسمیت بوده است که به جدا شدن بخش هایی از سیستان و بلوچستان از ایران انجامید.

بررسی دقیق رویدادهای سال های ۱۲۸۷ _ ۱۲۸۹ نشان می دهد که دست پنهان استعمار انگلیس آشکارا در ارتقای رتبه سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار به عنوان یک صدراعظم وابسته و متجدد و فراماسونر نقش داشته است. میرزا حسین خان در سال ۱۲۸۷ و به هنگام سفر شاه به عراق و زیارت عتبات عالیات در بغداد، فرمان سه وزارتخانه عدلیه، اوقاف و وظایف را از دست شاه دریافت کرد و به همراه او به تهران آمد. در سال ۱۲۸۸ به عضویت «دارالشورای کبرای دربار» که ناصرالدین شاه به تازگی تأسیس کرده بود در آمد و سپس به مقام سپهسالاری اعظم قشون ایران و وزارت جنگ منصوب شد و چهل و هفت روز بعد به صدارت اعظمی دولت ایران رسید.

این ارتقای سریع و شگفت انگیز میرزا حسین خان در سلسله مراتب دولت ایران، با سیاست های دولت انگلیس در زمینه افغانستان و دخالت در امور بلوچستان و سیستان ارتباط مستقیم داشت.

محمود محمود درباره میرزا حسین خان سپهسالار به نقل از رالنسون انگلیسی چنین می نویسد:

در موقع انتخاب این مرد به صـدارت اعظمی چنـد موضوع مختصـر و کوچک در میان بود که می بایست بین دولت انگلیس و ایران حل و فصل شود... این قضایا از جمله قضـیه دست انـدازی امیرشـیرعلی بر سیسـتان، تعرضات خان کلات به بلوچسـتان و قبـول حکمیت انگلیس در این دو مـورد [بـود] و البته در حـل تمـام این مسایـل و قضایـا دخـالت و نفـوذ موافقت آمیز شـخص صدراعظم فوق العاده مؤثر است. بنابراین، ایجاد روابط حسـنه از نوجزوپروگرام سیاسـی میرزاحسـین خان سـپهسالار بود و این حُسـن نیـت [!] او، راه را برای حـل تمـام این مشـکلات صـاف و همـوار نمـود... در پروگرام میرزاحسـین خـان که برای احیـاء مملکت ایران طرح شده بود، این نظر را داشت که منافع ایران را با منافع انگلستان توأم کند.(۱)

بدین سان دولت انگلیس از میرزاحسین خان سپهسالار، پذیرش حکمیت انگلیس را در تعیین حدود مرزی سیستان و بلوچستان ایران به منظور محـدود کردن قـدرت مـانور دولت روسـیه و تصویب امتیازنـامه رویتر، طلب کرده و آن را شـرط حمـایت از او برای قرار گرفتن در مقام صدارت اعظمی ایران قرار داده بود.

در موقع تعیین میرزاحسین خان با معاونت و اصرار انگلیس ها به صدارت، انگلیسی ها برای چهارفقره از تقاضاهای خودشان از او قول گرفتند: ۱. قبول حکمیت انگلیس راجع به بلوچستان؛ ۲. قبول حکمیت مأمور انگلیس راجع به حدود سیستان؛ ۳. دادن امتیـاز منابع سرتاسـر ایران به بارون ژولیس دو رویتر؛ ۴. بردن ناصـرالدین شاه به لنـدن برای دیـدن عظمت امپراتوری انگلیس. صدر اعظم دست نشانده هم هر چهار فقره را موافق دلخواه انگلیس انجام داد.(۲)

ص: ۲۱

۱- ۱. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، اقبال، ج ۳، صص ۹۲۳ و ۹۲۴.

۲- ۲. خان ملک ساسانی، سیاست گران دوره قاجار، انتشارات بابک با همکاری انتشارات هدایت، فصل سپهسالار.

لردکُرزن ـ مأمور کهنه کار استعمار بریتانیا ـ درباره سپهسالار گفته است:

شوق و ذوق برای دوستی با انگلیس، صمیمیت و وفاداری نسبت به دولت انگلیس هیچ وقت به این درجه در ایران بالا نگرفته بود که در زمان میرزا حسین خان سپهسالار بالا گرفت.

میرزاحسین خان سپهسالار سیاست مداری تجددگرا و اصلاح طلب و دوست نزدیک و صمیمی میرزاملکم خان بود. از دوران صدارت او، اصلاحات مدرنیستی در رژیم قاجاریه صورت گسترده تر و عمیقی می یابد. اگر میرزاملکم را پدر اندیشه شبه مدرنیته ایران و تجسم پیوند استعمار و روشن فکری مدرنیست بدانیم، میرزاحسین خان سپهسالار را می توان تجسم اراده اجرایی بوروکراتیک در عهد قاجاریه به منظور اجرای پروژه شبه مدرنیته در ایران دانست. میرزاحسین خان سپهسالار پیشتاز نسل دولت مردان متجدد [مدرنیست] و داعیه دار آزادی خواهی و قانون گرایی است که در نظر و عمل به استعمار مدرن وابسته بوده و در مسیر منافع آن گام بر می دارند. با قدرت گرفتن میرزاحسین خان سپهسالار، ساختار ایلاتی رژیم قاجار در برابر بوروکراسی تقلیدی متکی بر دولت مردان و روشن فکران غرب زده به طور کامل در موضع انفعال و ضعف قرار گرفت.

اگر امیرکبیر در حوزه اجرا در پی پروژه مدرنیته غرب زده در ایران بود، میرزاحسین خان سپهسالار و میرزاملکم خان ناظم الدوله در دو قلمرو اجرایی بوروکراتیک و حوزه نظری، خواهان جهت گیری به سوی شبه مدرنیته غرب زده بودند؛ همان چیزی که نزدیک به چهار دهه بعد، رضاخان پهلوی معمار شبه مدرنیته بیمار ایران، آن را عینیت بخشید و مسیری فاجعه بار از تجددگرایی ای سطحی، خائنانه، وابسته و تاراجگر منافع ملی و منابع انسانی ایران پدید آورد؛ راهی تلخ که سرانجام با بر باد دادن فرصت ها، امکانات و منابع گسترده طبیعی و مالی و انسانی ایران، حتی از کشور ما یک غرب زده درجه دو مانند کره جنوبی و تایوان پدید نیاورد، بلکه یکسره ایران را به قعر ظلمات شبه مدرنیته بیماری

پرتـاب کرد که وابسـتگی سیاسـی و اقتصادی، بی هویتی فرهنگی و درمانـدگی و فقر و اسـتبداد را توأمان به همراه داشت و به اسارت ۵۷ ساله ایران در دست سلطنت پهلوی انجامید.

در سال ۱۳۰۲ ه . ق میرزاعلی اصـغرخان امین السـلطان که بعدها به اتابک اعظم ملقب شد، امور کشور را در دست گرفت. او سیاست مـداری باهوش و با اراده، ولی فردی وابسـته بود. اتابک تا مقطع جنبش تنباکو، به سـمت سیاست های دولت انگلیس متمایـل بود و پس از آن، به سـمت دولت روس گرایش یافت. امین السـلطان تا پایان سـلطنت ناصـرالدین شاه و قتل او به سال ۱۳۱۳ ه . ق، و پس از آن نیز در دوران مظفرالدین شاه یک سال صدراعظم بود. امین السـلطان نیز در مسـیر شـبه تجدد وابسـته ایران گـام برداشـت؛ هرچنـد آهنـگ غرب زدگی او بـه تنـدی میرزاحسـین خـان سـپهسالار نبـود. در دوران صـدارت اتابـک، امتیازهای بزرگی مانند امتیاز انحصار تنباکو و امتیاز تأسـیس بانک شاهنشاهی به انگلیس داده شد. در سال ۱۳۰۶ ه . ق، امتیاز خائنانه «لاتاری» به ملکم خان واگـذار گردیـد. و امتیاز ساختن راه تهران به سواحل خلیـج فارس به انگلسـتان واگـذار شـد. در دوران صدارت امین السـلطان، «پیمان آخال» با روسیه بسته شد که براساس آن، بخش هایی از خاک ایران از جمله عشق آباد، مرو، دو قلعه گرماب و قلقلات از حوزه نفوذ و اقتدار ایران خارج گردد. در واقع، این پیمان ضربه ای به استقلال ایران بود. هم چنین در دوران امین السـلطان امتیـاز تأسـیس بانـک استقراضـی روس، ساختن راه های شوسه، اسـتفاده از معادن و جنگل های ایران و احـداث راه آهن به روس ها واگذار گردید که چنان که خواهیم دید همگی ضـربه های هولناکی بر پیکر اقتصاد ایران وارد ساختند.

در مقام جمع بندی، نتایج نیم قرن پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار بر ایران را می توان این گونه جمع بندی کرد:

۱. جدا شدن هرات، مرو، سرخس و نواحی مختلف تا جنوب رود جیحون

از ایران و جدایی افغانستان؛

۲. جدا شدن بخش اعظم سیستان و بلوچستان از ایران؛

۳. شدت گرفتن رقابت بین روسیه و انگلیس در غارت ایران و گسترش دامنه نفوذ آن ها در سیاست کشور؛

۴. تشدید و گسترش رشوه خواری و فساد دولتی و افزایش فقر مردمی؛

۵. شدت گرفتن روند رو به زوال اقتصاد کشاورزان ایران و گسترش وابستگی به نظام استعمار جهانی؛

۶. نفوذ فراماسونرها و منورالفکران اغلب وابسته و به کلی غرب زده تا درون دولت ایران و اجرای طرح های خود به منظور گسترش شبه مدرنیته بیمار در ایران؛

۷. پیدایش و گسترش نهضت های فکری انحرافی و ساخته استعمار؛

۸. اعطای امتیازهای گسترده به دولت های استعماری و تشدید حیرت انگیز وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران؛

۹. فروپاشی کامل استقلال سیاسی و اقتدار ملی به دلیل سیاست های توسعه طلبانه استعماری و خیانت های مستمر دولت مردان غرب زده داخلی و بی کفایتی ناصرالدین شاه و نیز روند رو به شتاب وابستگی اقتصاد ایران به استعمار سرمایه داری جهانی؛

۱۰. مقاومت فعال روحانیان در مقابل امتیاز دهی های خائنانه و استعماری؛ مانند مقابله آیت اللّه حاج ملاعلی کنی با امتیاز خائنانه رویتر و دخالت ایشان در برچیدن موقتی بساط فراماسونرها و نیز وقوع جنبش بزرگ مردمی علیه استبداد و استعمار به رهبری روحانیت و لغو امتیاز خائنانه انحصار توتون و تنباکو که نمونه ای مهم از همراهی مردم و روحانیت در حرکتی استقلال طلبانه و ضداستعماری بود.

دوران ناصرالدین شاه، مقطع اوج فعالیت سیاسی و اجتماعی میرزا ملکم خان و کوشش های او در ترویج آرای منورالفکرانه و شعارهای میان تهی اصلاح طلبی و

قانون گرایی و آزادی خواهی و ادعاهای لیبرالیستی در داخل دولت و خارج آن بود. میرزاملکم خان پس از مرگ ناصرالدین شاه، ۱۳ سال دیگر زنده بود و در دوران مظفرالدین شاه هم عنوان سفارت گرفت که بدان خواهیم پرداخت.

اقتصاد ایران در عهد ناصرالدین شاه

دوران سلطنت ناصرالدین شاه به ویژه از مقطع صدارت میرزاحسین خان سپهسالار به بعد، روزگار گسترش نفوذ استعمار مدرن و سیطره تدریجی مظاهر مدرنیزاسیون و افزایش نفوذ محافل فراماسونری و روشن فکری و ویرانی اقتصاد کشاورزی و وابستگی هرچه بیش تر بازرگانی و تجارت ایران به استعمار سرمایه داری است. در این سال ها، به واسطه هجوم کالاهای خارجی، صاحبان حرفه ها و صنایع در شهرهای مختلف ایران به تدریج مشاغل و ابزار کار خود را از دست دادند؛ از میزان تولیدات داخلی به شدت کاسته شد و بازار و تاجران ایرانی اندک اندک به عامل فروش کالاهای خارجی بدل گردیدند. ملا عبدالرسول کاشانی در رساله انصافیه خود، اوضاع اقتصادی سال های پایانی ناصرالدین شاه و سال های آغازین مظفرالدین شاه را این گونه توصیف می کند:

از زمان اواخر صفویه که تجار بیدار فرنگ، به ایرانِ غافل، پای آمد و شد و معامله باز کردند و مردمانِ غافل را به (اجناس) سرخ خود فریب دادند، این بیچاره ها آنچه طلا آلات و نقود و ذخایر و دفاین داشتند، همه را تا به حال همی دادند.... تمام سرای ها و خانه های ایران یک دکان شد از اجناس بی اصل و بی دوام دولت های خارجه، بلکه بالمره چشم از اولین مایه ثروت خود که غله جات و پنبه و اجناس دیگر است پوشیده، به حمّالی دیگران کوشیدیم. ما به حمّالی و دست فروشی قناعت کردیم.(۱)

۱- ۱. ملا عبدالرسول کاشانی، رساله انصافیه، صفر ۱۳۲۸، برگرفته از: فریدون آدمیت، ایدئولوژی مشروطیت ایران، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

در واقع، حضور سرمایه داری خارجی در کشور کم کم آرایش طبقاتی و سیمای شهرهای اصلی کشور را تغییر داد. حاج سیاح که خود گرایش های آشکار منورالفکرانه داشته است، در سال ۱۲۹۶ ه . ق می نویسد:

مال التجاره ایران که از آنجا (گیلان) حمل می شود، پنبه و ابریشم و خشکبار و پوست و بره و گوسفند و فرش و برنج و ماهی است و مال التجاره روسیه از آنجا همه حوایج ایران. این تجارت به این ترتیب، در اندک زمان صنایع ایران را نابود و اهل ایران را پریشان و گرسنه خواهد کرد... این سیل، ثروت ایران را خواهد برد و این هزاران هزار خروار قند و شکر، دندان ایرانیان بیچاره را کند خواهد کرد و این اشیای شکستنی شیشه و بلور سرایشان را خواهد شکست و بالآخره با کبریت تجارت خرمن های کاغذ و البسه که به ایران می ریزد، آتش خواهد گرفت. ایرانی غافل از اینکه چه می کند، گمان می کند که خدا روس ها را خلق کرده کار کنند. ایشان راحت برند... ایران در و دروازه ندارد.(۱)

لرد کُرزن عامل استعمار انگلیس در رساله ای به نام ایران و مسئله ایران(۲) از نفوذگسترده سلیقه اروپایی و کالاهای تجملی هم چون ابریشم و ساتن نام می برد و می گوید لباس یک دهاتی ساده ایرانی یا از مسکو وارد می شود و یا از منچستر و نیلی که برای چادر همسرش به کار می برد از بمبئی؛ در ایران همه طبقات از پایین تا بالا وابسته به کالاهای غربی شده اند.(۳)

حاج زین العابدین مراغه ای که خود از روشن فکران متمایل به غرب زدگی و

ص: ۲۶

۱- ۱. حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح در دوره خوف و وحشت، به کوشش: حمید سیاح، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲- [۲] ۱. The Prsian And Persian Question .

۳- [۳] ۲. Curzon, George: the persian and persian Question, Vol ۲, ۱۸۹۲, ۵۶۰ - ۵۶۱.

لیبرالیسم است، ولی مثل ملکم خان فاسد و خائن نیست، در کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیگ که به احتمال در یکی دو سال پایانی سلطنت ناصرالدین شاه منتشر شده است، درباره کاروان سراهای تبریز می نویسد: رفتیم به کاروان سراهای تجارنشین؛ خیلی جاها معتبر و با شکوه بودند. به اندکی ملاحظه معلوم شد که در این شهر، تجارت عمده ای هست و مردم هم به تجارت مایلند، ولی چه سود، که همه امتعه خارجه است. از امتعه داخلیه نشانی دیده نمی شد.... آن وقت فکر کردم که شیاطین فرنگستان به قوت علم، همه ساله چقدر پول از این مملکت بیرون می کشند.(۱)

برابر آماری که از گزارش ها و سفرنامه های نویسندگان داخلی و خارجی به دست می آید، نسبت تجارت ایران با انگلستان در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و درست دو سال پیش از وقوع انقلاب مشروطه، ۱ به ۴ بوده است؛ یعنی ایران ۴ برابر بیش از آن که به انگلستان صادرات نماید، از آن واردات داشته است و متأسفانه این واردات مسیر وابسته کردن اقتصاد ایران و دگرگونی ساختارهای آن را می گذرانده است.(۲)

آمار و ارقام در زمینه سمت گیری اقتصاد ایران به سوی یک رابطه نابرابر تجاری به نفع بیگانگان بسیار زیاد است که از نقل آن خودداری می کنیم. نکته دیگر این است که نفوذ اقتصادی استعمار مدرن به تدریج، یک طبقه بزرگ از تاجران ثروتمند مرتبط با غرب را پدید می آورد که ضمن اینکه به لحاظ اقتصادی، وارد کننده و نماینده کالاها و شرکت های غربی بودند و اقتصاد مصرفی وابسته را در ایران گسترش می دادند، از لحاظ اجتماعی نیز پایگاه طرفدار ایده های غرب زده ای بودند که فراماسونرها و منورالفکران و دولت مردان

۱- ۱. زین العابدین مراغه ای، سیاحت نامه ابراهیم بیگ، صص ۲۱۰ و ۲۱۱، ۲۰۵ و ۲۰۶.

۲- [۲] ۱. Vgisykes percy, A History of Persian Vol ۲, London ۱۹۵۱, ۳۷۸.

اصلاح طلب نفوذی مطرح می کردند. بعضی از این تاجران برای سهولت در فعالیتهای اقتصادی خود آشکارا به تحت الحمایگی انگلستان درآمدند؛ مثل حاج عبدالکریم و حاجی محمد قوام تاجران مشهدی، حاجی میرزامحمود مشکی ــ از تاجران پرنفوذ اصفهان ــ و حاجی بابا صاحب در بوشهر.(۱) برخی دیگر از تاجران ایرانی مانند حاجی غلام محمد صدر ملک التجار اصفهانی، شریک و عامل شرکت دیوید سامسون گردیده بود و یا حاجی علی اکبر یزدی مشهدی، نمایندگی شرکت های زینگلروهانس را داشت و یا میرزا محمد صادق دهدشتی ــ از تاجران شیراز ــ عامل شرکت های زیگلر و گری پل بود.(۲)

در این سال ها، روس ها و انگلیسی ها به غارت منابع طبیعی و امکانات این سرزمین نیز پرداختند. در سال ۱۳۰۷ ه . ق، در قراردادی که میان امین السلطان و نماینده تجارت خا نه کومیس توفیلاـکتوس و وزیر مختار روس در تهران به امضا رسید، «دولت علیه ایران همگی درخت های زیتون ایالت گیلان را در منجیل و رودبار، رستم آباد و اطراف رودخانه سفیدرود و سایر نقاطی که زیتون به عمل می آید، برای مدت بیست و پنج سال به تجارتخانه کومیس توفیلاکتوس واگذار می نماید».(۳)

این ها غیر از واگذاری امتیازاتی مثل امتیاز رویتر، بانک شاهنشاهی و استقراض های پیاپی است که در این دوره رواج داشته است.

پرواند آبراهامیان درباره نفوذ استعماری اقتصاد سرمایه داری در دوران قاجاریه تا آستانه مشروطه چنین می نویسد:

۱– ۱. احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران در دوره قاجاریه، ص ۵۶.

۲– ۲. همان، صص ۵۳ ــ ۵۵.

۳– ۳. همان، ص ۶۲.

با اینکه در آغاز سده، نوزدهم ایران از اقتصاد جهانی کاملاً برکنار و جدا بود، در پایان سده کاملاً در مسیر ادغام در شبکه اروپایی تجارت بین المللی قرار گرفته بود. به این ترتیب، شکست های نظامی به امتیازدهی های دیپلماتیک انجامید؛ امتیازهای دیپلماتیک، امتیازدهی های تجاری را به دنبال آورد، امتیازهای تجاری راه های نفوذ اقتصادی را هموار ساخت و نفوذ اقتصادی نیز صنایع سنتی را تضعیف کرد و در نتیجه، آشفتگی های اجتماعی شدیدی پدید آمد.(۱)

بدین ترتیب، در نیمه دوم سده نوزدهم میزان سرمایه گذاری های خارجی تقریبا از صفر به بیش از ۱۲/۰۰۰/۰۰۰ پوند رسید و مرزهای ایران به روی سرمایه داران و تجار اروپایی باز شد.... ناصرالدین شاه که از یک سو، زیر فشار هزینه های به شدت در حال افزایش، و رشد رو به کا هش درآمدها قرار داشت و از سوی دیگر، با مشکل یافتن منبع درآمدهای اضافی و احتمالی خطرات سیاسی ناشی از وضع مالیات های جدید روبه رو بود، بیش از پیش به فروش القاب، حقوق انحصاری، امتیازات خاص، انحصارات، زمین، تیول و از همه مهم تر مشاغل مهمی مانند قضاوت، سفارت، والی گری و حتی وزارت متوسل شد. هم چنان که یک مورخ معاصر می نویسد: در دربار قاجار کم تر روزی بود که بدون فروش بعضی چیزها به بعضی افراد، سپری شده باشد... بریگاد قزاق که تا پیش از این تقریبا دو هزار نفر نیرو داشت، به گارد سلطنتی کوچک و منضبطی تبدیل شده بود که تأمین امنیت شاه را بر عهده داشت. در همان دوره، پایتخت از پلیس منظم، شهرداری، رفتگر، خیابان های سنگفرش شده دارای چراغ گاز و کالسکه برخوردار شد. بدین ترتیب، سرانجام تجدد یا حداقل نمودی از آن به تهران هم رسیده بود.(۲)

۱- ۱. پرواند، آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی، سر نی، ص ۶۷ .

۲- ۲. همان، صص ۷۳ و ۷۴.

برخی مظاهر تمـدن بـورژوایی غرب ماننـد چراغ هـای گـاز و شـبحی از پلیس مـدرن به تهران آمـد، ولی به همراه آن ویرانی اقتصـاد سـنتی و خودکفـای ایران تشدیـد شـد و اقتـدار و اسـتقلال سیاسـی و حتی هویت ملی مـا را بـا چـالش و بحران و خطر فروپاشی روبه رو ساخت. آبراهامیان می نویسد:

واردات محصولات کارخـانه ای، حجم تجـارت داخلی را افزایش داد و صـدور محصولات کشـاورزی به ویژه پنبه و برنـج و تنبـاکو و پـوست، خودکفـایی جوامع بومی را از بین برد؛ کشـاورزی تجـاری را رواج داد و برخورد و داد و سـتد میـان شـهر و روسـتا، صادر کنندگان و روسـتاییان و رباخواران و کشاورزان را بیش تر کرد... واردات انبوه محصولات کارخانه ای خارجی بـه ویژه منسوجـات، صـنایع سـنتی را تضـعیف کرد و در نـتیجه، بیش تر بازاریـان، بیگانگـان را دشـمن مشـترک خـود قلمـداد کردند.(۱)

میرزاحسین خان ــ مأمور مالیاتی اصفهان ــ در گزارشی درباره صنف بافندگان چنین می نویسد:

سـابق که پارچه های فرنگی شایع نبود، از اعلی و ادنی حتی در ارکان دولت و بعضـی شاهزادگان عظام قـدک پوش بودنـد... چندین سال است پارچه های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان رواج گرفته، هر دفعه اقمشه ایشان طرح تازه بوده و هرکدام به نظرهـا تـازگی داشـته، مردم ایران جسم و جـان خود را رهـا کردنـد و دنبـال رنگ و بوی دیگران بالا رفتنـد و در واقع، در این مرحله به ضررها رسیدند. پارچه بافان به خاطر تقلید از محصولات خارجی، کیفیت کالاهای خود را پایین آورده اند؛ روس ها نیز از خرید منسوجات ایرانی دست برداشته اند و بیش تر مشاغل ضررهای هنگفتی متحمل شده اند. اقلاً

۱- ۱. همان، ص ۷۶.

عشر اصناف این شهر نساج بودند که خمس آن باقی نیست... حدود یک بیستم بیوه زنان اصفهان با درآمد حاصل از نخ ریسی برای نساجان، هزینه نگهداری کودکانشان را تأمین می کردند که اکنون این منبع معاش خود را از دست داده اند. هم چنین اصناف بزرگ دیگری مانند صبّاغ، نداف و عمله کازرخانی که بسته و پیوسته این صنف بودند، بیش تر ایشان از میان رفتند. سایر اصناف خلایق را هم، از پرتو این شکستگی ضررها رسید. مثلاً کشاورزان دیگر نمی توانند پنبه خود را به قیمت گران بفروشند.(۱)

در پیش گرفتن شبه مدرنیته و تجدد سطحی

دوران ناصرالدین شاه به لحاظ تاریخی، روزگار انتخاب راه حل تجدد سطحی یا شبه مدرنیته در ایران است. در توضیح مطلب باید گفت اساساً جوامع آسیایی و آفریقایی غیر غربی در برابر حضور و نفوذ و گسترش غرب، چهار راه در پیش داشتند و می توانستند آن ها را دنبال کنند:

۱. گزینه نخست: راه سهیم شدن در عقل غربی و پیوستن به تاریخ غرب و «غربی شدن»؛ یعنی همان روشی که ژاپن از دهه های شصت و هفتاد قرن نوزدهم و به ویژه پس از اصلاحات امپراتور میجی در پیش گرفت. این راه مستلزم ورود به لایه های درونی تفکر غرب و هم افقی با آن و رها کردن سنت ها و مآثر قومی جهت پیوستن به تاریخ مدرنیته است. از زمان ورود غرب مدرن به عصر امپریالیسم و آغاز جنبش پُست مدرن در غرب و شروع پروسه انحطاط غرب و خودآگاهی غرب به بحرانی که بدان مبتلاست، راهِ غربی شدن بر ملت های آسیایی و آفریقایی بسته شده است.

۲. گزینه دوم: «غرب زدگی مدرن»؛ در این گزینه، اقوام یا ملت های آسیایی و آفریقایی در عقل غربی و افق تاریخی آن سهیم و شریک نمی شوند و در ساحت

ص: ۳۱

۱- ۱. موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران در دوره قاجاریه ، ص ۹۲.

غرب سکنا نمی گزینند، بلکه «غرب زده» می شوند. غرب زده شدن یعنی مقلد غرب بودن. اقوامی که طریق غرب زدگی مدرن را با موفقیت در پیش می گیرند، مانند ژاپن، ایالات متحده آمریکا، انگلیس، فرانسه و ایتالیا، کانادا و آلمان نیستند که در مجموعه تاریخی ـ فرهنگی غرب قرار بگیرند، بلکه جوامعی هستند که میراثی جداگانه و ویژه خود داشته اند و از مقطعی پس از آشنایی با غرب، تحت هژمونی و سرکردگی تاریخی ـ فرهنگی آن قرار می گیرند، خود نوآور و مؤسّس نیستند، ولی تقلیدکنندگان شایسته، با نظم و توان مندی هستند که جوامعی مدرن تأسیس می کنند اما نه از نوع مدرنیته درجه یک غربی، بلکه از نوع مدرنیته درجه دو غرب زده. کشورهایی مانند چین، کره جنوبی، تایوان و برزیل از این نوع هستند. این ها مقلدان خوب و یا متوسط عقل غربی هستند که در کلیت تفکری غرب مشارکت ندارند، ولی اقتباس و تقلید موفقی از مدرنیته انجام داده اند. بنابراین، مدرن هستند، ولی نه مدرنِ غربی، بلکه مدرنِ غرب زده. از این رو، در سلسله مراتب نظام و طبقه بندی کشورها، جزو جوامع مدرن درجه دو شمرده می شوند.

۳. گزینه سوم: «غرب زدگی شبه مدرن»؛ در این گزینه، جامعه در معرض بمباران نوگرایی و مدرنیته قرار می گیرد، ولی نه تنها در عقل غربی سهیم نمی شود و غربی نمی گردد که حتی بنا به دلایل مختلف تاریخی ـ فرهنگی و اجتماعی ـ سیاسی که در جای خود قابل بررسی است، در اقتباس موفق از مدرنیته نیز ناکام می ماند و مقوله سطحی و سراپا تقلید کج و معوج و متناقضی به نام «شبه مدرنیته» پدید می آورد.

شبه مدرنیته اگرچه رنگ و لعاب و ظواهر مدرنیته را دارد، ولی به لحاظ عمقی و باطنی حتی از درونی کردن مدرنیته درجه دو (غرب زده) نیز ناتوان است. از این رو، محصول حرکت شبه مدرنیته گونه ای غرب زدگی و تجدد سطحی یا به تعبیر دقیق تر «شبه مدرنیته» است.

شبه مدرنیته به مراتب از مدرنیته غرب زده و غربی، فاجعه بارتر و بلکه به

گونه ای خنده دار و کاریکاتوروار است. شبه مدرنیته جامعه ای می سازد که آفات و زیان های ذاتی مدرنیته را به طور کلی داراست، ولی برخی جنبه های مفید بالعرض آن را ندارد. از این رو، پدیده ای بسیار فاجعه بار است.

گزینه ای که امیرکبیر برای ایران برگزید، بر «پی ریزی زیربنای بینشی مدرنیته (فهم علوم و ادبیات مدرن) به همراه انجام اصلاحات اداری و آموزشی در ساختار و سیستم اجرایی ایران» مبتنی بود، مسیری بود که اگر به صورت موفقیت آمیز تا پایان دنبال می شد، گونه ای «غرب زدگی مدرن» پدید می آورد.

ولی شرایط اجتماعی ــ سیاسی ایران و به ویژه فساد شدید دربار ناصرالدین شاه و نفوذ گسترده فراماسونرها و عوامل استعماری در دربار، سبب شد که گزینه امیرکبیر ناموفق و عقیم بماند. بنابراین، آن چه در ایران پیروز شد، گزینه سوم، یعنی «غرب زدگی شبه مدرن» بود. این گزینه را در ایران به لحاظ نظری و اجرایی میرزا ملکم خان ناظم الدوله و میرزاحسین خان سپهسالار نمایندگی می کردند.

غرب زدگی شبه مدرن یعنی نشناختن ماهیت و حقیقت غرب و حتی نداشتن فهم درست از عناصر اصلی بینش علمی ــ تجربی و تکنیکی و روح کلی ادبیات و فرهنگ مدرن غرب و در عوض پرداختن به ظواهر و امور سطحی و صوری و جلوه های ظاهری و مبنا قرار دادن تقلید ظاهرگرایانه و بی بنیان و به طور خلاصه، یعنی در پیش گرفتن آشکار وابستگی همه جانبه.

غرب زدگی شبه مدرن در عقل غربی سهیم نمی شود و جامعه ای غربی هم چون ژاپن پدید نمی آورد، حتی از درک و شناخت صفات اصلی، روح کلی و ویژگی ها و ارکان تمدن مدرن و اقتباس موفق از آن نیز ناتوان است و تنها به تقلیدی ظاهرگرایانه و سطحی بسنده می کند.

روحِ این گزینه در شعار معروف میرزا ملکم خان در رساله دفتر قانون ظاهر گردیده است. او چنین می نویسد:

بفرمایید این درس تنظیم را در کجا خوانده اید؟ می دانم باز خواهید

خندیـد و خواهیـد فرمود درس تنظیم چه چیز است؟ نظم ایران، عقـل می خواهـد و مـا عقل داریم. من این همه فریادی که می زنم به واسطه همین خبط شماست؛ ایران را به عقل نمی توان نظم داد. عقل شما در صورتی که بیش تر از عقل افلاطون باشد، باز بدون حکم فرنگی ممکن نیست بفهمد که اداره شـهری یعنی چه. خلاصه، الآن چیزی که اعظم موانع ترقی ایران شده، این است که وزرای مـا عقـل خود را بر علوم فرنگسـتان ترجیـح می دهنـد. ملت هـای فرنـگ سه هزار سال معطل شدنـد تا اختراع عکس بروز کرد. حال وزرای ما می توانند این اختراع را در بیست و چهار ساعت اخذ نمایند، ولی به یک شـرط که عقل خود را داخـل ا جرای این عمل نکننـد و هر طور که معلم فرنگ می گویـد، همان طور رفتار نماینـد. هم چنین، ملت های فرنگ به جهت اختراع نظام دولت سه هزار سال زحمت کشیده اند، حال وزرای ما می توانند نظام ایشان را در یک ماه اخذ بکنند، ولی به شراط اینکه عقل خود را از اختراعات تازه معاف بدارند.(۱)

شبه مـدرنیته بهترین گزینه برای موقعیت و سیاست و منـافع اسـتعمار انگلیس در ایران نیز بود. به یـاد آوریم که سـر گوراوزلی سازمان دهنده اصلی نخستین حلقه های فراماسونری در ایران در پایان مأموریتش به مسئولان انگلیسی نوشت:

عقیده صریح و قاطعانه من این است که چون مقصود نهایی ما فقط صیانت هندوستان است، بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت نگاه داریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم.(۲)

معمار نظری غرب زدگی شبه مدرن در ایران میرزا ملکم خان ناظم الدوله است.

ص: ۳۴

۱- ۱. تاریخ معاصر ایران، سال سوم دبیرستان، ص ۷۹.

۲- ۲. همان، ص ۶۹.

به لحاظ اجرایی نیز میرزا حسین خان شریک و سهیم او بوده است، ولی آن که به لحاظ عملی شبه مدرنیته را در ایران پایه ریزی کرد رضاشاه پهلوی بود. رضاشاه در واقع در مسیر خائنانه ای حرکت کرد که بنیان کج نظری آن را فرد وابسته و چند چهره و خائنی چون میرزا ملکم طراحی کرده بود. متأسفانه اقتضائات تاریخی ـ فرهنگی کشور ما در مقطع قاجاریه و پس از آن، نبود تفکر و تعطیلی اندیشه ورزی در جامعه و به تمامیت رسیدن صورت کلاسیک پیش از شبه مدرن در تاریخ ما و نیز همراهی این عوامل با منافع استعمار انگلیس و روسیه و هم چنین فساد وحشتناك دربار ایران و نادانی و طمع کاری حاکم بر آن، همگی دست به دست هم دادند و راه را برای سیطره این مدل وابسته و تراژیک ـ کمیك غرب زدگی؛ یعنی شبه مدرنیته که ذاتا بیمار و ناتوان است، فراهم آوردند. در واقع، ماهیت روشن فکری بیمار و تقلیدی ایران نیز جز این را طلب نمی کرد. این جریان در قالب انجمن های سری و لژهای فراماسونری به ویژه لژ بیداری در مقطع پس از استبداد صغیر در ایران قدرت را به صورتی افسارگسیخته به دست گرفت و سرانجام در قالب استبداد شبه مدرن رضاشاهی ـ محمدرضا شاهی صورتی نهادینه به خود گرفت. پدر فکری این جریان غرب زدگی شبه مدرن کسی جز میرزا ملکم ناظم الدوله نبود.

۴. گزینه چهارم: راه رشد مستقل معنوی؛ می توان این گزینه را راهبرد نجات بخش ایران و بهترین گزینه برای تاریخ معاصر ایران اسلامی در روزگار تهاجم مدرنیته و بحرانِ هویت ناشی از آن دانست. در پیش گرفتن این راهبرد، تا حدودی می تواند ایران را در افق آینده، در برابر آسیب های مدرنیته بیمه کند و یا دست کم آن آفات و زیان ها را کاهش دهد و به لحاظ فرهنگی ـ سیاسی استقلال مطلوبی برای کشور فراهم آورد.

این گزینه بر اصول زیر مبتنی است:

۱. شناخت خودآگاهانه و انتقادی نسبت به ماهیت اومانیسم، مدرنیته، علوم

جدید تکنولوژی، دموکراسی و مشهورات زمانه؛

۲. عبور از اسارت بینش مدرن در قلمرو نظر از دیدگاه اندیشه اصیل اسلامی و حکمت معنوی؛

۳. تأکید بر نظام مبتنی بر شریعت اسلامی و مدل حکومتی امامت با توجه به ضرورت وجود اجتهادهای پویای فقهی برای پاسخ گویی به معضلات و مسایل مستحدثه ناشی از اقتضائات عصر جدید که در عین نوآوری با روح کلی شریعت اسلامی سازگاری داشته باشند؛

به طور طبیعی، «راه رشد معنوی» اگر پی گرفته می شد و یا قرار شود که مورد توجه قرار گیرد نیازمند تدوین یک مبنای نظری نو و سامان یافته درباره نوعی حکومت اسلامی مبتنی بر نظام امامت است که به گونه ای از اقتصاد ـ در حد توان ـ مستقل از ساختار نظام جهانی سرمایه داری و با جهت گیری به سمت عبور از کاپیتالیسم بهره مند باشد و بر مناسبات فقهی ای که به شدّت در ارتباط با مسایل روز، از اجتهاد پویا در عین حفظ روح سنتی آیین و فقاهت بهره مند است، مبتنی باشد و مواضع رادیکال، ضد استعماری، استقلال طلبانه و ضد سرمایه داری و عدالت خواهانه و معنویت گرایانه داشته باشد.

شکل گیری «راه رشد معنوی» در مقطع تاریخی مورد بررسی ما، یعنی مقطع ناصری و عصر مشروطه، به طور تفصیلی و کامل امکان پذیر نبوده است، ولی رگه ها و عناصر و هسته های مهمی از روح این رویکرد درآن مقطع وجودداشته است که اگر پی گرفته می شد و گسترش می یافت و از اجمال به تفصیل در می آمد ودرکوران تجارب اجتماعی و سیاسی آبدیده و اصلاح می شد ودر ستیز با تمدن مدرن و مظاهر آن، صیقل می یافت و نیز بر خودآگاهی تئوریک خود و شناختش از وجوه سرمایه سالارانه تمدن جدید می افزود و به سمت نوعی رادیکالیسم ضد سرمایه داری جدّی میل می کرد، می توانست الگویی کارآمد از یک نظام دینی مستقل دارای رویکردهای ضد استکباری به وجود آورد که در عین گردن نهادن به برخی ضروریات و اقتضائات تکنیکی زمانه، از بسیاری

خسارت های آن دور بوده و به ویژه در ساختار سیطره نظام مدرن، هضم نگردیده باشد.

مایه های زیاد و عناصری از بنیان های نظری چنین رویکرد مستقل معنوی در آرا و عمل سیاسی مرحوم شیخ فضل اللّه نوری وجود داشت؛ هرچند این عناصر و مایه ها به اقتضای شرایط تاریخی آن روز هنوز صورت فعلیت یافته و پخته ای نداشته است، ولی در نگاهِ انتقادی و دینی و مستقل شیخ به برخی مقولات اندیشه سیاسی مدرن در آن دوره، عناصر اصلی این رویکرد و یا دست کم عناصر مهمی از این رویکرد وجود داشته است؛ هرچند نیازمند پرورده شدن، بسط یافتن، عمیق شدن و رهایی از برخی وجوه ظاهرگرایانه بوده است. به هر حال، با فتح قدرت به دست منورالفکران ماسونی پس از استبداد صغیر و شهادت شیخ این الگو دیگر مورد توجه قرار نگرفت. آرمان های مبنایی انقلاب اسلامی بیش از صد سال بعد، بسیاری از این عناصر را زنده و احیا کرده است که بررسی سیر تطور آن ها در قالب نظام جمهوی اسلامی نیازمند تحقیقی مستقل است .

نگاهی به نهضت ترجمه و تشکیلات اداری

در سال ۱۳۱۳ ه . ق، میرزا رضا کرمانی، ناصرالدین شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام به قتل رساند و مظفرالدین میرزا ـ ولیعهد پیر ـ با عنوان مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. امین السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه، پس از واقعه ترور به وسیله کلنل کاساکوفسکی ـ رئیس سواران قزاق ـ امنیت پایتخت را حفظ کرد تا مظفرالدین شاه به تهران رسید. ناظم الاسلام کرمانی در توصیف ویژگی های شخصیتی مظفرالدین شاه می نویسد:

این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بدخلوت، با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عمله جات خلوت با وزرای خودغرض، اداره می شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی تربیت و بداخلاقان انتخاب

شده بودند.(۱)

دوران سلطنت مظفرالـدین شاه، روزگار تداوم فروپاشـی گسترده رژیم قاجاریه و عصـر واگذاری امتیازهای گوناگون و قرض گرفتن های پی درپی از بیگانگان بود. مظفرالـدین شاه در سال ۱۳۱۴ ه . ق، میرزاعلی خان امین الـدوله ــ از متجددان متمایل به سیاست دولت انگلیس ــ را به عنوان صـدر اعظم برگزیـد. امین الدوله با هدف ایجاد توازن در واگذری امتیاز به روسیه و انگلستان و راضـی کردن روس ها، عده ای کارشناس بلژیکی را به ایران آ ورد که در رأس آن ها مسیونوز (ژوزف نوز) قرار داشت و گمرک ایران را به آن ها سپرد.

مسیونوز که از سوی روس ها پشتیبانی می شد، تسـهیلات بسیاری برای بازرگانان روسـی فراهم کرد. مظفرالدین شاه در برابر امواج مهاجم مدرنیته و خواسته های شبه مدرنیته منورالفکران ایرانی اندک اندک عقب نشینی می کرد و آنچه وضع او را در این میانه سست می کرد، ویرانی ساختار حکومت و از هم پاشیدگی شرایط اجتماعی کشور بود.

در واقع، منورالفکرانِ داعیه دار شبه روشن فکری، بدون آن که برای این وضعیت فاجعه بار راه حلی داشته باشند، از خرابی ها و ویرانی ها سوء استفاده می کردند تا بر موج نارضایی ها سوار شده، اغراض شبه مدرنیستی و گاه خائنانه خود را پیش برند.

مظفرالـدین شـاه نیز با پیروی از سیاست های اقتصادی غیر مردمی، ناخودآگاه عمر رژیم را کوتاه تر کرد. او بازرگانان داخلی را وادار کرد تا تعرفه های بیش تری بپردازنـد؛ زمین های مالیاتی را از صاحبان قبلی آن گرفت و از افزایش مالیات بر زمین ها، کـاهش مستمری هـای دربـار و اعمـال کنترل شدیـد بر موقوفات سـخن به میان آورد. مهم تر اینکه درهای کشور را دوباره به روی سرمایه گذاران خارجی گشود و

۱- ۱. برگرفته از: علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، علمی، ص ۲۸۴.

به فکر گرفتن وام خارجی افتاد. امتیاز انحصاری استخراج و بهره برداری از نفت در تمام استان های مرکزی و جنوبی را به یک انگلیسی به نام دارسی واگذار کرد؛ امتیاز عوارض جاده ای جدیدی را به بانک شاهی بریتانیا داد؛ وامی به ارزش ۲۰۰/۰۰۰ پوند از شرکت فرانسوی برای خرید تسلیحات؛ وامی دیگر به مبلغ ۳/۰۰۰/۰۰۰ پوند از دولت روسیه برای بازپرداخت وام های پیشین و وامی در حدود ۳۰۰/۰۰۰ پوند از دولت انگلیس برای تأمین هزینه سفر «درمانی» به لندن دریافت کرد. در همین زمان، برای ایجاد کارخانه های جدید آجرسازی، بافندگی، راه اندازی شبکه تلفن تهران و برق رسانی به خیابان های اصلی تهران، تبریز، رشت و مشهد با شرکت های اروپایی چندین قرارداد بست و برای تضمین بازپرداخت این وام ها و امنیت سرمایه گذاری ها، مسیونوز بلژیکی را به ریاست کل گمرکات کشور منصوب کرد... مظفرالدین شاه، ملکم را به مقام سفیر ایران در رم گمارد.(۱)

در واقع، در این دوران، نفوذ شبه مدرنیته و تجدد سطحی در ارکان جامعه و حکومت فرتوت ایران بیش تر شد و لژها و محافل فراماسونری و منورالفکری و انجمن های غیبی ای که بیش ترشان بازگو کننده آرای لیبرالی بودند، به شدت فعال شدند و امواج غرب زدگی سطحی صورتی تهاجمی تر از گذشته یافت. از جمله این محافل، «مجمع آدمیت» بود که هم چون برخی انجمن های غیبی و محافل منورالفکری از آرای لیبرالیستی شبه مدرن ملکم خان تا حدودی متأثر بود.

در سال ۱۹۰۴ م (۱۳۲۲ ه . ق) [یعنی دو سال پیش از نهضت مشروطه]قرض ایران به دو کشور استعماری انگلستان و روسیه جمعا به مبلغ شش میلیون و هشتاد و چهار هزار پوند استرلینگ می رسید. ربع این

۱- ۱. ایران بین دو انقلاب، صص ۹۶ _ ۹۷.

قروض، به ۵۶۳۰۰۰ پوند و در حقیقت، یک سوم تا یک چهارم از کل درآمد دولت ایران بالغ می شد.

تمام قراردادها بدون استثنا، با شرایط سیاسی و نظامی و اقتصادی به ضرر ایران و به سود استعمارگران همراه بود. نمونه ای از این قراردادها، قراردادی بود که میان ناصرالدین شاه و دولت روسیه در سال ۱۸۹۰ م. منعقد گردید. دولت ایران در این قرارداد، خود را مکلف کرد که مدت ۱۰ سال تمام از کشیدن راه آهن در ایران صرف نظر کند.(۱)

در واقع، در شرایطی که استعمار بورژوایی مدرن با روش های گوناگون ا عم از تلاش برای تجزیه بخش هایی از ایران یا گرفتن امتیازهای گوناگون و غارت منابع طبیعی کشور و فشار بر اقتصاد خودکفا، ولی ضعیف بومی، در حال ورشکسته کردن آن و وابسته و مستعمره کردن ایران بود، صدراعظم های متجدد مآب و فاسد هم چون میرزاحسین خان سپهسالار، امین الدوله و امین السلطان و چهره های مرموز وابسته ای مانند صنیع الدوله و مشیرالدوله باروش های گوناگون و از داخل حکومت به ترویجِ اصلاحات شبه مدرنیستی و ارائه طرح های «تنظیمات» مانند آنچه ملکم ارائه داد، مشغول بودند و با گسترش پروسه مدرنیزاسیون سطحی و از بالا، در واقع، زمینه های وابستگی ایران به قدرت های استعماری را تقویت می کردند.

از طرف دیگر، جمعیت اندک، ولی سازمان داده شده منورالفکران و ماسونی ها به ویژه با استفاده از امکانی که روزنامه ها و کتاب ها در اختیارشان قرار می داد، به ترویج ادبیات و فرهنگ و بینش مدرن مشغول بودند.

نهضت ترجمه و چاپ کتاب در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اوج خود رسید. پرکارترین مترجمان این دوره، محمد طاهرمیرزا و

۱- ۱. دکتر شاپور رواسانی، دولت و حکومت در ایران، نشر شمع، صص ۴۷ و ۴۸.

محمـدحسن خان (اعتمادالسـلطنه) بودند. محمدطاهر میرزا فرزند اسـکندر میرزا، آثاری چون لارن مارگو، لویی چهاردهم سـه تفنگـدار، کنت مونت کریسـتو و لوردهوپ اثر دوما و نیز ژیل بلاس اثر لساژ را به فارسـی برگرداند... از دیگر مترجمان پرکار این دوران، یکی هم محمـدحسن خـان اعتمادالسـلطنه بود. او فرزنـد حاج علی خان صـنیع الـدوله (قاتل امیرکبیر) بود. در سال ۱۲۸۴ ه . ق، با سـمت مترجم حضوری در دربار ناصـرالدین شاه به کار پرداخت. در سال ۱۲۸۷ رئیس دارالترجمه و در ۱۲۹۰ وزیر عدلیه و در ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ ه . ق، به ترتیب، رئیس دارالتـألیف، عضو شورای دولتی و وزیر انطباعات گردیـد. از ترجمه های اعتمادالسلطنه می توان طبیب اجباری، دانستان روبنسون سویسی، سرگذشت خانم انگلیسی، خاطرات مادموازل دو مونت پانسیه و... را نام برد.(۱)

بی تردید، کسی با ترجمه متن های غربی به زبان فارسی و آشنایی با ادبیات و فرهنگ مدرن مخالف نیست، بلکه آنچه در این جـا مورد توجه مـا است، این نکته است که جامعه خواب آلود و سـست و ناآگاه و در حال فروپاشـی عصـر ناصـری و مظفری چگونه از درون به دستِ دولت مردان اصـلاح طلب اغلب فراماسونر و از بیرون از سوی حلقه های محافل فراماسونری و روشن فکری مورد هجوم آرا و انـدیشه هـای غربی قرار گرفت؛ در حالی که فاقـد هر نوع خودآگاهی برای دریافت حقیقت و ماهیت این امـواج مهـاجم بـود. این در شـرایطی است که اسـتعمار بـورژوایی شدیـدترین خسـارت هـا را به ساختارهـای بـومی و ملی اقتصادی ــ اجتماعی ایران وارد می ساخت. ترویـج غرب زدگی شـبه مـدرن در این اوضاع و احوال، معنا و مفهومی جز تلاش برای پی ریزی یک ایرانِ وابسته به غرب و منفعل در برابر استعمار نداشت و میرزا ملکم خان از پیشگامان ترویج این

۱- ۱. محمدرضا فشاهی، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، گوتنبرگ، صص ۲۵۵ ــ ۲۵۸.

غرب زدگی شبه مدرن بود.

نظام حکومتی قاجاریه تا دوران ناصرالدین شاه، یک پروسه استحاله تدریجی به سوی گونه ای دیوانسالاری ریشه دار در تاریخ پس از اسلام ایران را طی می کرد یعنی از یک نظام ایلاتی به سمت گونه ای دیوان سالاری بومی ایرانی پیش می رفت. بررسی ویژگی های این دیوان سالاری بومی خارج از حوصله و وظیفه ما است.

ولی از دوران ناصرالدین شاه و به ویژه از روزگار قدرت گرفتن میرزا حسین خان سپهسالار و طرح دارالشورا به سال ۱۲۸۷، سمت و سوی حرکت به سمت نوعی دیوان سالاری شبه مدرن که ذاتا فاسد و عقیم بود، شدّت و وسعت گرفت.

از دلایل مهم افت کشاورزی و مناسبات ارضی ایران به ویژه پس از تیموریان و حتی صفویان، تحولاتی بود که بر اثر اعمال سیاست های نابسامان و خودمحورانه ایلاتی صورت گرفت. آغا محمدخان قاجار برای فراهم ساختن بخش عمده ای از هزینه قشون، روش های زمین داری «تیول» و «سیورغال» را احیا کرد. تیول و سیورغال شکل هایی از مالکیت بر زمین های کشاورزی بود که قبیله های ترکمان و مغول در ایران رایج ساخته بودند. پادشاهان و امیران محلی، زمین هایی زراعی و یا مالیات هایی را که به این زمین ها مربوط بود، به عنوان حقوق و مستمری به امیران لشکر و دولت مردان خود واگذار می کردند.(۱)

در دربار قاجار، پس از پادشاه، وزیر اعظم با لقب اعتمادالدوله در رأس دربار قرار داشت و پس از او «قوللر آقاسی» بود که رئیس تشریفات و فرمانده فراشان و نوکران دربار بود. پس از او مقام «ایشک آقاسی» قرار داشت که رئیس محافظان و نگهبانان دربار بود. در آن زمان آجودان های شاه را که از مقامات ارشد نظامی بودند، «قورچی باشیان» می نامیدند و «مین باشیان» و «یوزباشیان» نیز از مأموران

ص: ۴۲

۱- ۱. آ، ک، س، لمتون، مالک و زارع در ایران، منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۲۰.

گارد محافظ شاه بودند.

از اعضـای دربـار و حرم خـانه شاهـان قاجار می توان از مشاغل زیر نام برد: دسـتگاه عمله خلوت، اداره صـندوق خانه مبارکه، اداره مُهر مبارکه، خزاین خاتم همایون، تفنگـداران خاصه، اداره جیب مبارک، اداره کشـیک خانه، اداره ایشک خانه مبارک، اداره بنـایی دیوان اعلی، ریـاست بنّاخـانه و منصب معمـار باشـیگری، شـاطر باشـیگری، اداره باغـات مبـارکه، ریاست اصـطبل، صـاحب جمعی، اداره صـاحب جمعی شترخانه، قاطرخانه و منصب کالسـکه چی باشـی، جمعیت خواجه باشـیان، غلام بچگان، آبـدارخانه مبـارکه، قهـوه چی باشـی، مترجمـان مخصوص، حکیم باشـیان، اداره وسایـل خـاصه، پیش خـدمت باشـیان حضور مبـارک، اداره خالصـجات، منشـیان، مسـتوفیان، شـعرا، نقاشـی باشـی ها، سـرایداران، باغبان باشـی ها، خاصه نزاشان همایونی، جارچی باشـی ها، نسـقچی ها، میرغضـبان، میرشـکاران، قوشـچی باشـی ها، میران شب، تحویلـداران خزانه عامره، تحویلـداران خزانه نظام، رخت خواب دارها، باشـماقچیان و کفشدارها، مورخین دربار، دوات داران، گرگیران صندوقخانه مبارکه، یساولان مخصوص کشیک خانه، روضه خوان ها، مقنی باشی ها و... .(۱)

با تکیه بر برخی گزارش ها هم چون تحقیقات همبلی، بمون و تامسون و دیگر سیاحان یا صاحب منصبان غربی، می توان کل جمعیت [ایران در عهد قاجار] را حدود ۵ تا ۷ میلیون حدس زد. در آن سری گزارش ها مقدار کل جمعیت به تفاوت بین ۴ تا ۱۰ میلیون ذکر گردیـده است.... در ایران عصر قاجـار تقسـیمات اداری، اصول ثابت و دایمی نـداشت؛ تجزیه یا تفاوت اصول اداری بسـتگی به شایسـتگی یا شهرت متصدیان آن و یا به میزان اعتماد یا بیم و هراس سلطان نسبت به حکام و فرمانداران بود. در آغاز عصر قاجار، ایران از ۹ ولایت بزرگ

۱- ۱. فرزام اجلالی، بنیان حکومت قاجار، نشر نی، صص ۴۱ و ۴۲.

تشکیل شده بود:

ایالت آذربایجان شامل تبریز، ارومیه، خوی، مراغه، مرند، ایروان، نخجوان، اهر، اردبیل و میانه بود. حکومت ایالت آذربایجان با ولیعهد ایران بود و بر هر یک از شهرهای نامبرده یک نفر خان که لقب بیگلربیگی داشت فرمان می راند. بیگلر بیگی ها مرئوس شخص ولیعهد بودند.

ایالت عراق عجم که ایالت بسیار وسیعی بود، از زنجان تا یزد یعنی منطقه ای به طول ۲۰۰ فرسنگ و عرض متجاوز از ۶۰ فرسنگ بود و ولایت مهم عراق عجم عبارت اند از اصفهان، تهران، کاشان، قم، ساوه، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه و ری.

ایالات دیگر عبارت اند از عراق، فارس، خوزستان و لرستان، کرمان، مازندران، خراسان و هرات و سیستان و بلوچستان. نفوذ حکومت مرکزی در خراسان، بسیار ضعیف و آن هم به شهرهای مشهد، نیشابور، ترشیز و طبس و توابع آن محدود بود... در دوران سلاطین بعدی قاجار، به ویژه ناصرالدین شاه این تقسیم بندی شکل گسترده تری به خود گرفت... [در دوران ناصرالدین شاه] ایالات به چندین بلوک و بلاد و توابع آن ها و قصبات تقسیم می شد که حکام آن ها را نیز یا مستقیما خود شاه تعیین می کرد و یا حاکم کل (والی) ایالتی که نقاط مزبور از توابع او به شمار می رفتند.

داروغه یا رئیس پلیس بعد کلانتر یا شهردار و کدخدا که رئیس حوزه ای در شهر و یا مرد سال خورده دهکده زیر نظر حاکم بود. حکومت های عمده بر عهده پسران و برادران و عموها و یا منسوبان شاه بود. هر حاکمی برای انجام کارهای اداری و به ویژه امور مالی، چند پیشکار و مستوفی در اختیار داشت. طوایف بومی دارای عناوین و انتصابات متفاوتی بودند. حاکم ایالت کرد و بختیاری و طوایف دیگر، ایلخانی و ایل بیگی لقب داشتند و زیردستان آنان خان، شیخ و توشمال

نامیده می شدند.(۱)

در دوران فتحعلی شاه لقب «اعتمادالدوله» برای وزیراعظم که از روزگار صفویه رایج بود تغییر کرد و لقب «صدراعظم» جانشین آن شد.(۲) در این دوره، فردی را که زیر نظر صدراعظم به اداره امور مالی می پرداخت و به عبارت امروزی وزیر دارایی بود، «مستوفی الممالك» می نامیدند.(۳) از مقامات دیگر، «وزیر لشکر» بود که به امور نظامی می پرداخت. «منشی الممالك» نیز رئیس کلیه منشیان بود و به کار تهیه و ارسال اسناد و مدارك مربوط به امور مملکتی می پرداخت. اسناد و مدارك «منشی الممالك» مدارکی در سطح بالای اداری بود که با مُهر عالی ممهور شده بود. در مرتبه دیگر، «صاحب دیوان» وظیفه تهیه اسناد و مدارك برای امضا را بر عهده داشت و «معیرالممالك» نیز رئیس کل خزانه داری بود که ضراب باشی زیر نظر او کار می کرد.

«خطیب الممالك» در آغاز سال نو و یا مراسم تشریفاتی به نام شاه خطبه می خواند.

صدر اعظم در دستگاه دیوان خانه شخص اول بود... صدر اعظم عصر قاجار کسی بود که حق داشت همیشه به حضور پادشاه برود و یا به شاه مستقیما نامه بنویسد و در امور کشور اظهار نظر کند. بنابراین، می توان گفت سمت اصلی و حقیقی صدر اعظم تا زمانی که به تقلید از ممالك غرب هیئت وزیران در ایران تشکیل یافت، وزارت دربار و

۱- ۱. غلام رضا ورهرام، تاریخ سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، انتشارات معین، صص ۷۹ و ۸۰ _ ۸۲ و ۸۳ .

۲- ۲. ولادیمیر مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، مسعود رجب نیا، زوار، ص ۸۴ .

۳- ۳. همان، ص ۲۱.

تنها صـدر اعظم بوده است که می توانسـته است قـدرت سـلطنت را در بهبود وضع مردم و اصـلاح امور کشور به کار اندازد... وزارت دربار اعظم در دوره ناصرالدین شاه (۱۳۰۰ ه . ق) که شـکل تکامل یافته ای به خود گرفته بود، شامل: خلوت همایون، صنـدوق خـانه و رخت دارخـانه، اطبـای خاصه، فراش خانه قهوه خانه مبارکه، تفنگـداران خاصه، خواجه سـرایان و اطاق موزه بود.(۱)

در زمان فتحعلی شاه و در حـدود سال ۱۲۳۹، «وزارت دولت های خارجه» تأسـیس گردید و مدتی بعد سه وزارتخانه «داخله»، «عـامه» و «مالیه» به وجود آمـد و هیئت دولت عبارت از صـدر اعظم و چهار وزیر بود. در زمان میرزا حسـین خان مشـیرالدوله، یعنی به سال ۱۲۸۹ ه . ق، تعـداد وزارت خانه ها به ۹ عـدد افزایش یافت و شامل وزارت خانه های «داخله»، «خارجه»، «مالیه»، «عدلیه»، «جنگ»، «علوم»، «فواید عامه»، «تجارت و زراعت» و وزارت «دربار» گردید.(۲)

«درباریان یا به اصـطلاح آن زمان نوکران شاه، از صـدر اعظم گرفته تا آبدارباشـی و مأمور اصـطبل شاهی خـدمت در دربار را برای خود افتخـاری بزرگ می شـمردند و در نزد مردم کوچه و بـازار انتسـاب خود به دربار و شـغل نوکری در خانه را وسـیله تفاخر و احیانا زورگویی و گاهی وسیله کّلاشی و تعدی قرار می دادند و چه بسا یک نوکر ساده آبدارخانه سلطنتی خود را در جـامعه و نزد مردم از ملک التجـار و رئیس صـنف و امثـال آنـان محترم تر و با شخصـیت تر می پنـداشت... دربار قاجار با آن جلال و شـکوه کـانون فسـاد و مرکز توطئه چینی و در حقیقت منبع و منشأ بسـیاری از مفاسـد آن عصـر بوده است. شواهـد و دلایلی هست که نشان می دهد نه تنها شاهزادگان درجه اول (و به قول مورخین آن

۱- ۱. تاریخ سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، صص ۸۷ و ۸۸ .

۲- ۲. همان، صص ۹۰ و ۹۱.

عصـر: شاهنشـاه زادگـان) و شاهزادگـان درجه دوم (عموهـا و بنی اعمـام و برادر زادگـان سـلطان وقت) در عزل و نصب هـا و تقسـیم مقامـات کشوری و لشـکری و مناصب درباری دخیل و ذی نفع بوده انـد، بلکه حرم سـرای شاه نیز در بنـد و بست ها و تغییرات دربـار و حتی عزل و نصب بعضـی از نوکران عـالی رتبه شـاه سـهم به سـزایی داشت... علاـوه بر عمله خلوت چنان که اشاره شـد، هم خوابه های متعـدد شاه نیز در مزاج او نفوذ داشـتند و این نفوذ در عصـر ناصـرالدین شاه که مردی عاشق پیشه و شهوت ران بود، بیش تر و آثار نکبت بار آن شدیدتر بود.(۱)

ناصـرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اول خود به اروپا ــ که زمینه های آن را میرزاحسین خان سپهسالار فراهم کرده بود ــ وزارت خـانه هـای موجود را در یکـدیگر ادغـام و آن هـا را به شـش وزارتخانه مبـدل کرد و در سال ۱۲۹۱ ه . ق بـه ظـاهر به وزیران خود اختیارات و مسـئولیت داد. ناصـرالدین شاه به پیشـنهاد حاجی میرزاحسـین خان مشـیرالدوله مقرراتی درباره حدود اختیـارات و تکالیف وزیران و مأموران عالی رتبه دولت و فرمانـدهان و ولات و حکام ولایات تـدوین نمود و آن را زیر عنوان «قـانون» در فرمـانی به صـدراعظم و به وسـیله او به وزیران و مـأموران دولت ابلاـغ کرد و پس از بازگشت از سـفر دوم خود به اروپا در سال ۱۲۹۸ ه . ق، دست خطی صادر کرد و در آن متـذکر شد که «اجرای احکام و اسـتحکام مبانی افکار صایبه منوط به وجود وزرا و نوکرهای صاحب تجربه دولت خواه عاقل کامل با غیرت است».

در اواخر سال ۱۲۹۹، بار دیگر ناصـرالدین شاه در ترکیب وزارت خانه ها تجدید نظر کرد و تعداد آن ها را به سـیزده وزارت خانه رسانید که عبارت بودند از: جنگ، خارجه، عدلیه عظمی، دربار اعظم و خزانه و گمرک، داخله و مالیه، وظایف اوقاف و پست، دفتر لشکر (مانند ستاد ارتش کنونی)، فلاحت و تجارت،

۱- ۱. ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۳۲۷ ــ ۳۲۹.

علوم و تلگراف و معادن، فواید عامه، صنایع انطباعات و دارالترجمه خاصه، بقایا و نیز مقرر داشت که هر یک از وزیران در روز و ساعت معین از هفته شرفیاب شود و گزارش کار خود را به شاه بدهد.(۱)

رابطه روحانیت با مردم در آستانه مشروطیت

تقوا، استقلال از حکومت ظلم و جور، ایستادگی روحانیون در مقابل ستمگری های حاکمان نقش ایشان در حمایت از ضعیفان و مظلومان، نیاز روزانه و حیاتی مردم به عالمان دینی در امور مختلف اعم از آموزش احکام و معارف دینی، انجام شعایر مذهبی، قضاوت در منازعات، اجرای صیغه عقد و طلاق، ثبت معاملات و پیشتازی روحانیون در حرکت های ضد ظلم و ضد استعماری و «بست نشینی» مظلومان در منازل روحانیون، سبب گسترش نفوذ روحانیت در میان مردم به صورتی فوق العاده گردیده بود.

مهدی ملکزاده که فرزند یکی از رهبران فراماسونری عهد مشروطه است، در روایت خود از انقلاب مشروطه و نفوذ روحانیت در جامعه آن زمان می نویسد:

کلیه امور جامعه در دست روحانیون بود: معاملات به طور کلی و جزیی در محضر روحانیون انجام می یافت؛ عقد و نکاح را روحانیون اجرا می کردند؛ ارث به وسیله آنان تقسیم می شد، حق امام و خُمس که در حقیقت پرداخت مالیات بود به آن ها داده می شد... کم تر فردی بود که در روز، گرفتار مشکلات و مسایلی نشود که حل آن به وسیله استعلام و استفتا از روحانیون میسر بود... در نتیجه، هر گاه دستگاه روحانیت در تهران برچیده می شد، زندگی عمومی به کلی فلج می شد.(۲)

۱- ۱. همان، صص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲- ۲. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، علمی، ج ۱، ص ۳۵۹.

هم چنین وی می گوید:

ملت ایران به طوری که تاریخ نشان می دهد در دوران زندگی چندین هزار ساله اش دائما مورد هجوم و تجاوز ستمگران... بوده است... این بود که امام زاده ها و مساجد و خانه بعضی از علمای درجه اول بست بود و از تعدی حکام و مأمورین دولت محفوظ بود و مردم می توانستند به آنجاها پناه ببرند.(۱)

در کتاب قیام آذربایجان، در انقلاب مشروطیت ایران که نویسنده آن از وابستگان انجمن های غیبی بوده، آمده است:

روحانیت آن موقع خیلی رونق داشت. در محیط روحانیت برای اِعمال زور مأمورین دولت حتی برای استبداد شخص شاه مجالی نبود. روحانیت تنها پناهگاه ستمدیدگان و ملجأ مظلومان محسوب می شد. حقیرترین طلبه علوم دینی می توانست با کلانتر محل با صراحت لهجه صحبت کند و یا با فرّاش حکومت خشونت نماید و آزار و گزندی نبیند. در منزل علما بست می نشستند و تحصن می جستند. خلاصه در دوران استبداد اگر از آزادی اثری بود، به یقین آنجا بود.(۲)

ایوانف در کتاب تاریخ نوین ایران می نویسد:

مذهب شیعه و روحانیت، نقش مهم و عمده ای را در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران ایفا می نمود. مجتهدین و علما نقش مراجع عالی قانون گذاری را ایفا نموده و از قوانین خاص قرآن، شرعیات و احادیث استفاده می کردند و آن ها را با شرایط موجود تطبیق می دادند... به این ترتیب، مراجع روحانی از نفوذ و اقتدار بسیاری برخوردار بودند و در

۱- ۱. همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲- ۲. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، اقبال، ص ۴۰۸.

اداره مملکت دخالت می کردند.(۱)

اگرچه ناصرالدین شاه و دیگر سلاطین قاجاری افرادی مستبد و گاه مطلق العنان بودند، ولی به هر حال عوامل و محدوده هایی برای قدرت ایشان به ویژه در قلمروهای اجتماعی وجود داشته است. شاهان قاجار، زندگی و کارِ کارگزاران دیوان خود را تحت سلطه خود داشتند، ولی وقتی می خواستند به حوزه زندگی اجتماعی قدم گذارده و به جان و مال مردم تجاوز کنند، عواملی چون حمایت های صنفی و به ویژه قدرت معنوی و اقتدار روحانیون و گاه اختیار روحانیون و در پاره ای موارد اختیارات حکام ولایات قدرت شاه را محدود می کرده است. در این میان، به ویژه نقش روحانیت به عنوان پناهگاه مردم و پشتیبان آن ها در برابر ظلم شاه و مأموران حکومتی بسیار چشمگیر بوده است.

کُنت گوبینو سفیر فرانسه در دربار ناصرالدین شاه ــ در این زمینه چنین می نویسد:

اختیارات قانونی دولت از هر جهت محدود است. امتیازات روحانیون، ایلات، تجار و اصناف، همیشه اختیارات شاه و حکام ولایت را محدود می سازد.(۲)

وی در کتاب سه سال در ایران، روحانیون را به عنوان نقطه اتکای بازرگانان و صنعت گران ایرانی مطرح می کند.

رابرت گرنت واتسن انگلیسی در کتابی که درباره تاریخ ایران دوران قاجاریه نوشته است، دادگاه های مبتنی بر احکام و قوانین شرعی را پشتیبان مردم در برابر قدرت پادشاه می داند:

برای قدرت سلطنت، قرآن و دادگاه های ضامن عدالت بر طبق احکام

ص: ۵۰

۱- ۱. میخائیل سرگئویچ ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه: هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، ناشر: حزب توده ایران، ص ۱۶.

۲- ۲. کنت دوگوبینو، سه سال در آسیا، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کتاب سرا، صص ۳۷۸ و ۳۷۹.

یا شرع یا قانون مدوّن، و نیز کسانی که عُرف یا قانون عادی به آن ها اختیاراتی داده است، رادعی به شمار می روند.(۱)

در دوران سلطنت قاجاریه و تا پیش از مشروطه در ایران، دو نوع محکمه به عنوان نهاد قضایی وجود داشته است:

۱. محاکم عرفی یا دیوان خانه های دولتی موسوم به عدلیه؛

۲. محاکم یا محاضر شرع؛

محاکم عُرفی یا دولتی، نظام نامه و مبنای حقوقی روشن و ثابتی نداشت و تابعی از هواهای نفسانی و اراده حکام و عامل زورگویی آنان به مردم به ویژه در مناطق دور از پایتخت بود.

ولی محاکم شرع، دادگاه هایی بود که بر پایه احکام شرعی و از سوی فقیهان اداره می شد. بنیان حقوقی محاکم شرع و احکام صادره از آن، فتواهای مجتهدان و احکام اسلامی مبتنی بر کتاب و سنت معصومین علیهم السلام بوده است. در واقع، محاکم شرعی بر پایه فقه شیعه اداره می شد و نظام منسجم و موازین ثابت و مدوّنی داشت. محاکم شرع بنا به نقل های گوناگونی که از مورخان وجود دارد، بسیار خوش نام و مورد اعتماد مردم بوده است. در واقع، فرض این بوده است که دیوانخانه های دولتی بازوی اجرایی محاکم شرعی باشند. حتی «آدمیت» از سیدعبداللّه بهبهانی نقل می کند که ناصرالدین شاه گفته بود: «عدلیه، فراشباشی شرع است.»؛(۲) یعنی محاکم عرفی بازوی اجرایی محاکم شرعی هستند؛ هرچند در عمل، عدلیه از انجام مأموریت خود سر باز می زدند و تنش هایی میان دو نهاد پدید می آمد.

هرچقدر محاکم شرع، خوش نام و مورد حمایت و اعتماد مردم کوچه و بازار

۱- ۱. رابرت گرنت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه: ع. وحید مازندرانی، کتاب های سیمرغ، ص ۱۴.

۲- ۲. فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، صص ۴۱۸ و ۴۱۹.

بودنـد، محـاکم عرفی بـدنام و عمله ظلم و کـانون فسـاد و ارتشـا و سـهل انگاری و مظلمه بودنـد و نیز در عمل، اجرای احکام محاکم شرع را با سنگ اندازی ها و مشکلات روبه رو می کردند.

سیـد حسن مـدرس در سال ۱۳۰۳ در مجلس شـورا در نطقی، فسـاد محـاکم عرفی روزگـار مظفرالـدین شـاه و پیش از آن را توصیف کرده، می گوید:

بنـده در زمان استبداد هم آخوند بودم _ تازه که آخوند نشده ام _ به من مراجعه می کردند. اگر خوب بودم، پس از اینکه با دقت به دلایل طرف رسیدگی می کردم و می دیـدم که حق دارد آن وقت چیزی می نوشـتم و می دادم به دست وی؛ می برد دارالحکومه. در آنجـا ارزش پول مطالبه می کردنـد، اگر پول را می داد، می گرفتنـد و حکم را فوری اجرا می کردنـد. به این دلیـل که حکم آقـای حجت الاسـلام است و بایـد بی درنگ اجرا شود، ولی اگر پول نمی داد می گفتنـد برو فردا بیا، برو پس فردا بیا. و به همین ترتیب، سر می دواندند. این، وضع دوره استبداد بود.(۱)

سِرجان مَلکُم سفیر انگلیس در ایران عهد فتحعلیشاه قاجار در کتاب تاریخ ایران می نویسد:

تعریف حال این طبقه [مجتهدان]خالی از اشکال نیست؛ زیرا مردمی هستند که نه منصبی دارند و نه منصب قبول می کنند و نه کار مخصوص معینی دارند، ولی به جهت فرط فضـیلت و زهد و صـلاحیّتی که در ایشان است، اهالی هر شهر که مجتهدی در آن سـکنی دارد، بـالطبع و بالاتّفـاق به ایشان رجوع کرده، مجتهـدین را هادی راه نجات و حامی از ظلم بُغات و طُغات داننـد و چنـان در تعظیم و تبجیـل ایشـان مبالغت نماینـد که جبّارترِ سـلاطین نیز مجبور است که در این امر متعابت خلق نموده، از روی اعتقاد یا تکلّف، مجتهد را رعایت و

ص: ۵۲

۱- ۱. روزنامه خاطرات عین السلطنه قهرمان میرزا سالور، نشر اساطیر، ش ۵/۳۳۱۲.

احترام نمایـد... علمـای ملت که عبـارت از «قضـاه» و «مجتهـدین» است، همیشه مرجع رعایـای بی دست و پـا و حـامی فقیران ضعیـف و بیچـاره انـد. اعـاظم ایـن طـایفه به حـدّی محترمنـد که از سـلاطین کم تر بیم دارنـد و هر وقت واقعه ای که مخـالف شریعت و عـدالت است حـادث شود، خلق رجوع به ایشان می کننـد... اموری که در محکمه عُرف فیصـله می یابـد، نه از روی قانون مدوّن است... بنابراین، احکام عُرفیه، به اقتضای مکان و زمان و اشـخاص تغییرپذیر است. پادشاه، حاکم عرف است و در حقیقت، عرفا همانا اجرای احکام پادشاهی است... اداره امور عرفیه، همیشه به اقتضای ضـعف و قوّت و میل و طبیعت سـلاطین اختلاف یـافته است... حـاکم عرف، پادشـاه است و نوّاب وی، حکـام ممالك و بلاد، عمال اوراق و قصـبات و ضُـباط محل و کدخدایان دهات و صاحب منصـبان از هر قبیل که در تحت فرمان ایشان کار می کنند... حکام عرف در ایران، همیشه برجایی که هسـتند، حکومت دارنـد. لذا به عوض اینکه قانون مُلکی مانع حرکت ایشان شود ایشان حاکم بر قانونند، و اجرای هر حکم به قوت حکومت است و فیصـله امر، به تعجیـل و تحکم می شود و چون بسـیار کم است که کمـا ینبغی اوقات صـرف ملاحظه بیّنه و شهود کنند، غالبا ظلم واقع می شود؛ اگرچه اداره آن را نداشته باشند.

حدّی مابین کارهای عرف و شـرع معین نیست، به جهت اینکه حدّی بر کارهای عرف معین نیست. و این عدمِ تحدید، مناسب مصـلحت بینی پادشاه و ارکانِ دولت است... قاعده سیاست و خطا و گناه، بر حسب احکام شرع در ایران و در سایر بلاد اسلام یکی است. احکام عرفیه به حسب اوضاع و طِباعِ حکام، مختلف می شود.(۱)

۱- ۱. سِرجان مَلکُم، تاریخ ایران، میرزا اسماعیل حیرت، دنیای کتاب، صص ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۲۰ و ۲۲۳ و ۲۲۵ و ۲۲۷ _ ۲۲۹.

مستربنجامین وزیر مختار آمریکا در عصر ناصری به دلیل همین نقش محاکم شرع در حفظ عدالت و حقوق مردم بود که قوانین شرع در ایران را یگانه پاسدار و حافظ واحد نظم و انتظام ایران نامیده بود.

دکتر باستانی پاریزی در کتاب گنجعلی خان، داستانی واقعی از ستم و تجاوز شهاب الملک _ حاکم کرمان _ به همدستی یکی از ملّاک و بازرگانان پرنفوذ شهر (سیدابوالحسن خان) و پایمال کردن حقوق مردم و ایستادگی محاکم شرع در مقابل آن ذکر می کند که نمونه خوبی از بیان نقش محاکم شرعی در دفاع از حقوق مردمان در آن روزگار است.(۱)

مادام دیالافوآ _ سیاح پرآوازه _ درباره جایگاه و مرتبه روحانیون به عنوان حامی مردم در برابر ستم حکام می نویسد:

علمای روحانی و پیشوایان مذهبی که آن ها را مجتهد می گویند، همیشه در نزد ایرانیان یک مقام و منزلت بسیار عالی داشته و دارند. این اشخاص محترم، از گرفتن حقوق یا مواجب دولتی امتناع دارند و از طرف دولت هم به این مقام نمی رسند، بلکه آرای عمومی در انتخاب آن ها به این مقام دخالت دارد. کار این طبقه روحانی منحصر است به تعالیم مذهبی و اخلاقی و در مواقع لزوم از بی عدالتی و ستمکاریِ حکام و مأمورین دولتی نسبت به مؤمنین دفاع می کنند.(۲)

در عصر قاجاریه در ایران روحانیون بزرگ و پرآوازه مانند میرزا مهدی قاضی طباطبایی، میرزا مسیح تهرانی، میرزا حسن آشتیانی، حاج ملا علی کنی، حاج شیخ فضل اللّه نوری، آخوند ملا احمد نراقی، سیدعلی اکبر فال اسیری، میرزا محمدعلی مدرس طباطبایی و... وجود داشته اند که اغلب صاحب محفل و مجلس تدریس و

۱- ۱. محمدابراهیم باستانی پاریزی، گنجعلی خان، اساطیر، صص ۳۰۹ _ ۳۵۱.

۲- ۲. مادام دیالافوآ، سفرنامه دیالافوآ ایران و کلاه، ترجمه: فره وشی، خیام، ص ۵۹.

محاکم شرعی بوده اند و به ثبت و تنظیم دادوستدها و اجرای حدود و احکام شرع و حل و فصل دعواها نیز می پرداخته اند.

نوشته اند دامنه نفوذ و اقتدار و میزان محبوبیت محاکم شرعی و روحانیون گرداننده آن در آستانه مشروطه، به حدی بوده است که حتی گاه اقلیت های دینی نیز برای حل و فصل و رفع درگیری های میان خود به آن ها رجوع می کرده اند. داستان رجوع دوکلیمی در یزد به میرزا محمدعلی مدرس طباطبایی در زمینه اختلافی که میان آن دو درباره ارجحیت در ذبح گوسفند وجود داشت، بیانگر دامنه نفوذ گسترده محاکم شرعی و روحانیون بزرگ حتی در میان غیر مسلمانان است.

یکی از این روحانیون بسیار با نفوذ و معتبر در عصر ناصرالدین شاه، حاجی میرزا جواد آقا، فقیه بزرگ تبریز است که احمد کسروی با همه عنادش با روحانیت درباره او می نویسد:

این مرد در فزونی پیروان و چیرگی به مردم در میانِ همکاران خود کم تر مانند داشته. سخنش در همه جا می گذشته و دولت، پاسش می داشته و مردم جان فشانی ها در راهش می نموده اند.(۱)

از نمونه های توجه و علاقه وافر مردم به روحانیون بزرگ و سرشناس و قدردانی از آن ها، تشییع جنازه باشکوه و عظیمی بود که مردم تهران برای مرحوم حاج ملاـ علی کنی ــ مجتهد و روحانی برجسته و مبارز ضد استعماری عهدناصری ــ برگزار کردند که شرح آن را اعتمادالسلطنه در المآثر و الآثار آورده است.(۲)

ص: ۵۵

۱- ۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲ - ۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه المآثر و الآثار، انتشارات اساطیر، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

وزیر انطباعات ناصرالدین شاه می نویسد:

«شنیدم در تشییع جنازه حاجی ملا علی کنی که به حضرت عبدالعظیم علیه السلام بردند، اهالی تهران از شهری و کَندی و کسبه و علما و آخوندها معرکه کرده بودند. حتی گبر و یهود و ارمنی هم دسته شده بودند. عماری حاجی را همین طور به دوش، از شهر به حضرت عبدالعظیم بین الحرمین دفن نمودند... نوحه ای که کندی ها و اهل شهر و یهودی ها به خاطر جنازه می خواندند و سینه می زدند از این قرار است:

اهل شهر:

رفتی تو ز دنیا ای نایب پیغمبر

شد جای تو خالی در مسجد و منبر

نوحه کندی ها:

کندیان را خاك عالم بر سر است

این عزای نایب پیغمبر است

یهودی ها می گفتند:

واویلا صد واویلا

ستون دین ناپیدا

چهار روز دکان ها را بسته بودند. مثل ایام عاشورا دسته و سینه زن در کوچه ها می گردیدند.

ختم را هم در مسجد مروی گذاشته بودند. روز چهارم حرکت دادند و به حضرت عبدالعظیم علیه السلام بردند. حقیقت، تا به حال برای احدی در ایران این طور عزاداری نکرده بودند.(۱)

ص: ۵۶

۱- ۱. روزنامه خاصرات اعتماد السلطنه، به کوشش: ایرج افشار، امیرکبیر، صص ۵۹۵ و ۵۹۶.

حاج ملاعلی کنی که در آینده درباره او سخن خواهیم گفت، روحانی پرنفوذی بود که موجب فسخ قرارداد خائنانه «رویتر» گردید و به همت او بساط «فراموش خانه» ملکم برچیده شد.

روابط مردم با یکدیگر در عهد قاجاریه

یک مورخ تاریخ قاجاریه درباره چگونگی روابط مردم با یکدیگر در عهد قاجار چنین می نویسد:

باید این واقعیت را بپذیریم که پاکی و صفای اخلاق عمومی و وجود بسیاری از صفات پسندیده در میان اکثریت مردم، نتیجه مستقیم رسوخ عقاید مذهبی و وجود مکتب خاص تعلیم و تربیت بوده است.

تربیت خانوادگی براساس آشنا ساختن کودکان به تکالیف شرعی و اجرای دستورهای مذهبی و انجام عبادت ها و حفظ طهارت و عفت و ناموس پرستی و گریز از مناهی مانند شراب خواری و زنا و قمار، به طور کلی هدف تربیت در خانواده این بود که کودکان و جوانان از سقوط اخلاقی محفوظ بمانند. به همین منظور بود که پدران و مادران به محض رسیدن پسران به سن بلوغ و رشد جسمانی آنان را به ازدواج وا می داشتند و نیز دختران خود را بر طبق سنت شرعی از ۹ سالگی به بالا شوهر می دادند و اصولاً هر پدر و مادری خود را مقید و مکلف به تهیه مقدمات و وسایل زناشویی فرزندان خود می دانستند و شاید بتوان گفت که یکی از بهترین آرزوهای هر خانواده تأمین وسایل ازدواج فرزندان خانواده بوده است.

زن در خانه زندگی می کرد و تقریباً هیچ گونه ارتباطی با خارج از محیط خانواده نداشت. عقیده عمومی مردان بر این بود که زن مطلقاً باید مطیع اوامر شوهر باشد. بنابراین اصل، دختر را در خانه طوری تربیت می کردند که وقتی به خانه شوهر رفت، شخصیت خود را در برابر شخصیت او فراموش کند و تولید نسل و نگاهداری و پرورش اولاد را وظیفه طبیعی و شرعی خود بداند... در

خارج از محیط خانه و خانواده فعالیت و کوشش اجتماعی منحصر به مردان بود و هیچ گاه زنان در این فعالیت ها شرکت نداشتند؛ جز در پاره ای از مشاغل در داخل یا خارج خانه که وجود زن اجتناب ناپذیر بود، از زنان استفاده می کردند؛ هم چون کارگری حمام زنانه و آرایشگری و مشاطه گری و حجامت (در مورد حجامت زنان و دختران و پسران خردسال) و مامایی و پرستاری از زنان بیمار و کلفتی و شیر دادن اطفال و امثال آن.

مکتب تربیتی پس از خانواده، مسجد و منبر بود که هم مرکز اجتماع و آشنایی مردم با یکدیگر و هم کانون ارشاد اخلاقی و مذهبی بود. به هر حال، وجود این مکتب بزرگ در طرز تفکر و باورهای عمومی ملت ایران مؤثر بود. پدران و مادران افزون بر این که خود به انجام واجبات دینی اهتمام داشتند و برای ادای نماز و شنیدن خطا به روحانیون و عالمان دین به مسجد می رفتند، پسران بالاتر از ۵ سال خود را نیز همراه خود به مسجد می بردند. در هر مسجدی بخشی از فضای آن به وسیله تجیر (امروز پاراوان گفته می شود)، مخصوص بانوان و دختران بود. در این مکتب، که آن را می توان تنها مکتب تعلیم و تربیت اجتماعی دانست، مردم با احکام و احادیث و اخبار مذهبی آشنا می شدند.

ولی تعلیم و تربیت اختصاصی، یعنی آموختن سواد خواندن و نوشتن فارسی و قرآن و شرعیات، برنامه کار مکتب خانه بود و این وظیفه نیز در سراسر ایران بر عهده ملاها و روحانیون بود... . شاهزادگان و اعیان زادگان به طور معمول به مکتب نمی رفتند و معلم اختصاصی یا به اصطلاح آن روز، معلم سرخانه به آنان تدریس می کرد. در میان این طبقه کسانی بودند که با بعضی از علوم غیر مذهبی نیز آشنا می شدند.

اگر از جمود فکری جامعه ایرانی در این دوره بگذریم، باید اعتراف کنیم که بیش تر مردمان جامعه صفات خوب و پسندیده داشتند و از فساد اخلاق و فحشا بر کنار بودند. حس تعاون و همکاری و هم دردی در میان توده مردم به حد کمال وجود داشت و رحم و مروت و انصاف و دستگیری از بینوایان و رسیدگی به

زنـدگی و وضع مردم پریشـان حـال، وجهه همّت بیش تر مردم بود. هیـچ ایرانی مسـلمانی به خریـد و فروش مسـکرات و دیگر مکـاسب حرام و امرار معـاش از راه هـای نامشـروع نمی پرداخت و این گونه مشاغـل خـاص یهود و ارامنه و آشوری های تبعه ایران بود که جزو بسـیار کوچکی از جامعه ایرانی را تشـکیل می دادند. تنها شـغل نامشروعی که در آن دوره، در جامعه رواج داشت و امروزه نیز رواج دارد، گدایی بود و چه بسا کسانی که برای جلب عطوفت مردم ساده دل به لباس سید و یا ملا در می آمدنـد و در مساجـد پـای منبر واعـظ و روضه خوان مردم را به دستیـاری و کمـک آنـان فراخوانـد، ولی بایـد توجه داشت که اکثریت مردم، به ویژه کسـبه و پیشه وران، گـدایی را ننگ می شـمردند و در همان حال که خود به سـید و ملای گدا، کمک می رساندند، عمل آنان را ناپسند می دانستند.

وجود حس تعاون و همکاری صـمیمانه و برادرانه میان مردم سـبب شده بود که در رژیم خشن و ناهنجار استبداد قاجاریه و در عصـری که هیـچ گونه سازمـان و تشـکیلات عـام المنفعه برای درمـان دردهـای اجتمـاعی و گرفتاری های روزمره مردم وجود نداشت، مردم خود همت کنند و به یاری یکدیگر بشتابند و در حفظ جان و مال و ناموس یکدیگر صمیمانه بکوشند.

گفتیم که بیش تر جامعه ایرانی، یعنی نزدیک به ۹۷٪ مردم بی سواد بودند و غیر از کسانی که با علوم جدید سروکار داشتند و با تمدن غرب آشنا بودند، دیگر باسوادان نیز در حد خواندن و نوشتن و حساب کردن را می آموختند...، ولی باورهای مذهبی که اسـاس تعلیم و تربیت عمومی بود، در پرورش وجـدان اخلاقی و حس تعـاون اجتمـاعی مردم کاملاً مؤثر بود و برای حفظ افراد از خطا و لغزش و آلودگی به فساد و تباهی مفید و ضروری شمرده می شد.

طبقه ای که مـا آن را در برابر طبقـات حاکم بر جامعه، طبقه محکوم می خوانیم و بیش تر جامعه ایرانی را شامل بود، در داخل کادر خود، گروه های معینی داشتند و هر صنف و گروه بر حسب شغل و حرفه خود مشخص می شد.

گروه هـای ده نشـین که بـا در نظر گرفتن جمعیت ایلات و عشـایر، نزدیـک به ۷۰٪ ساکنـان کشور را تشـکیل می دادنـد، در اوضاع ناشی از رژیم ظالمانه ارباب و رعیتی زندگی می کردند.

ولی در شـهرها گروه بندی براساس حرفه و پیشه بود و جمعیت شهری از گروه های پیشه وران و اصناف گوناگون تشکیل می شـد. این اصـناف عبارت بودنـد از: صـنف بازرگانان و اصـناف، نانوا، قصاب، بقال، عطار، سبزی فروشـی، علاّف، بزاز، سـقط فروش وماننـد آن هـا و گروه هـای حرفه ای ماننـد خیاط، قنّاد، حلبی ساز، نجّار، آهنگر، دبّاغ، رنگرز، بنّا، معمار و ماننـد آن. میان گروه های صنفی صنف بازرگان مقام اول را داشت و مورد تکریم و احترام و اعتماد عمومی بود.

شرایط زندگی شـهری جنبه های مشترکی داشت. بدین معنا که رئیس هر خانواده به نسـبت توان و سـرمایه خود، خانه شخصی داشت و خـود و فرزنـدانش همگی در آن خـانه زنـدگی می کردنـد و تنهـا شـمار بسـیار کمی از ساکنـان شـهرها خـانه ملکی نداشتند.

مشاغـل در میان خانواده های هر صـنف و گروه تقریباً ارثی بود. بـدین صورت که آهنگر، پسـران خود را از سن ۷ سالگی در دکان خویش به کار می گماشت تا حرفه پدری را فراگیرند و چون پسـرانش به سن بلوغ می رسـیدند، می کوشید تا دخترانی از خانواده های هم صـنف خود به عقـد ازدواج آنان در آورد... اصـناف و صاحبان حرفه در کار و حرفه خود، حدود و اندازه نگاه می داشـتند و نوع کالاهایی که افراد هر صـنف می فروختنـد و حدود حرفه ای که هر یک از صاحبان حرفه بدان اشـتغال داشـتند، معلوم و مشخص بود. عطار هیچ گاه لبنیات و بقولات و آنچه مربوط به صنف بقال بود نمی فروخت و بقال نیز از داد و ستد قند و شکر و ادویه و چای و کالاهایی که در اختیار صنف عطار بود خودداری می کرد.

افزون بر مشخص بودن شغل و حرفه، شیوه زندگی و آرایش خانه و وضع لباس اصناف و گروه ها نیز از یکدیگر متمایز بود.

برای مثال، بازرگانان عمامه شیرشکری یا مندیل و یا کلاه پوست بخارایی به

سر می گذاشتند و قبا و لباده بلند و عبای نایینی اعلا می پوشیدند، با طمأنینه راه می رفتند، خانه های وسیع و بزرگ داشتند و اتاق پذیرایی خود را با مسند و پشتی های ساخته شده از قالیچه های زیبا و نفیس می آراستند.

اما افراد گروه هایی چون بقال و عطار و سبزی فروش و مانند آنان، کلاه نمدی به سر می گذاشتند و لباس بیش تر آنان از متقال مشکی و یا سورمه ای بود و شال پهن به کمر می بستند و قبای کوتاه بدون چاک می پوشیدند و بیش ترشان به جای عبا، کلیجه پوستی در زمستان بر تن می کردند. محل کار صاحبان حرفه و صنایع دستی در غالب شهرها مشخص و متمرکز بود و مجموعه دکان ها و کارگاه های صاحبان حرف و پیشه به نام بازار خوانده می شد و در هر بازار، راسته های گوناگون، ویژه اصناف و صاحبان حرفه وجود داشت و افراد هر صنف یا حرفه در راسته مخصوص به خود کار می کردند.

اشراف و اعیان هر شهر کسانی بودند که یا بر حسب ثروت سرشار و یا به علت تقرب اجدادی به دستگاه حاکمه و یا بر اثر انجام خدمات قابل توجه به دولت، لقب هایی دریافت کرده بودند و این القاب نیز مانند اصل اشرافیت در خانواده آنان موروثی شده بود. شیوه زندگانی و طرز لباس و نوع باورهای این گروه ها از جنبه های گوناگون با اصناف و صاحبان حِرَف به طور کامل، متمایز بود و تنها در باورهای دینی و اجرای بخشی از مراسم و شعایر مذهبی با گروه های دیگر هماهنگ بود.

ولی طبقه مالکان بزرگ که بیش تر سال را در شهرها به سر می بردند، هم قدرت مالی و هم سلطه فرمانروایی بر رعایای ساکن املاک خود داشتند و بدین ترتیب، با تقدیم هدایا و پیش کشی به شاه و صدر اعظم و درباریان در امور سیاسی و اداری کشور نیز رسوخ یافته و از نیروهای انتظامی کشور برای حفظ ثروت و سرمایه و سلطه اجتماعی خویش بهره می گرفتند.

بسیاری از مالکان بزرگ در صف درباریان و نوکران شاه درآمده بودند و

بسیاری از درباریان و نوکران شاه به مرور زمان صاحب املاک فراوان شده و در گروه مالکان عمده قرار گرفته بودند. در این طبقه نیز، آداب و مراسم و عقد و ازدواج و رفت و آمد و معاشرت مانند گروه های دیگر محدود و ویژه افراد همین طبقه بود.(۱)

وضع اقتصادی، صنایع و پول رایج در عصر قاجاریه

کشاورزان اعم از ده نشینان و چادرنشینان نزدیک به ۷۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می دادند. کشاورزی، یکی از منابع مهم درآمد دولت بود. حکومت مرکزی برابر فهرست های معین از هر جریب، یعنی ده هزار متر مربع زمین مزروعی مبلغی به نقد و مقداری جنس مالیات می گرفت و چون مؤدی مالیاتی، مالك و ارباب دهکده بود، در برابر سهمی که به دولت می پرداخت هر چه دلش می خواست از برزگر و دهقان می گرفت. برای مثال، سرپرسی سایکس تاریخ نگار انگلیسی درباره یك دهکده از دهات خراسان می نویسد:

مالیات این قریه ۸۶ لیره (معادل پانصد تومان آن روز) است، ولی مبلغی که واقعاً از آن وصول می گردید، از ۱۴۰ لیره (در حدود هشتصد تومان آن روز) در سال کم تر نبوده است.(۲)

علی اصغر شمیم درباره وضع روستاییان ایران می نویسد: دهقان ایرانی همیشه گرسنه و نیمه برهنه بود و زندگی دشوار او نمونه ای از پست ترین مراحل زندگی اجتماعی بود. تلاش برای بالا بردن سطح تولید به هیچ وجه در جامعه روستایی ایران وجود نداشت؛ زیرا نتیجه ای از کوشش دهقان در این راه عاید خانواده او نمی شد. از همین رو، سطح کشت و درختکاری تقریباً ثابت و تولید محصولات کشاورزی در حدود نیازهای داخلی بود و در مورد بعضی از مواد

۱- ۱. ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۳۷۰ _ ۳۷۷.

۲- ۲. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران ، فخر داعی گیلانی، ج ۲، ص ۶۰۶ .

مانند پنبه و برنج و تریاک و پشم و پوست مقداری برای صدور به خارج تهیه می شد.

به طور خلاصه درباره صنایع این عصر، می توان گفت که فرآورده های صنعتی مانند محصولات کشاورزی تقریباً تمام نیازمندی های زندگی ساده بیش تر جامعه ایران را فراهم می کرد و جز در مواردی اندک، به کالاهای بیگانه نیازی نبود. بیش تر صنایع ایران دستی بود و ابزار و آلات ساده و مختصر در صنعت به کار می رفت و نیروی اساسی مولد نیروی فکری و قوه محرک نیز نیروی جسمی کارگران کارگاه بود.

صنعتگران در دکان و محل کار خود زیر دست استاد و به دستور او کار می کردند و کارگاه های مربوط به هر صنعت بیش تر، در یک راسته از بازار یا در یکی از محلات هر شهر کنار یکدیگر قرار داشت.

صنایع این دوره به اجمال عبارت بود از:

۱. بافندگی شامل بافت قالی و قالیچه، نسج کرباس و شال و برک، زری بافی و ترمه بافی و مخمل بافی، عبابافی، موتابی (شعر بافی). مواد اولیه بافندگی مانند پنبه و پشم و ابریشم در داخل کشور تهیه می شد و تمام تولیدی های این صنایع نیز در ایران مصرف می گردید. نمدمالی و قلمکاری و گیوه کشی و بافت تافته و مانند آن نیز، جزو این رشته از صنایع دستی بود؛

۲. چرم سازی و پوست دوزی که در تهران و گرگان و همدان و باختران رواج داشت.

۳. صنایع فلزی ساده در حدود ذوب مس و سرب و نقره و طلا و آهن و تهیه لوازم فلزی زندگی؛

۴. صنایع مربوط به جنوب شامل: جواهر سازی، زرگری، نقره کاری، منبت کاری، خاتم سازی؛

ولی صنایع جدید به صورت ساده و ابتدایی آن تقریباً در انحصار دولت بود

که به قرار زیر است: کارخانه های ضرب سکه، قورخانه و تسلیحات، بلورسازی و چینی سازی که بانی و مؤسس آن ها میرزا تقی خان امیرکبیر بود. صنعت چاپ نیز نخست در آذربایجان و سپس در تهران رواج یافت و چاپ سنگی به تدریج به چاپ سربی مبدل گردید.

واحد پول ایران «قران» بود که از نقره ضرب می شد. هر قِران معادل با بیست شاهی و هر شاهی برابر با پنجاه دینار بود. در حقیقت، هر قران با هزار دینار برابر بود. دو شاهی را صد دیناری و چهار شاهی را عباسی می خواندند و ده قران با یک تومان مساوی بود. اصطلاح «ریال» در بعضی شهرستان ها معمول بود و در مورد یک قران و پنج شاهی به کار می رفت. بدین ترتیب، دو ریال با دو قران و پانصد دینار (۵/۲ قران) برابر بود. در بعضی از ولایات ایران ده شاهی را شاهی پناباد (پناه آباد یا پهن آباد) می خواندند و مدت ها سکه های سیاه کم ارزش به نام «پول» و «قاز» نیز رایج بود و یک شاهی با دو پول یا پنج قاز معادل بود، ولی به مرور زمان پول و قاز از گردش خارج شد.

سکه های نقره عبارت بود از سکه های ده شاهی و یک قرانی و دو قرانی و پنج قرانی و بعضی سکه های کوچک به نام شاهی سفید که ارزش آن ها به تفاوت زمان از سه شاهی تا یک عباسی (چهارشاهی) در تغییر بوده است. سکه نقره دیگری به نام ربعی نیز بود که قیمت آن پنج شاهی بود، ولی ضرب سکه نقره برای پول های کوچک از سال ۱۳۱۹ ه . ق کنار گذاشته شد و به جای انواع سکه های نقره خرد، تنها سکه های یک شاهی و صددیناری (دوشاهی) نیکلی معمول گردید.

افزون بر این، چون تا تأسیس ضرابخانه دولتی در زمان ناصرالدین شاه وحدت کامل در سکه و پول در بین سراسر نواحی ایران وجود نداشت، در بسیاری از ایالات و ولایات سکه های مسی یا نیکلی میان مردم رواج داشت و

وسیله داد و ستدهای محلی و خرده فروشی بوده است.(۱)

ص: ۶۵

۱- ۱. ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۳۷۹ _ ۳۸۸.

فصل دوم: روشن فکران غرب زده عصر قاجاریه

گفتار اول: گزارشی کوتاه از زندگی میرزا ملکم

اشاره

۱. میرزا ملکم خان ناظم الدوله به سال ۱۲۴۹ ه . ق (۱۸۳۳ م)، در اصفهان زاده شد. ملکُم نامی توراتی [یهودی] است. در کتاب اول پادشاهان «عهد عتیق» باب ۱۱، آیه ۵ آمده است: «پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صید ونیان و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت».

۲. میرزا یعقوب پدر میرزا ملکم ارمنی زاده و معتقد به کیش ارمنی بود. وی فردی مشکوک و مظنون به جاسوسی برای روسیه تزاری و انگلیس بوده است. خان ملک ساسانی(۱) معتقد است اندکی پیش از به قتل رسیدن امیرکبیر، دالگورکی ــ وزیر مختار روسیه ــ به تزارنامه نوشته و از او خواست که برای جلوگیری از قتل امیرکبیر دخالت کند، میرزا یعقوب که آن زمان به عنوان مترجم در سفارت روسیه مشغول بود، این خبر را به سرعت به سفارت انگلیس اطلاع می دهد و انگلیسی ها و میرزا آقاخان با پیش دستی نسبت به دخالت تزار روسیه، حکم قتل امیر را می گیرند و اجرا می کنند. بدین سان او در قتل امیرکبیر به طور غیر مستقیم نقش داشته است.

میرزا یعقوب مدتی به آسیای مرکزی سفر کرده و گویا در لباسِ طلبگی برای انگلیسی ها جاسوسی می کرده است.(۲) وی از سال ۱۲۸۹ ه . ق به استانبول رفت و

۱ـ ۱. خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار ، ص ۴ و ۵ ــ ۳۹.

۲ـ ۲. همان، ۳۹.

تـا هنگام مرگ (۱۲۹۸) در آن جـا زنـدگی کرد. از او رسـاله ای بـا عنوان «افزایش ثروت» به جـای مانـده است که در دفاع از سرمـایه داری لیبرال اروپـایی است و به شـدّت بر مسـئله ضـرورت «جلب سـرمایه های خارجی برای توسـعه کشور» تأکیـد می کند.(۱)

۳. در واقع، میرزا یعقوب زیر لوای شـعار جذب سـرمایه خارجی خواسـتار واگذاری امتیازات به خارجی ها و نفوذ سرمایه های خارجی در کشور که نابود کننده استقلال اقتصادی کشور بوده و هست بود.

هم چنین میرزا یعقوب از ضـرورت استقرار «حکومت قانون» و برقراری «آزادی های فردی» به شیوه ملت های اروپایی در ایران سخن گفته و این ها را از عوامل ضروری «پیشرفت» ایران می داند.(۲)

در واقع، میرزا یعقوب مروج مفهوم لیبرالی آزادی و حقوق بشـر اومـانیستی است که در تقابل با نظام «تکالیف حقوق» افراد در جامعه اسلامی قرار دارد.

۳. میرزا یعقوب با اسـتفاده از نفوذ و آشـنایی توانست فرزندش میرزا ملکم را در ده سالگی، یعنی سال ۱۲۵۹ ه . ق، به پاریس بفرسـتد. میرزا ملکـم در ۸ ـــ ۹ سـالی که در خـارج از کشـور به سـر برد، نخست در علـوم طـبیعی و سـپس در علـوم سیاسـی مطالعـاتی انجـام داد، ولی در این بـاره که تحصـیلات او در زمینه علوم سیاسـی کامـل بوده است و یـا خیر، اختلاف نظر وجود دارد.

۳. میرزا ملکم خان پس از قتل امیرکبیر و در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری به سال ۱۲۶۸ ه . ق، به ایران بازگشت و با بهره گیری از نفوذ پدرش در

۱- ۱. فرشته نورائی، تحقیق در افکار میرزا ملکم ، کتاب های جیبی، ص ۱۷.
۲- ۲. اسناد وزارت خارجه ایران، نامه میرزا ملکم به مشیرالدوله، تاریخ ۳۰ صفر ۱۳۲۱، برگرفته از: اسماعیل رائین، میرزا ملکم خان، صفی علی شاه، ص ۸.

دستگاه میرزا آقاخان نوری، نخست به عنوان مترجم استادان اتریشی و فرانسوی شاغل در دارالفنون و بعدها باعنوان مدرّس در مدرسه دارالفنون مشغول به کار گردید.

۴. هنگام بازدید ناصرالدین شاه از دارالفنون و به سبب جهل مفرطی که شاه از علوم طبیعی جدید و شیمی داشت، به شدت تحت تأثیر مهارت میرزا ملکم در انجام آزمایش ها و انجام چند چشمه شعبده بازی و چشم بندی قرار گرفت. از این رو، او را به عنوان مترجم در دربار مشغول کار کرد.

۵. میرزا ملکم در دربار با زرنگی برای خود جایی باز کرد و به ویژه با انجام چند مأموریت خارجی کوچک، نفوذی پیدا کرد؛ به گونه ای که به سال ۱۲۷۳ ه . ق، به همراه هیئتی به سرپرستی میرزا فرخ خان غفاری امین الدوله، روانه پاریس گردید تا در زمینه اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات مذاکره کنند. این هیئت در قراردادی خائنانه، به تجزیه هرات از ایران رأی داد و همه اعضای هیئت به عضویت لژ فراماسونری در آمدند. بدین ترتیب، میرزا ملکم خان در ۲۴ سالگی در فرانسه وارد جرگه فراماسونری گردید. ملکم در مدت اقامت در پاریس سفر کوتاهی هم به لندن کرد.

۶. میرزا ملکم پس از بازگشت به ایران با کمک پدرش به سال ۱۲۷۵ ه . ق، «فراموشخانه» را تأسیس کرد که به عبارتی یک لژ فراماسونری بود. هم چنین میرزا ملکم در این سال و پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت و انتخاب وزرا به صورت جداگانه توسط ناصرالدین شاه، رساله کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات را نوشت که در آن طرحی اجمالی جهت تقلید از بوروکراسی غربی ارائه کرده بود.

۷. ملکم در این رساله می کوشد تا به نوعی نظام بورو کراتیک و تشکیلات «اداری غرب مدرن» را یا به تعبیر او «اصول نظم فرنگ» را با «شریعت اسلام»، منطبق جلوه دهد. در واقع، ملکم برای پیش برد اهداف خود برای غربی سازی و گسترش مدرنیزاسیون در ایران بسیار کوشید تا با حفظ ظواهر شریعت، به شکلی

منافقـانه هـدف هـای غیر دینی خود را پیش ببرد تـا بـا مخالفت مردم و روحانیون روبه رو نگردد. (درباره این رساله در آینـده صحبت خواهیم کرد.)

۸. برخی اخبـار که از فراموشـخانه ملکم می رسـید و حکـایت از جاه طلبی های غرب مآبانه او داشت و نیز تیزهوشـی روحانی ژرف اندیشـی چون حاج ملاعلی کنی که به خوبی به خطرات حرکت منافقانه ملکم در فراموشـخانه پی برده بود، سبب اعمال فشار بر ناصرالدین شاه گردید و شاه قاجار با صدور دستور تعطیلی فراموشخانه، میرزا ملکم را به بغداد تبعید می کند.

۹. میرزا ملکم از بغـداد به اسـتانبول می رود و در روزنـامه های آن جا بنای هتاکی علیه ایران را می گـذارد. او در این شـهر با یکی از رجال مدرنیست و خائن اصلاح طلب به نام میرزا حسین خان سپهسالار آشنا می شود و دوستی نزدیک و دیرپایی میان این دو برقرار می گردد.

میرزا حسـین خان که نماینـده دولت ایران در ترکیه بود، در مکاتباتی موفق گردیـد سـمت مشاوری سـفارت اسـتانبول را برای ملکم بگیرد تا او دست از هتاکی هایش بر دارد و بدین سان ملکم بار دیگر در زمره خدمتگزاران ناصرالدین شاه در آمد.

۱۰. ملکـم در دوران اقـامت در اسـتانبول و پس از اینکـه سـمت مشـاورت در سـفارت ایران در اسـتانبول را بـه دست آورد، با دخـتری مسـیحی بـه نـام هـانریت در کلیسـا ازدواج کرده است. همین امر را یکی از دلایـل بی اعتقـادی واقعی ملکم به اسـلام دانسته اند.

۱۱. میرزا ملکم خان در اسـتانبول باورهایی را که درباره ضـرورت تغییر الفبای فارسـی از پـدرش فرا گرفته بود، هم چنان تبلیغ می کرد و «اصـلاح خط» را مقـدمه رسـتگاری ایران می دانست این امر در نگاه او، همان مـدرنیزه و غربی شـدن بود. ملکم در ایـن دوران بـا یکی دیگر از سـردمداران منـورالفکری ایران یعنی میرزا فتحعلی آخونـدزاده کـه گرایش هـای آشکار الحـادی داشت، آشنا می شود و به مکاتبه

می پردازد.

آخوندزاده از هواداران اصلاحات مدرنیستی و معتقد به نظریه «اصلاح خط» بود. آخوند زاده آن چنان شیفته ملکم می شود که او را «روح القدس» می نامد.

۱۲. میرزا ملکم برای مدت کوتاهی به سمت قنسول ایران در مصر تعیین گردید، ولی آن جا افتضاح مالی به بار آورد و از اسماعیل پاشا _ خدیو مصر _ ده هزار تومان پاداش گرفت. به همین سبب، بار دیگر به استانبول فراخوانده شد.

۱۳. در این هنگام، میرزا حسین خان سپهسالار زمینه سفرناصرالدین شاه به عراق را که آن زمان جزو سرزمین عثمانی بود، فراهم آورد. وی [میرزا حسین خان] آن چنان رضایت ناصرالدین شاه را جلب می کند که شاه او را به تهران برده و به لقب «سپهسالار اعظم» مفتخر می کند و او را صدراعظم ایران می گرداند. سپهسالار خود فردی غرب زده و معتقد به اصلاحات مدرنیستی در ایران بود. در کارنامه او، موارد آشکاری از خیانت به منافع ملی ایران و دلالی برای استعمار انگلیس وجود دارد. میرزا حسین خان سپهسالار به واسطه دوستی با میرزا ملکم، پس از احراز پست صدارت عظمی، میرزا ملکم را به ایران فرا می خواند تا مشاور او گردد.

۱۴. از این پس ائتلافی از میرزا ملکم خان و میرزا حسین خان سپهسالار در حکومت ایران تشکیل می گردد که دو هدف عمده و محوری را دنبال می کند:

۱. ترویج اصلاحات شبه مدرنیستی از داخل دستگاه حکومتی و زمینه سازی برای گسترش و تعمیق نفوذ مدرنیزاسیون در ایران؛

۲. دلالی برای بستن قراردادهای استعماری و واگذاری امتیازهای گوناگون به دولت های روس و انگلیس به ویژه انگلیسی ها که هم برای دلالان و منعقد کنندگان آن ها منافع مالی در بر داشته و هم به نفع سیاست های استعماری انگلیس بوده است. میرزا حسین خان سپهسالار به سال ۱۲۸۸ ه . ق، به سمت صدر اعظمی انتخاب می گردد و تا سال ۱۲۹۸ ه . ق، در این سمت باقی می ماند.

۱۵. میرزا ملکم در مسیر بازگشت به ایران از استانبول (۱۲۸۹ه . ق)، در شهر تفلیس با آخوندزاده دیدار می کند و با او درباره مسئله «اصلاح خط» مذاکره می نماید.

۱۶. میرزا ملکم خان به سمت وزیر مختار ایران در انگلیس تعیین می گردد و اندکی بعد در سال ۱۲۹۰ ه . ق، ناصرالدین شاه نخستین سفر خود به فرنگستان را آغاز می کند. ملکم که مدافع سرسخت واگذاری امتیازهای استعماری به بیگانگان است نقش دلالی را در واگذاری یکی از خائنانه ترین امتیازات به یک یهودی انگلیسی به نام ژولیوس دو رویتر را بر عهده می گیرد. منعقد کننده این قرارداد، میرزا حسین خان سپهسالار است. پیش تر گفته شد که قرارداد رویتر آن قدر خائنانه و زبونانه تنظیم شده بود که لرد کرزن ــ وزیر خارجه وقت انگلیس ــ درباره آن نوشت:

تا به حال دیده نشده است که کشوری این چنین منابع و همه چیز خود را در اختیار کشوری دیگر قرار دهد.

۱۷. واگذاری امتیاز خائنانه رویتر، با موجی از اعتراض ها و مقاومت ها از ناحیه روحانیون و مردم و حتی دولت های خارجی ای که نگران گسترش نفوذ بریتانیا در ایران بودند، روبه رو می گردد. در این میان نقش مرحوم حاج ملاعلی کنی در مبارزه با این امتیاز بسیار قابل توجه است که بدان اشاره خواهد شد. سرانجام، در اثر این فشارها، امتیاز رویتر به سال ۱۲۹۰ ه . ق لغو می شود.

لُرد کُرزن که پیش از این از او نام بردیم، درباره دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار می گوید:

شوق و شعف برای دوستی با انگلیس و صمیمیت و وفاداری نسبت به دولت انگلیس، هیچ وقت به این درجه در ایران بالا نرفته بود که در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار بالا گرفت.

۱۸. میرزا ملکم خان در رجب سال ۱۲۹۹ ه . ق، از سوی ناصرالدین شاه عنوان «پرنس» یافت و لقبش از «ناظم الملک» به «ناظم الدوله» تغییر یافت و

ص: ۷۱

هم چنین سمت سفیر ایران در لندن را به دست آورد.

۱۹. در سال ۱۳۰۲ ه . ق، امین السلطان صدراعظم ایران گردید و با زمینه سازی ملکم، سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۳۰۶ ه . ق انجام شد. در این سفر، میرزا علی اصغرخان امین السلطان (اتابک اعظم) و میرزا ملکم خان ناظم الدوله ــ سفیر ایران در انگلیس ــ همراه ناصرالدین شاه بودند. در این سفر، ملکم از شاه خواست که امتیاز «لاتاری» را برای بوزیک دوکاروال ــ منشی سفارت ایران ــ صادر کند. با موافقت ضمنی امین السلطان، شاه امتیاز نامه لاتاری را در ۲۲ ذی قعده ۱۳۰۶ ه . ق، امضا کردو در آن «امتیاز کل معاملات لاتاری و ترتیب کمپانی های ینیلاتاری (یعنی قرعه) و فروش بلیط های لاتاری و بازی های عمومی از قبیل چرخ رولت در کل ممالک ایران به مدت هفتاد سال به بوزیک دوکاروال داده شد. صاحب امتیاز مکلّف بود ۲۰٪ از سود خالص خود را به خزینه دولت بپردازد. امتیازدار حقیقی این قرارداد، میرزا ملکم بود. او بوزیک دوکاروال را وسیله قرار داده بود تا امتیاز را بی درد سر به دست آورد.

چندی نگذشت که آن را به خود انتقال داد. وی در آرزوی سودی سرشار بود که مخالفت روحانیون و به ویژه دسیسه چینی های امین السلطان که رقیب میرزا ملکم در کسب امتیاز و سودجویی بود، سبب شد شاه به سال ۱۳۰۷ ه . ق، امتیازنامه را لغو کند. ملکم از طریق تلگرافی که از ایران زده شد، از لغو امتیازنامه آگاه شد، ولی این امر را آشکار نکرد و به سرعت امتیاز لاتاری را به شرکت سرمایه گذاری ایران(۱) که برادرش میکائیل یکی از مدیران آن بود و نیزشرکتی به نام سندیکای انگلیسی ــ آسیایی(۲) از آن پشتیبانی می کرد فروخت.میکائیل چکی به مبلغ بیست هزار پوند از شرکت سرمایه گذاران ایران دریافت نمود و به حساب

۱- [۱] ۱. Persian Investment Corporation .

۲- [۲] ۲. Englo - Asiatic Sindicate.

شخصـی ملکم واریز کرد. پیش تر ملکم از قِبَل این امتیاز، مبلغ بیست هزار پونـد دیگر نیز دریافت کرده بود. بدین سان وی در مجموع، ۴۰,۰۰۰ پونـد به جیب زد. سـپس به وزارت خـارجه تلگراف زد که: امتیازنـامه قبلاً فروخته شـده است و اکنون مِلک طلق هزاران فرنگی است. صاحبان امتیاز برای جبران زیان خود دادخواست خواهند داد».

دولت ایران در برابر این رفتـار مزورانه ملکم، او را از سـفارت برکنـار کرد و از تمـامی القاب و نشان ها محروم ساخت. سـپس دعوای حقوقی مفصـلی میان خریداران سـهام لاتاری و دولت ایران و ملکم پدید آمد. سـرانجام دادگاه پس از بررسی طولانی ملکم را محکـوم کرد، ولی میرزا ملکم پیش تر چهـل هزار پونـد را از انگلسـتان خـارج کرده بود و به دروغ ادعـا می کرد که «چهل هزار لیزه را به شاه و صدر اعظم و سایر رجال دولتی ایران داده است.» دادگاه انگلیس با وجود این که ملکم را مقصـر و کلاه بردار دانست اما تعقیب کیفری او را به این علت که در زمان فروش امتیاز مصونیت سیاسـی داشـته، ممکن ندانست. بدین سـان ملکم بـا کلاـه برداری ۴۰ هزار پونـد را بالاـ کشـید و بـه تلاـفی ایـن کـه دولت ایران امتیـاز را لغـو کرده بـود، به مبـارزه مطبوعاتی و تبلیغاتی و سیاسـی علیه رژیم تصـمیم گرفت و روزنامه «قانون» را در لندن منتشـر ساخت. هم چنین در سال ۱۳۰۷، «مجمع آدمیت» را که گونه ای لژ فراماسونری بود تشکیل داد.

۲۱. میرزا ملکم در روزنامه قانون، به استبداد قاجاری و به ویژه شخص امین السلطان [صدر اعظم]حملات شدیدی کرد.

ملکم در روزنامه قانون خود همواره از ضـرورت «قانون گرایی»، «آزادی»، «اصلاحات»، «مدنیت» و «پیشرفت» سخن می گوید؛ حال آن که غرض اصلی او در این میانه وادار کردن حکومت قاجاری به دادن امتیاز به او بوده است؛ به گونه ای که وقتی با به سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه، ملکم به عنوان سفیر ایران در رُم تعیین گردید، انتشار روزنامه قانون و انتقادهای ملکم خان نیز متوقف

گردید.

۲۲. در سال ۱۳۱۳ ه . ق، ناصرالدین شاه با گلوله میرزا رضا کرمانی به قتل می رسد و مظفرالدین شاه بر تخت می نشیند. امین السلطان هم چنان تا سال ۱۳۱۴ ه . ق، در مقام صدراعظم باقی می ماند.

۲۳ – ملکم به سال ۱۳۱۳ه . ق، «مجمع آدمیت» را منحل کرد و «جامع آدمیت» را تشکیل داد. عباسقلی خان قزوینی معروف به عباسقلی خان آدمیت زیر نظر ملکم، «جامع آدمیت» را اداره می کرد. «جامع آدمیت» در قدرت گیری محافل ماسونی و جریان فراماسونری در ایران نقش مهمی داشت.

۲۴. روابط میرزا ملکم و امین السلطان در سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه بهتر شد و امین السلطان در سال ۱۳۱۴ ه . ق، ملکم را به عنوان سفیر ایران در رُم تعیین کرد. ملکم با به دست آوردن این پُست شعار قانون گرایی و آزادی خواهی خود را فراموش می کند و دست از مبارزه می کشد.

۲۵. فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ ه . ق صادر می گردد و پس از مدت کوتاهی، مظفرالدین شاه می میرد و محمدعلی شاه به سلطنت می رسد. به دعوت میرزا ملکم، محمدعلی شاه به عضویت «جامع آدمیت» در می آید و آرزوهای جاه طلبانه میرزا ملکم باردیگر جان می گیرد، ولی مرگ به او امان نمی دهد و به سال ۱۳۲۶ ه . ق، میرزا ملکم خان ناظم الدوله ارمنی در سوئیس می میرد.

نتیجه گیری

اشاره

۱. اگرچه میرزا ملکم چهره برجسته روشن فکری ایران به لحاظ تئوریک است، ولی تنها یک تقلیدگر است و اساساً اعتقاد دارد که در زمینه عقل و تمدن و علوم غربی صرفاً باید روش تقلید محض را در پیش گرفت و از هر نوع نوآوری، ابتکار و اندیشه مستقل خودداری کرد.

۲. میرزا ملکم فردی بسیار شارلاتان و اهل دوز و کلک و جاه طلب، سودجو و پول پرست و فرصت طلب و به لحاظ شخصیتی فاقد جنبه های ارزشمند یک

ص: ۷۴

فرد دارای اصول و با شخصیّت بوده است.

۳. او به شدت شعارهایی مانند «قانون گرایی»، «آزادی مداری»، «تجدد خواهی»، ضرورت کسب «مدنیت» و پیشرفت طلبی سر می داد و مقصود او از همه این ها در یک جمله: پذیرفتن تام و تمام مدنیت مدرن غربی و تقلید محض از آن در ایران بود.

۴. وی به ضرورت سرمایه گذاری خارجی در کشور اعتقاد راسخ داشت و تنها راه گشوده شدن گِره اقتصاد راکد و ورشکسته ایران را در پذیرفتن حق سرمایه گذاری برای خارجی ها و دادن امتیازات به آن ها می دانست. در واقع، او با نظریه ای که در خصوص اعطای امتیازها به بیگانگان و ضرورت سرمایه گذاری آن ها مطرح می کرد، آشکارا به شکل گیری گونه ای اقتصاد وابسته فرامی خواند و استدلالش هم بر این محور مبتنی بود که حضور سرمایه های خارجی در ایران سبب رونق کسب و کار و اقتصاد ایران خواهد شد.

۵. شعار «مدنیت خواهی» میرزا ملکم در کنار شعارهایی مانند «اصلاحات» و «قانون گرایی» به شدت تداعی کننده برخی شعارها و گرایش ها در ایران امروز است و تأمل در سرنوشت و نیز ماهیت شعارهای ملکم و امثال او و مقایسه آن با وضع امروز، می تواند بسیار آموزنده باشد.

۶. ائتلاف میرزا ملکم خان و میرزا حسین خان سپهسالار در حکومت ناصرالدین شاه در عمل یک جریان حکومتی نیرومند مروّج اصلاحات مدرنیستی پدید آورد که سر منشأ بسیاری از خیانت ها و قراردادهای استعماری نیز بوده است. این ائتلاف مدرنیستی در دل رژیم ناصرالدین شاه پایگاه تئوریک و عملی ترویج «شبه مدرنیته» و انجام اصلاحات «شبه مدرن» و تجدد زدگی سطحی در ایران بوده است. همین جریان در قالب استبداد رضاخانی به قدرت مطلق دست می یابد و حضور تام و تمام پیدا می کند.

۱. ملکم در سفر پاریس

ص: ۷۵

ملکم خان در جمادی الاول ۱۲۷۲ ه . ق، در استانبول به عنوان نماینده ایران، به منظور رفع سوءتفاهمی که میان دولت ایران و با چارلزماری ــ وزیر مختار انگلیس ــ پیش آمده بود، وارد یک سلسله مذاکرات با طرف انگلیسی شد، ولی مدتی بعد میرزا آقاخان نوری با ارسال نامه ای ملکُم را موظف ساخت تا به همراه هیئت ایرانی که سرپرستی آن با فرخ خان امین الدوله بود، به عنوان مترجم به پاریس برود و در مذاکرات صلح پاریس (۱۲۷۳) شرکت کند. این هیئت که همه اعضای آن به فراماسونری پیوستند، قرارداد ننگین تجزیه هرات از ایران را امضا کرد و مرتکب خیانتی بزرگ گردید. به ظاهر میرزا آقاخان به دلیل اعتماد ویژه ای که به ملکُم داشته است، او را به عنوان مراقب و خبرچین فعالیت های فرخ خان امین الدوله به فرانسه فرستاده بود.

۲. تأسیس فراموشخانه، کتابچه غیبی و پیشنهاد اصلاحات لیبرالی

ناصرالدین شاه، میرزا آقاخان نوری را به سال ۱۲۷۵ ه . ق از صدارت عزل کرد. شاه که تحت تأثیر زمزمه های مدرنیستی اطرافیان قرار گرفته بود، دستور تشکیل «مجلس وزرا» را داد. ملکم که اوضاع را چنین دید، با فرصت طلبی، خطاب به میرزا جعفرخان مشیرالدوله که آن زمان رئیس دارالشورای دولتی بود، رساله تنظیمات یا کتابچه غیبی را نوشت که بیانگر نوعی رویکرد مدرنیستی و لیبرالی خفیف به ساختار قدرت شاه بود.

او با گرته برداری از مجامع فراماسونری «دوستی حقیقی» اروپا، یک لژفراماسونری به نام «فراموشخانه» تأسیس کرد. فرخ خان امین الدوله و میرزا سعید مؤتمن الملک از ترس گسترش نفوذ میرزا ملکم در دربار شروع به اِفشاگری درباره اغراض لژهای ماسونی برای ناصرالدین شاه کردند. ملکم برای ایجاد حاشیه امنیتی برای «فراموشخانه» خود، جلال الدین میرزا ــ شاهزاده قاجاری را ــ که از نوادگان فتحعلی شاه بود ــ به ریاست آن برگزید. جلال الدین میرزا از شاهزادگان منورالفکر و غرب زده قاجاری و طرفدار ناسیونالیسم باستان گرا و مروّج افراطی آداب و عادات ظاهری ایران باستان بود. ناصرالدین شاه پس از

تعطیلی «فراموشخانه»، جلال الدین میرزا را به خانه نشینی وادار کرد.

میرزا ملکم خان کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات را پس از برکناریِ میرزا آقاخان نوری به سال ۱۲۷۵ ه . ق یا ۱۲۷۶ ه . ق نوشته است. او در این کتاب، در واقع اصول ساختار شبه بوروکراسی تقلیدی و زنگ زده رژیم شبه مدرن را برای ایران تدوین کرده است. این کتابچه یکی از ارکان تئوریک پی ریزی ساختار اداری شبه مدرنی است که در سال های پایانی سلطنت قاجاریه و به ویژه در سراسر دوران رضاشاه و پس از او شاکله نظام اداری ایران را تشکیل می داده است.

کتابچه غیبی خطاب به میرزا جعفرخان مشیرالدوله نوشته شده است که از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷، ریاست دارالشورای دولتی ایران را بر عهده داشت.

در این رساله، نخستین طرح یک قانون اساسی تقلیدی از غرب مدرن و بر پایه «اصل تفکیک قوا» و تشکیل قوای قانونگذاری [پارلمان] و مُجریه ارائه شده است. او هم چنین به تشریح سازمان حکومت و مجلس تنظیمات (قانون گذاری) و مجلس وزرا و سازمان وزارتخانه ها پرداخته است. هم چنین میرزا ملکم در زمینه بانک و چگونگی تدوین یک ساختار اقتصاد سرمایه سالار تقلیدی از غرب و منابع سرمایه های بانکی و نشر اسکناس و ضرب سکه سخن گفته است. در این شبه بوروکراسیِ تقلیدیِ مورد نظر ملکم، وضعیت ارتش و سازمان آن و چگونگی سربازگیری و مقام ها و مناصب نظامی و چگونگی نصب حاکمان ولایات و برخی تقسیمات اداری آن ها تعیین گردیده است.

در واقع، کتابچه غیبی را می توان مانیفست ساختار اداریِ دولتِ شبه مدرن ایران نامید که تشکیل آن غایت اهداف میرزا ملکم خان و بسیاری دیگر از اصلاح طلبانِ شبه مدرنیست و مدعی لیبرالیسم و قانون گرائی و مروّج فراماسونری در ایران بوده و هست. این ساختار اداری با دگرگونی هایی در قالب نظام اداریِ رژیم متجدد مآب و وابسته رضاخانی صورت عینی به خود گرفت و در هیئت شبه بوروکراسیِ فلجِ ناکارآمد عقیم از زمان اصلاحات داور و تیمورتاش

تا امروز بر کشور حاکم بوده است و جز استبداد سیاسی، ناکارآمدی، رواج فساد، رشوه خواری و کاغذبازی های بی حاصل هیچ دستاوردی برای مردم ایران نداشته است.

با بالا گرفتن موج اعتراض ها از ناحیه روحانیون و به ویژه حاج ملاعلی کنی علیه تشکیل فراموشخانه در ایران و افشای اغراض ضد دینی آن و اعتراض به ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۷۸ فرمان انحلال فراموشخانه صادر گردید. در دوازدهم ربیع الثانی سال ۱۲۷۸ ه . ق، این فرمان در روزنامه وقایع اتفاقیه منتشر گردید:

هُو

اعلان نامه دولتی

در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامرواوباشِ شهر گفت وگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه های یوروپ می کنند و به ترتیب آن اظهار میل می نمایند. لذا صریحِ حُکم همان شد که اگر بعد از این، عبارت و لفظِ فراموشخانه از دهن کسی بیاید تا چه رسد به ترتیبِ آن، مورد کمال سیاست و غضب دولتی خواهد شد. البته این لفظ را ترک کرده و پیرامونِ این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلّی خواهند دید.

بدین سان بساط فراموشخانه ملکم با مقاومت روحانیون خیراندیش از کشور برچیده شد و میرزا ملکُم و پدرش میرزا یعقوب هر دو از ایران تبعید شدند. میرزا ملکم را برای مدتی به عراق فرستادند، ولی حاکم عراق، بودنِ او را در عراق زیان بار تشخیص داد و از بابِ عالی اخراج او از عراق را درخواست کرد. ملکُم از عراق به استانبول رفت و آن جا رسوایی هایی را که در پیش گفتیم به بار آورد. میرزا حسین خان سپهسالار که او نیز فراماسونر بود، ملکم را زیر چتر حمایتی خود گرفت و برایِ تطمیع میرزا ملکم و بستنِ دهانِ فحّاش او از دولت ایران پُستِ مستشاری سفارت ایران در استانبول را برای او گرفت؛ زیرا میرزا

ملکم پیش از گرفتن پُست دولتی در سفارت ایران برای مدتی تابعیت عثمانی را پذیرفته بود و با ماهی چهل لیره در وزارت امور خارجه عثمانی استخدام شده بود.(۱)

ملکُم از سال ۱۲۷۹ ه . ق تا سال ۱۲۸۸ ه . ق در استانبول زندگی کرد. در این سال ها، مکاتبه هایی با آخوندزاده درباره «اصلاحِ خط و الفبای اسلامی» داشت و تحت تأثیر آخوندزاده، رساله شیخ و وزیر را نوشت.

۳. رساله شیخ و وزیر

پیشینه فکر اصلاح خط فارسی به میرزا فتحعلی آخوندزاده روشن فکر لائیک و ضددین و سرهنگ ارتش تزاری بر می گردد. او از ترویج کنندگان تجدد سطحی در ایران بوده است وی در سفری که به سال ۱۲۸۰ ه . ق به استانبول داشت، با میرزا ملکم آشنا شد و میان این دو نفر که هر دو طرفدار ترویج غرب زدگی و تقلید از غربِ مدرن و اندیشه لیبرالیسم و تشکیل لژهای فراماسونری در ایران بودند، دوستی عمیق پدید آمد. آخوندزاده رساله الفبای خود را که به سال ۱۲۷۴ ه . ق نوشته و آن را «الفبای جدید برای تحریرات السنه اسلامیه که عبارت از عربی و فارسی و ترکی است» نامیده بود، برای مقام های دولت عثمانی و ایران فرستاد. در ایران مورد استقبال چندانی قرار نگرفت، ولی در عثمانی روشن فکران غرب زده ای چون عالی پاشا و فواد پاشا و منیف پاشا به آرای او روی خوش نشان داده و وی را به عثمانی فراخواندند. آخوند زاده به سال ۱۲۸۰ ه . ق به عثمانی رفت.(۲)

۱- ۱. ابراهیم تیموری، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران ، انتشارات اقبال، ص ۶۴.
۲- ۲. برای آشنایی با آرای آخوندزاده در باره «اصلاح خط» نک: آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات ، به کوشش: حمید محمدزاده، تبریز، ۱۳۵۰ شمسی.

در همین هنگـام، شارل میسـمر فرانسوی که منشـی فواد پاشا بود، مقاله ای نوشت و گناهِ «عقب مانـدگی جوامع اسـلامی» را به گردنِ خط و الفبایِ عربی انداخت. این مقاله به «مکتوب شارل میسـمر فرانسوی در بیان جمودت اهل مشـرق» معروف گردیده است. این مقـاله مبنای اسـتدلالی آرای ملکم درباره «اصـلاح خط عربی و الفبای اسـلامی» قرار گرفت. او به سال ۱۲۸۶ ه . ق، نامه ای به فارسی در روزنامه حریّت چاپ استانبول منتشر کرد که در بخشی از آن به تقلید از آرای میسمر آورده بود:

اصول تعلیم و تربیت ملت های اسـلامی خراب است. بـدون اصـلاح خط، تعلیم و تربیت ما اصـلاح پـذیر نیست. بدون اصـلاح تعلیـم و تربیت، کسب تمـدن و ترقی امکـان نـدارد. نقص الفبـای عربی منشأ فقر و نـاتوانی و عقب مانـدگیِ فکری و اسـتبداد سیاسی سرزمین اسلام است.(۱)

ملکُم یک سال بعد (۱۲۸۷ ه . ق) تحت تـأثیر شـارل میسـمر رساله ای به نام «شـیخ و وزیر» نوشت و در آن از «عیب های خط عربی» سخن گفت و انحطاط جوامع مسلمان را ناشی از خط آن ها دانست. موضوع این رساله گفت و گویی است میان «وزیر» که متجدد مآب و طرفدار مدرنیسم و اصـلاح خط و غرب زده است، با «شـیخ» که طرفدار سنت های کهن، واپس گرا و مدافع حفـظ خـط عربی اسـت. در ایـن رسـاله، ملکُم آراء خـود در زمینه تغییر خـط عربی را از زبـان «وزیر» بیـان کرده است. در این مناظره سرانجام وزیر بر شیخ پیروز می شود.

این رساله به لحاظ اسـتدلالی بنیانی سُـست و ضعیف دارد و اساس گرفتاری های جوامع اسلامی مانند ایران و عثمانی را که از یک سو، در یک سلسـله عوامل گسترده فرهنگی ـ تاریخی و از سوی دیگر، حضور ویرانگر و استیلا جویانه اسـتعماری ریشـه دارد، تنهـا در خـط و الفبـایِ عربی خلاـصه می کنـد. ملکُم در ایـن اسـتدلالِ سـخیف یـا آگاهـانه، مغـالطه می کنـد. این امر، حکایتگر نیّت غرض ورزانه و خائنانه او است. یا اینکه به راستی آن قدر گرفتار ضعف شعور و

۱– ۱. بر گرفته از: فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده ، خوارزمی، ص ۹۵.

استدلال بوده است که چنین سخن بی پایه ای را مطرح کرده است.

به هر حال، تغییر الفبای اسلامی از این نظر که سبب قطع ارتباط تاریخی و فرهنگی مردم ما با میراث حکمی و معنوی و اسلامی شان می گردید و زمینه را برای پذیرش غرب زدگی مدرنیستی و به ویژه غرب زدگی شبه مدرن آماده می ساخت، با استقبال جماعت روشن فکر وابسته به دولت های غربی و مخالفان هویتِ اسلامیِ جامعه ایران که زیر لوای «اصلاحات»، «قانون گرایی»، «آزادی خواهی» و «پیشرفت»، هدف های استعماری خود را پنهان می کردند قرار گرفت. ملکم، رساله شیخ و وزیر را از طریق میرزا یوسف خان مستشارالدوله (که خود از منورالفکران مدافع لیبرالیسم و التقاط اندیشی بود) به آخوندزاده رساند. آخوندزاده آن را بسیار ستود و خطاب به ملکم نوشت:

راستی، مطالب این است که بعد از خواندن کتابچه شما، من بالکلیّه از سیاق قدیم متنفر شده ام. از راست به چپ نوشتن.(۱)

بی تردید، اگر این طرح خائنانه ملکم و آخوند زاده که مورد تأیید ناسیونالیست های فراماسونری چون جلال الدین میرزا نیز بود، به مرحله اجرا در می آمد، امکان ارتباط فرهنگی میان مردم ما با میراث های عرفانی، حکمی و فلسفی ای چون مثنوی، دیوان غزلیات حافظ، گلستان و بوستان سعدی و شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری و آثار بزرگانی چون ابن سینا، غزالّی، سنایی، نظامی، رودکی و خیام و... کاملاً قطع می گردید و پروژه مسخ فرهنگی مردم ایران و نابودی میراث اسلامی بر جای مانده در هویت تاریخی ــ فرهنگی مردم ایران (که روشن فکران از صدر مشروطه تا امروز و در رژیم پهلوی به طور گسترده در پی عملی کردن آن بودند) به طور کامل اجرا می گردید و ایران با گرفتار شدن در دام یک بی هویتی فرهنگی بسیار شدیدتر از آنچه که رژیم پهلوی به جامعه و

۱- ۱. آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۱۱۵.

مردم ما تحمیل کرد، به بحران هویتی ای فاجعه بارتر از آن، یعنی گسترش شبه مدرنیته گرفتار می شد (البته و هنوز تا حدود زیادی بدان مبتلاست.) و وضعیتی فاجعه بار و تلخ و حتی نابودی هویتی کامل پیش می آمد.

۴. قرارداد رویتر و لاتاری

میرزا حسین خان سپهسالار به سال ۱۲۸۸ ه . ق به ایران آمد و صدر اعظم شد و ملکم را به سمت «مشاور صدارت عُظما» برگزید. پس او را به سال ۱۲۹۰، به عنوان وزیر مختار ایران در انگلیس به لندن فرستاد. مدتی بعد ناصرالدین شاه و صدراعظم به قصد دیدار از اروپا بدان دیار رفتند. با دلّالی میرزا حسین خان سپهسالار و کمک میرزا ملکم قرارداد خائنانه «رویتر» توسط ناصرالدین شاه امضا شد. قرارداد رویتر عبارت بود از «واگذاری حق احداث راه آهن، تراموا، بهره برداری از کلیه معادن و منابع به جز طلا ـ و نقره و سنگ های قیمتی، بهره برداری از جنگل ها، احداث قنوات و کانال های آبیاری به طور قطعی و انحصاری به مدت ۷۰ سال و نیز واگذاری اداره گمرکات و حقّ صدور همه نوع محصولات به ایران به مدت ۲۵ سال به جولیوس رویتر سرمایه دار یهودی انگلیسی.» در واقع، این قرارداد به معنای فروش ایران بود و لُرد کُرزن یکی از مهم ترین مأموران امپراتوری انگلیس در هند و خاورمیانه درباره آن می نویسد:

این، عجیب ترین امتیازی است که در طول تاریخ نظیر ندارد و به موجب آن، تمام منابع طبیعی کشوری به یک خارجی تسلیم و تفویض گشته است.

میرزا سپهسالار در ازای واگذاری این امتیاز خائنانه و ذلّت بار که به معنای فروش ایران به یک سرمایه دار یهودی انگلیسی بود در ظاهر تنها مبلغ دویست هزار لیره برای تأمین مخارج و هزینه های سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا، از رویتر وام گرفت. در واگذاری این امتیاز، میرزا ملکم مشاور و همکار میرزا حسین خان سپهسالار بود. خبر واگذاری این امتیاز عجیب و بسیار خائنانه موجی از خشم را در میان گروه هایی از مردم و به ویژه روحانیون پدید آورد. آیت اللّه

حاج ملا علی کنی ـ مجتهد بزرگ پایتخت ـ با تمام توان در برابر این امتیاز ایستاد و هنگام بازگشت شاه به ایران، او را برای لغو این امتیاز تحت فشار قرار داد.

آیت اللّه حاج ملا علی کنی، ملکم را دشمن «دین و دولت» نامید و در نامه ای به ناصرالدین شاه، درباره میرزا ملکم نوشت:

(او) به هیچ وجه وکالت از دولت و سلطنت و انتظام مُلک و مملکت ندارد که به خطاب و لقب ناظم المُلکی مخاطب و ملقب باشد.(۱)

در پی این اعتراض ها، امتیار رویتر به دست ناصرالدین شاه لغو گردید و میرزا حسین خان سپهسالار عاقد آن قرارداد عزل شد و میرزا ملکُم مورد سوء ظن شاه قرار گرفت و برای مدتی به حاشیه رفت.

در سومین سفرناصرالدین شاه به اروپا که میرزا علی اصغرخان امین السلطان ـ اتابک اعظم ـ به عنوان صدراعظم همراه او بود، ملکُم به عنوان سفیر ایران در انگلستان مشغول به کار بود. در جریان این مسافرت، وقتی ناصرالدین شاه به اسکاتلند و شهر «اگوستا» رفته بود، میرزا ملکم با شیّادی بسیار توانست «امتیاز لاتاری» را برای شخصی به نام مسیو بوزیک دوکاردوال که به ظاهر عنوان منشی سفارت ایران را داشت و در واقع، دست نشانده میرزا ملکم و تبعه فرانسه بود بگیرد. ملکم پس از صدور این امتیاز، آن را می فروشد و به کلاه برداری شرم آوری از دولت ایران و خریداران امتیاز دست می زند. متن امتیازنامه که به فارسی و به خط خود ملکم نوشته شده چنین است:

نظر به دولت خواهی و خدماتی که عالی جاه مسیوبوزیک دوکاردوال نسبت به دولت علیّه ایران ابراز نموده، اعلی حضرت اقدس، شاهنشاه کل ممالک ایران، امتیازات کل معاملات با لاتاری و استقراض های عمومی با لاتاری و ترتیب کمپانی های لاتاری و فروش بلیط های

۱– ۱. عصر بی خبری، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

لاتاری و بازی های عمومی با لاتاری از قبیل چرخ رولت در کل ممالک ایران را از تاریخ امروز الی هفتاد و پنج سال مخصوصاً و منحصراً با شرایط ذیل به عالی جاه مشار الیه دادند و او هم با شرط ذیل این امتیاز را قبول کرد. در جمیع این معاملات و ترتیبات استقراض های با لاتاری که به حکم این امتیاز، حق مخصوص و انحصاری عالی جاه مسیوبوزیک دو کاردوال است، عالی جاه مشار الیه هر سال از منافع خالص که بعد از وضع مخارج و ادای صد پنج منفعت سرمایه مصرف شده حاصل بشود، صد بیست به خزانه دولت علیّه کارسازی خواهد کرد و اولیای دولت علیّه به اختیار خود صرف امور خیریه ایران نمایند.

تاریخ واگذاری این امتیاز ۲۲ ذی قعده سال ۱۳۰۶ است و امضای ناصرالدین شاه و نیز تأییدیه صدراعظم (امین السلطان) پای آن دیده می شود. این امتیاز اگرچه به ظاهر به نام منشی سفارت گرفته شده بود، ولی در اصل به ملکُم خان و برادر او «میکائیل» تعلق داشت.

با ورود شاه به تهران علما و گروهی از مردم به مخالفت شدید با واگذاری این امتیاز می پردازند و آن را خلاف شرع و مصالح مردم مسلمان ایران اعلام کرده و شاه را مجبور به لغو آن می کنند. بنا به فرمان ناصرالدین شاه، از سوی میرزا عباس خان قوام الدوله ــ وزیر خارجه وقت ــ تلگرافی به میرزا ملکم زده می شود و لغو قرارداد اعلام می گردد. متن تلگراف بدین شرح است:

به جناب ناظم الدوله، سفیر دولت ایران ــ لندن ــ فقره لاتاری چون در ایران خلاف شرع و اسباب فتنه و فساد می شد، به حکم دولت موقوف شد. قرارنامه امتیاز آن باطل است. از درجه اعتبار ساقط. به سفارت انگلیس مقیم تهران هم رسماً اطلاع داده شده است.

۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۷

ملکم با پنهان نگاه داشتن تلگراف وزارت خارجه ایران، به سرعت به فروش امتیازنامه به دو شرکت بین المللی انگلیسی و انگلیسی ــ آسیایی اقدام می کند و

سپس متن تلگراف دولت ایران را آشکار می سازد و از بازگردانـدن چهـل هزار پونـدی که از راه فروش امتیازنـامه به دست آورده بود، به دولت ایران و سهامداران آن شرکت ها خودداری می کند.

خریـداران امتیـاز لاتـاری نیز میرزا ملکم را به اتهـام کلاه برداری در دادگاه های انگلیس تحت تعقیب قانونی قرار می دهنـد و ناصرالدین شاه فرمان عزل او از سفارت ایران و نیز پس گرفتن تمام القاب و عناوین رسمی او را صادر می کند.

میرزا ملکم به دلیل برخورداری از مصونیت دیپلماتیک هنگام انجام کلاه برداری و نیز اِعمال فشارها و رابطه بازی های ادوارد براون ــ مستشـرق انگلیسـی ــ و جمعی دیگر از دیپلمات های انگلیسـی آشـنا با میرزا ملکم، از مجازات رهانده می شود، ولی دادگاه انگلیس به او لقب «یک آدم نادرست و بی حیثیت» را می دهد.

در پی عزل میرزا ملکم از سِمت سفارت، او نیز به مقابله با دولت و به ویژه شخص صدراعظم (امین السلطان) تصمیم می گیرد و از همان سال ۱۳۰۷ با انتشار روزنامه قانون به مخالف خوانی نسـبت به رژیم ناصـرالدین شاه برای گرفتن امتیاز از آن ها می پردازد. او در این روزنـامه می کوشـد که خود را فردی طرفـدار «حکومت قـانون» و «ترقی ایران» و توسـعه «مـدنیت» و «آزادی خواه» و مخالف استبداد قاجاری عنوان کند.

و در حدود سال ۱۲۹۹ یا ۱۳۰۰، «جـامع آدمیت» را که یـک لژ فراماسونری بود بنیان نهاد که وظیفه توزیع «روزنامه قانون» در داخل ایران را بر عهده داشت.

۵. روزنامه قانون

حامـد الگار مورخ معاصـر معتقد است میرزا ملکم، خود را رهبر «غربی سازی ایران» می دانست و در عین حال، درصدد بود با پیشبرد پروژه غرب زدگی، خود را نیز پولدار و صاحب ثروت و شهرت کند.

زنـدگی سیاسـی او با کوشـش بی راهه ای برای رسـیدن به مقامات برجسـته سیاسـی ــ یا حتی کسب قـدرت عالی ــ از طریق ایجاد

ص: ۸۵

فراموشخانه آغاز گردید و هم زمان با آن، درباره اصلاحات نیز با انتشار مقالاتی چند به ویژه کتابچه غیبی فعالیت خود را شروع کرد و این دوگانگی در هدف ـ کسب مقام شخصی و اصلاح امور ـ در تمام مدت زندگی سیاسی او ادامه یافت. ملکم چه به هنگام ایجاد فراموشخانه و چه در پخش نوشته های خود درباره اصلاحات در نظر داشت خود را به گروه حاکمه، درباریان و سیاست مداران معرفی کند و این رویه را در تمام سال های اقامت در استانبول و لندن تا عزلش از مقام سفارت ادامه داد.(۱)

ملکم در به راه اندازی روزنامه «قانون» دو هدف عمده را دنبال می کرد:

۱. انتقام گیری از امین السلطان و واداشتن صدراعظم و نیز ناصرالدین شاه به سازش با اوودادن امتیازهایی مانند مشاغل درآمدزا یا القاب به او؛

۲. ترویج آرای شبه مدرنیستی و غرب زده خود که در سال های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه و پس از دوران میرزا حسین خان سپهسالار، امکان فعالیت و تأثیرگذاری بیش تری یافته بود.

میرزا ملکم برای پیشبرد اهداف خود، در روزنامه قانون از اهرم هایی استفاده می کرد. عمده این اهرم ها چنین بود:

۱. استفاده از شعار «قانون گرایی» و قانون خواهی و ضرورت برقراری حاکمیت قانون؛

۲. نیش زبان و تبلیغات افشاگرانه علیه امین السلطان، در عین حفظ حرمت ناصرالدین شاه و حتی چاپلوسی برای وی؛

۳. ژست آزادی خواهانه گرفتن و نیز دلسوزی ظاهری برای وضع فلاکت بار مردم در حالی که خود ملکم بهتر از هر کس دیگری می دانست که هدف اصلی او از انتشار روزنامه قانون انتقام و نیز امتیازگیری برای اهداف کاملاً شخصی

۱- ۱. حامد الگار، میرزا ملکم خان ، صص ۱۹۷ و ۱۹۸، انتشارات مدرس.

خود بوده است. حمید حمید در این باره می نویسد:

اگر سوانح و اتفاقات ایران به دلخواه ملکم پیش می آمد در خط آزادی خواهی نمی افتاد.(۱)

ملکم در شماره اول قانون یک صفحه را به نقل سخنان ناصرالدین شاه درباره قانون خواهی او در مجلس وزرا اختصاص داده و می نویسد:

این فرمایشات ملکوتی سمات را، [به] یقین فرشتگان اسلام به خط طلا ـ بر در و دیوار مساجد همی خواهند نوشت. پرتو و فیوض این فرمایشات شاهنشاهی، جاده تکالیف ما را به طوری صاف و روشن می سازد که بعد از این، طی مراحل آدمیت، از برای ارباب غیرت، یک عیش روح پرور خواهد بود.

در شماره پنجم، برای چاپلوسی نزد ناصرالدین شاه، در عین تداوم حملات علیه امین السلطان چنین می نگارد:

در میان تفضّلات این سلطنت، از همه نقدتر، این امنیت جانی و مالی است که این پادشاه به خلق ایران عطا فرمود.

ملکم با این که با ساختار قدرت در دربار ایران و نقش تعیین کننده و گاه مطلقه شاه کاملاً آشنا بود، ولی برای گرفتن امتیازها از ناصرالدین شاه و بازسازی روابط تیره شده اش با او، از روزنامه قانون به عنوان یک ابزار پوزش طلبی استفاده می کند تا با تحت فشار قرار دادن حکومت به لحاظ تبلیغاتی ـــ روانی، ناصرالدین شاه را به عقب نشینی از موضع خصمانه و برقراری رابطه مجدد با خود و نیز امتیازدهی وادار کند. البته در این میان، صدراعظم (رقیب و دشمن فعلی سیاسی خود) و برخی وزرا را به باد حمله می گیرد. ملکم خود به این موضوع، که به کار روزنامه نگاری به عنوان ابزار قدرت طلبی شخصی می نگریسته اعتقاد دارد. او در بخشی از نامه که به تهران نوشته است می گوید:

۱- ۱. تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹ ، ج ۵، ص ۱۲۲۵.

اگر روزنامه نویسی بکنم به اصطلاح قدیمی ها هر کس را که بخواهم به زانو می اندازم. قانون یک نشریه تبلیغی ــ سیاسی بود و نه یک نشریه تئوریک قوی و جدّی و اساساً از طریق شبکه های داخلی ماسون های «مجمع آدمیت» در کشور توزیع می گردید. در بالای صفحه اول شماره اول آن آمده است: «نمره اول رجب، ۱۳۰۷.

هم چنین ذیل لوگو «قانون» به عنوان نام نشریه، این سه شعار آمده بود: «اتفاق. عدالت. ترقی.» مجموعه صحافی شده موجود از نشریه «قانون»، بیانگر آن است که این نشریه تا «نمره ۴۱» منتشر گردیده است. ملکم خود ادعا کرده است که چهل و پنج شماره از «قانون» منتشر شده بود.

روزنامه قانون «برای عده ای مستقیم و با نشانیِ خود آن ها فرستاده می شد و برای پیروان ملکم و فراموشخانه محرمانه و با واسطه افراد مورد اطمینان فرستاده می شد و در شهر توزیع می گردید.»(۱) به ظاهر انتشار قانون مدت هشت سال به طول انجامیده است. او با انتشار قانون افزون بر اهداف پیش گفته، می کوشید تا بی اعتباری ناشی از رسوایی هایی چون «قرارداد لاتاری» و «قرارداد رویتر» را از اذهان پاک سازی کند.

به ظاهر میرزا ملکم در تدوین مقالات قانون از همکاری های میرزا آقاخان کرمانی، میرزا آقاخان بَردسیری و حتی کمک های مقطعی سید جمال الدین اسدآبادی بهره مند بوده است.(۲)

میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی خود نقل می کند که ملکم مدتی پس از انتشار قانون جهت آشتی با صدراعظم نامه ای به او نوشت و از او عذرخواهی کرد تا بلکه وی را با خود بر سر مِهر آورد. ملکم در این نامه

۱- ۱. اسماعیل رایین، میرزا ملکم خان ، ابن سینا، ص ۱۱۳.

۲- ۲. روزنامه قانون، به کوشش: هماناطق، امیرکبیر، مقدمه هماناطق، صص ۶ و ۷.

می نویسد:

به هزار شرمندگی قسم می خورم که تا زنده هستم، متأسف و متألم خواهم بود که چرا بد کردم و حالا به کفاره این خبطِ نالایق، اطمینان کافی می دهم که بعد از این خدای ناخواسته هر قدر بی التفاتی بفرمایید، دیگر از طرف بنده هیچ خلافی نخواهید دید.

ملکم با اشاره به آسیب هایی که در پی برکناری از سفارت و محرومیت از القاب تحمل کرده، چنین می نویسد:

حالا ـ منتهای توقع من این است که اگر ممکن باشد، اقلّاً به این خرابی ها، یک حدّی بگذارید و این مرحمت بسته به همت عالی است که مخصوصاً امروز بروید به حضور بندگانِ اقدسِ همایونی روحنافداه و پس از عرض مُنتهای عبودیت و تشکر بنده از آن آستان مرحمت و بنده پروریِ شاهنشاهی التماس نمایید که مثل بنده دولت خواهِ قدیم و فدوی مخصوص را بیش از این در تکلیف حق شناسی و ارادت فطری خود سرگردان و مضطرب و معذب نگذارید و از روی رأفت و عظمت همایونی سرنوشت بندگیِ مرا به سر انگشت مرحمت مقرر فرمایید.(۱)

ملکم در ماه شعبان ۱۳۰۷ ه . ق، تلگرامی هم برای امین السلطان فرستاد و پیشنهاد آشتی با او را مطرح کرد. ملکم پیشنهاد کرد که وزیر مختار جدید دولت ایران یعنی علاء السلطنه برکنار شود و میکائیل برادر ملکم کاردار سفارت ایران شود و ملکم نیز افزون بر انتصاب به وزیر مختاری ایران در انگلیس، سفیر ایران در پاریس گردد و هم چنین به او نشان حکومتی و امتیاز لاتاری و تنباکو داده شود.(۲)

۱- ۱. ابراهیم صفایی، اسناد سیاسی دوره قاجار، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲- ۲. دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها ، ج دوم، کریم امام، نشرنو، صص ۱۰۹ و ۱۱۰.

گویا امین السلطان که ناتوانی ملکم را می دید، به درخواست های او اعتنایی نکرد و پس از آن ملکم، صدراعظم را در روزنامه قانون به باد دشنام و انتقاد گرفت و از «نبود امنیت و قانون و آیین کشورداری در ایران» و نیز «فقر و محنت مردم» پی در پی سخن گفت. او از این پس، به یک آزادی خواهِ دو آتشه و مخالف استبداد تبدیل گردید و از غمِ بی قانونی در ایران سینه چاک داد.

قانون، اول به صورت یک نشریه ماهانه منتشر گردید. به نظر می رسد که این نحوه انتشار تا سال ۱۳۰۹ (بهار ۱۸۹۲ م) یعنی زمانی که نهضت مقاومت علیه امتیاز رسوای تنباکو که ناصرالدین شاه واگذار کرده بود و سرانجام به موفقیت انجامید، ادامه داشته است، ولی پس از این تاریخ، روزنامه مذکور به طور چشم گیر انتشار منظم خود را از دست داد. تا جایی که در برخی موارد حتی دو یا سه ماه بین انتشار شماره های آن فاصله افتاده است. در مدت شش سال (۱۸۹۸ _ ۱۸۹۲ برابر با ۱۳۱۵ _ ۱۳۰۹ ه . ق) بیش از بیست و دو شماره منتشر نشد و آخرین شماره آن، در آخر سال ۱۸۹۸ انتشار یافت... قانون بیش تر یک نشریه تبلیغاتی فصلی بود تا یک روزنامه به معنای واقعی کلمه. مطالب روزنامه با حوادث روز زیاد رابطه نداشت و تا زمانی که فرد یا دولتی که مورد حمله قرار داشت، در مقام خود باقی بود، در هر شماره به مناسبتی و به نحو تازه ای آماج حمله و نکوهش قرار می گرفت.(۱)

نشریه قانون به لحاظ حرفه ای نشریه ای ضعیف بود و در مقایسه با نشریه های ادواری ترویج کننده مدرنیسم و شبه مدرنیسم غرب زده هم زمان خود مانند اختر، از قدرت تأثیرگذاری و انسجام نظری و توان حرفه ای بسیار کم تری برخوردار بود. مورخان فراماسونر در تاریخ معاصر ایران بنا به دل بستگی های شخصی و اغراض سیاسی و پیوندهای مسلکی در خصوص نقش نشریه قانون و

۱- ۱. حامد الگار، میرزا ملکم، جهانگیر عظیما، انتشارات مدرس، ص ۲۰۱.

میزان تأثیرگذاری آن اغراق کرده انـد. واقعیت این است که قـانون جز در میـان جمعی فراماسونر همسو با ملکم و گروهی از پیروان او و برخی منورالفکران داخل حکومت و معـدود شاهزادگان غرب زده هم پالگی ملکم، هیچ مخاطب جدّی یا گسترده ای در میان اقشار و صـنوف مردم نـداشت و به هیچ روی، نقشـی که برای آن در زمینه به اصـطلاح «بیدارسازی مردم» و «زمینه سازی برای جنبش اعتراضی توده ها» قایل شده اند، حقیقت و صحّت ندارد.

گفتار دوم: گذری بر زندگی و دیدگاه های آخوند زاده

اشاره

میرزا فتحعلی خـان آخونـد زاده در سال ۱۸۱۲ میلادی / ۱۲۲۸ ه . ق در شـهر نوفـا (شـکی سابق) از ولایات اشـغالی روس در جنگ با ایران زاده شـد. پس از مـدتی اقامت در گنجه، به دلیل اختلاف های مادر و پدرش بر سـر زن دوم، به همراه مادر نزد عموی مـادری، درشـکی بازگشت و دوران جوانی را با او که نامش ملا علی اصـغر بود گذرانـد و تحت تربیت او قرار گرفت. وجه تسـمیه آخونـدزاده، از این عـالم به ظاهر اهل تسامـح و تساهل و وابسـته به نزدیکان دولت تزاری است. او امکان نزدیکی آخوندزاده را پس از تحصـیلات مقدماتی و انصـراف از کسوت روحانی (به تشویق میرزا شفیع گنجوی از عالمان آزاد اندیش و احتمالاًـ فرامـاسون و شایـد از دراویش اهـل حق که قایـل به رفع تکلیف از عقلاـ و عرفا بوده) به مقامات دولت تزاری روس فراهم کرده است.

آخوندزاده در دوران فکری اش، به شدت از پشتیبانان غربی

کردن(۱)سرزمین های مسلمان نشین بود. وی به شدت روحیه ضد دینی داشت و سرانجام به الحاد مطلق گرایش یافت و کتاب مکتوبات کمال الدوله را به زعم خویش در نابودی اسلام!! نوشته است. از این نظر، او به مراتب از طرفداران روسی مشرب غرب در آن دیار ــ مانند احمد دانش بخارایی و میرزا عبدالرحیم طالبوف و اسمعیل کاسپرینگی ــ گوی سبقت را ربوده است؛ زیرا همه این افراد خواهان ترکیبی از تمدن اروپایی با اصول اسلامی بودند.

حیات فکری آخوندزاده در فضای فرهنگی تفلیس که تولستوی آن را «شهر تمدن» خوانده بود، شکل گرفت. بی شک در نیمه دوم قرن نوزدهم، اندیشه های جدید میان گروهی از روشن فکران قفقاز به ویژه در مرکز آن، یعنی شهر تفلیس رایج بوده است. در این زمان، این شهر محل تلاقی سنت های مختلف شرقی و غربی و مرکز فعالیت های فرهنگی جدید بوده است. رودخانه «کود» که این شهر را به دو بخش متفاوت پست و بلند تقسیم می کند، آب های معدنی آن و محله های اروپایی نشین که از محله مسلمان نشین جدا بود، این شهر را با شهرهای معروف اروپایی قابل مقایسه می کرده است. به گونه ای که گاهی آن را پاریس کوچک می نامیدند. زبان فرانسه، زبان رسمی هر مجلسی و مد پاریسی، اعتبار هر مرد و زن را تعیین می کرده است. در بخش اروپایی نشین، یک محله بزرگ به مهاجران آلمانی اختصاص داشته است که از وتبرک آمده بودند. آنان افزون بر حفظ زبان و آداب و رسوم و لباس ها و توان علمی خود، مهارت فوق العاده ای در امور فنی و کشاورزی داشتند. در فصل زمستان، در ساختمان مجلل تئاتر شهر برنامه های موسیقی روسی و اُپرای ایتالیایی و اپرای دینی اجرا می شد. هم چنین باغ گیاه شناسی این شهر که مشرف به خرابه های قلعه قدیمی آن بود، تحسین مسافران اروپایی را بر می انگیخت. با اینکه گویا ساختمان بنای بازار تفلیس به

۱- [۱] .۱Westernzation

پای بازار تبریز نمی رسید، ولی تجارت که بیش تر ارمنی ها انحصار آن را در دست داشتند، رونق بسیار زیادی داشت. گرجی ها به امور زراعی می پرداختند و در شراب سازی به اندازه شراب خواری ید طولانی داشتند. جمعیت ایرانی مقیم تفلیس نیز اندک نبود. در واقع آنچه آخوندزاده فرانسه و انگلیس وینگی دنیا و یا چه بسا «یوروپا» می نامید، بجز همین شهر تفلیس جای دیگری نیست. او در ذهن خود این شهر را با شهر تبریز مقایسه می کرد و بارها آن را متمدن تر می یافت. کسی که از تفلیس به تبریز می آید، درست است که به زعم خویش مانند آن فیلسوف افلاطونی است که پس از آشنایی با روشنایی داخل غار و جهان سایه ها بازگشته است، ولی در عین حال هم اندکی مانند جعفرخان است که از فرنگ آمده است. آیا در واقع آخوندزاده از غار جهل خارج شده است؟ مشکل فیلسوف واقعی در همین جاست. در دیالکتیک صعودی و نزولی تفکر، مشکل فیلسوف واقعی، تشخیص لحظه ای است که او با «حقیقت» روبه رو می شود وگرنه تمام افراد غارنشین نیز که روی به سایه دارند، می پندارند که حقیقت را دریافته اند و نیازی به جست وجو ندارند. غفلت یعنی همین. مطلب دیگری که در این بحث اهمیت دارد، این است که شهر تفلیس افزون بر اینکه محل علم و تمدن جدید بود، در عین حال مرکز برنامه ریزی سیاسی تزارها در تمام قفقاز و آذربایجان اشغالی نیز بود. شواهد بسیار تاریخی نشان می دهد که تزارها برای استحکام قدرت خود و ناتوان کردن اقلیت های دینی دیگر در منطقه ای که به تازگی به دست آورده بودند، به ترویج علوم و تمدن جدید می پرداخته اند. متمدن شدن (سیویلیزاسیون) به معنایی در درجه اول، پذیرش «زاکون» (به روسی یعنی قانون) نمایندگان روسی بوده است که ادعا می کردند نظم و صنعت را به این منطقه عقب افتاده یعنی قفقاز آورده اند.

آخوندزاده در شهر تفلیس با افراد برجسته ای چون نویسنده ارمنی خاچاطور ابوویان بکی خان، مترجم فرمانروای روس، شاعر گرجی الکساندر چاواذره و یکی

از تبعیدی های دکابریست بستوژف مارلینسکی و مستشرق آلمانی ادولف برگر ارتباط داشت. هم چنین وی برای نخستین بار در تفلیس با تئاتر و درام آشنا شد و با تشویق و تأیید مدیر تئاتر تفلیس ودلادمیر سولوگوب نگارش نمایش نامه های خود را آغاز کرد. افزون بر روابط فرهنگی و فکری با منورالفکران تفلیس، آخوندزاده با منورالفکران آن سوی مرزهای روسیه و نیز با عده ای در پاریس و لندن مکاتبه و مراوده داشته است.

به رغم دوری از اروپا، آخوندزاده از راه همین گونه تماس ها به مزیت تمدن اروپایی معتقد گردید و از ملکم که ساکن لندن و پاریس بود، بسیار آموخت. او همواره در بحث ها و مقاله های خود به عنوان آخرین دلیل بی بدیل به علوم اروپایی استناد می جوید. آخوندزاده در شرایط مشابه در تأیید گفته های خود در مقاله هایش از فرد مطلع اروپایی یا «حکمای اروپا» استمداد می جوید. از همین رو، در نامه مربوط به جلال الدین رومی، هنگام بحث از نظریه متصوفه درباره فنا یا اتصال به مبدأ وجود، آن را یک مفهوم بدون معنا که از نظریه های «بودا» ناشی شده است، قلمداد می نماید و بی درنگ برای تأکید بر گفته خود از یک کتاب نامعلوم روسی نام می برد. همین طور وقتی بیان می کند که روح وابسته به جسم است، آشکارا می گوید: «مردان تحصیل کرده اروپا به وجود مستقل یا قایم بنفسه روح معتقد نمی باشند و هنگامی که نکات معینی از عرفان مولانا را مورد بحث قرار می دهد، برای ختم بحث و کلام اضافه می کند: اشتباهاتی که به رومی نسبت داده ام، عقیده خود من نیست و بیش تر نظریه های مردان دانشمند اروپا می باشد.

آخوندزاده با اعتقاد به برتری و مزیت ذاتی تمدن اروپا، توجه کامل خود را به اصطلاح «رفرم جهان اسلام» معطوف می دارد و مانند ملکم، از یک سو، قرن نوزدهم را در فضای متضاد از علم و موهوم پرستی و از سوی دیگر، روشن گری و عقب ماندگی در اروپا و آسیا تجسم می نماید. این تضاد و اختلاف در دو نفر از شخصیت های یکی از نمایش نامه های معروف او که به زبان ترکی آذربایجان به نام داستان موسی ژوردان ــ حکیم نباتات ــ و درویش مستعلی شاه ــ جادوگر

مشهور ایرانی ــ نوشته شده تجلی یافته است که در آن سرانجام علم به طور قاطع بر خرافات و موهوم پرستی غلبه می کند. به نظر آخوندزاده موهوم پرستی و خرافات با مذهب یکسان پیوسته است و خط مشی زندگی او با دشمنی با دین اسلام آشکارتر و روشن تر از آنچه ملکم بدان تظاهر می کرد، مشخص می باشد. او نیز مانند ملکم تجربه تاریخی اروپا را درباره دین بدون قید و شرط می پذیرد و اعلام می کند که اسلام نیز نیاز به اصلاح دارد. وی بیان می کند که دین اسلام نیازمند یک «پروتستانتیسم» هماهنگ با عصر و زمان است:

کاش ثالثی پیدا می شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ضمیمه این عرب ها که سلطنت هزار ساله عدالت آیین ممدوحه بلند آوای ما را به زوال آوردند؛ وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند و ما را بدین ذلت و سرافکندگی و عبودیت رذالت رسانیدند، آزاد نمودی، ولی نه به رسوم نبوت یا امامت، که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت.

ولی طبق معمول خود رُک گوتر است و نشان می دهد که نظر او فراتر از پروتستانتیسم است و قصد وی بیش تر «محو» دین است به رسم «فیلسوفیت» تا «اصلاح» آن. چنانچه می نویسد:

من متوجه شده ام که دین اسلام و تعصب مانعی در راه بسط و انتشار تمدن در میان مردم مسلمان می باشد. بنابراین، خود را صرف این وظیفه می کنم که شالوده دین را ساده کرده و تعصبات را از آن جدا سازم و تاریکی جهل مردم شرق را پراکنده نمایم.

از همین رو، نیز در نوشته های کمال الدوله از زبان دو شاهزاده، دیدگاه های خود را نسبت به دین اسلام که بیش تر همان نظرگاه های معمول اروپاییان درباره اسلام بود، اظهار می دارد. نویسنده این نامه از ابراز عقیده خود بجز دوستان نزدیکش هم چون ملکم سخت خودداری می کرد.

آخوندزاده در سراسر حیات فکری اش به مسئله سیاست نیز پرداخته است. او

وظیفه اصلی خود را، مخالفت اصولی با دین اسلام می دانست و از این نظرگاه نیز همواره فکر سیاسی اش تقبیح استبداد پادشاهان ممالک اسلامی بود. او مانند منورالفکران قرن هجدهم، دین و سیاست استبدادی را لازم و ملزوم یکدیگر می دانست. با این وجود، استبداد مورد انتقاد او سیاست تزار را در برنمی گرفت؛ زیرا او را نماینده تمدن غرب در سرزمین های مسلمان نشین می دانست که اسیر خرافه اند. از این لحاظ، آخوندزاده سیاست توسعه طلبانه روسیه قرن نوزدهم را یک پدیده مترقی تاریخی برای غربی کردن فرهنگ آسیایی و به ویژه مردم قفقاز می دانست. ازاین رو، بارها از روس ستایش می کرد. در تمثیلات، نمایندگان دولت تزاری همواره نقش مثبتی دارند که در برابر راهزنان و قاچاقچیان و مسلمانان خرافه پرست!! قرار می گیرند و به دفاع از مظلومان می پردازند؛ چنان که در بندهای پایانی نمایشنامه خرس قولدورباسان (دزد افکن) مردم قفقاز به اطاعت از روس دعوت شده اند. بنابراین، به همان نسبت که آخوند زاده از نظر سیاسی وابستگی تام و تمامی به استبداد دولت روس و غرب دارد، نسبت به استبداد شرقی و مسلمانان معترض است.

آخوند زاده برای بیان ماهیت روح انسانی از گفته غزالی بهره می گیرد. این گفته را از کتاب المضنون به علی غیر اهله می آورد: «ان الارواح البشریه تحدث عند استعداد النطفه فی الرحم»؛

یعنی روح یا حیات، کیفیتی است که قائم به نفسه نمی تواند شد و محتاج به محل است. چنان چه عقل و شعاع حرارت و قوه مغناطیسیه و امثال آنها قائم بنفسهم نیستند؛ بلکه قائم به غیرند.

آخوندزاده در توضیح این مطلب از اصول فیزیک جدید بهره گرفته، چنین می نویسد:

روح کیفیتی است در اجسام مرکبه ذی حیات که بعد از ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلقت پیدا می شود... مادام که این جسم ترکیبی باقی است، این کیفیت یعنی روح در آن متظاهر است. وقتی این جسم ترکیبی پاشید و متلاشی

شـد، یعنی بر هم شـد همـان کیفیت که ما اسـمش را روح گفته ایم، زایل و محو می شود. هم چنان که اگر اجزای معـدنیه در یـک جا جمع کنی و موافق قانون علم آنها را به یکـدیگر ممزوج و مرکب سازی کیفیتی از آن حاصل می شود که اسم آن را قوه تلغرافیه یعنی روح تلغرافی می گوییم. وقتی که اجزای معـدنیه را از یکـدیگر سوا کردی، یعنی همـان ترکیب را که با اجزا داده بـودی بر هـم کردی، قـوه تلغرافیه، یعنی روح تلغرافی زایـل و محـو می شـود. برای درک مـاهیت این قـوه تلغرافیه و روح تلغرافیه... لازم است که الکتریسیت را و قانون و مقتضـیات آن را دانسـته باشـی و «ماهیت عناصر جمادی و نباتی و حیوانی را» علم فیزیکا و «علم طبیعت» روشن ساخته است.

آخونـدزاده در مقاله درباره ملای رومی و تصـنیف او، هنگامی که اشـتباه های مولوی را برمی شـمرد، سومین آن را قول او به قبول اصالت روح می شناسد:

اشـتباه سومش این است که قایل به روح است. به این قرار که گویا روح بعـد از مفارقت از بـدن باقی می مانـد و به وجود کل ملحق خواهد شد، ولی «حکمای اروپا» روح را قایم به ذات نمی دانند. اعتقاد آنها این است که روح از مقتضیات جسم است و قائم به جسم می باشـد. همان طور که قوه تلغرافیه از امتزاج چند نوع اجزای معدنیه به ظهور پیوسـته و با افتراق آنها زایل است، روح نیز از ترکیب جسم به ظهور آمده، با متلاشـی شدن جسم زایل می شود، ولی هیچ کس نمی تواند بداند که روح چیست یا قوه تلغرافیه چیست؟

آخوندزاده در انتقادی که از تعریف اهل منطق در باب معنای فرشته و جن به عمل آورده، می نویسد:

منطقیـان مـا می گوینـد: المَلَکُ جوهرٌ مجرد و بسـیطٌ یَتَشَـکَّلُ بأَشـکالٌ مختلفه الاّ الکلب و الخنزیر. الجن جوهرٌ مجرد و بسـیط یتشکل بأشکال مختلفه حتی الکلب و الخنزیر. این تعریف هیچ معنا ندارد و ترجمه اش در هیچ یک از السنه روی زمین مفهوم نمی شود... جوهرمجرد بسیط چه چیز

است و چه معنـا دارد؟ به مـوجب آن تعریف، مَلَـك و جن وجود ندارنـد و ذی حیاتنـد؛ یعنی جمـاد نیسـتند. پس بایـد ترکیب حیاتی داشـته باشـند و چون ترکیب حیاتی دارنـد، چگونه ممکن است مرئی نشونـد و چگونه به اشـکال مختلفه تشـکیل توانند پـذیرفت؟ مگر موم بودنـد که گـاهی آنهـا را به شـکل شتر توان کرد و گـاه به صورت گـاو در آورد؟ این کلاـم که در اغلب کتاب های معتبر علمای ما آمده، بی معنا و مهمل است؛ زیرا ترکیب حیاتی را که یک دفعه از شکل اولی بر هم خورده، باز به همان شکل اولی بر گرداندن مخالف قانون حیات و خلقت است.

آخونــدزاده روح را بـه دلایـل فیزیکی و شــیمیایی!! رد می کنــد و بـه اقتضـای روح «فیلسـوف منش اش» نمی توانــد هسـتی موجودات غیبی ماننـد فرشـته و جن را که در قلمرو ادراک حسـی قرار نمی گیرنـد بپـذیرد. اساسـاً تفکر غیب انـدیشانه در نظر آخونـدزاده موجه نیست؛ چه این سـحر و جـادو باشـد یا معجزه و کرامت. نزد او، همه آثار «علوم غیبی» و «علوم غریبه» یکسان انـد و ازاین رو، همگی باطل انـد و هیچ یک از حقیقت برخوردار نیسـتند؛ زیرا برابر تحقیقات «حکمای اروپا» در علم طبیعت، موضوع عـدم امکـان معجزه هـا و کرامـات و خوارق عادت را ثابت کرده است. هرگاه در این زمان، کسـی ناآگاهانه، به خود اسـتناد معجزه بدهد، ما او را دیوانه دانسـته و به دلیل خللی که در قوه عقلیه او واقع شده است، بر حالت او متأسف خواهیم شد و اگر با آگاهی، معجزه را به خود مسـتند کنـد، ما بی اختیار از او نفرت خواهیم کرد؛ زیرا ... برای افکنـدن ساده لوحان به دام فریب و برای فرمانروا شدن در میان ایشان کذب محض و تزویر خالص را وسـیله می سازد ... در این روزگار، با وجود پروقره، آیا هیچ مرد عاقل پاک نهادی فتوا می دهد که نوع بشر در حالت جهالت پیشین، خود جماد آسا بلا حرکت بماند. او در جای دیگر می آورد:

مادام که تو و هم مذهبان تو از علم طبیعت و نجوم خبردار نیستند و

مادام که به دانستن خوارق و معجزات از ممتنعات، در دست تو و هم مذهبان تو یک قاعده علمیه نیست؛ تو و ایشان همیشه به خوارق عادات و معجزات و جادو و سحر و ملایکه و جن و شیاطین و دیو و پری و دیگر موهومات، باور خواهید کرد و همیشه در جهالت خواهید ماند.

به هر حال، چشم آخوندزاده به جهان دیگر، کور و تاریک باقی می ماند و نمی تواند امری غیر مادی و روحانی و غیبی را بپذیرد. پس روح و فرشته و جن حتماً باید از جنس ماده و طبیعت و یا برق و مغناطیس باشند تا مقبول نظر او شوند و این محال است.

اصلاح الفبای اسلامی توسط آخوندزاده

مقصود آخوندزاده از اصلاح زبان و تغییر الفبا، نه اخلاقی و نه جادویی بود و نه به پاکی زبان مربوط می شد، بلکه دگرگونی آن برای زمینه سازی ورود فرهنگ و علم جدید و سرانجام فروپاشی فرهنگ و زبان اسلامی صورت می گرفت. او از اصلاح خط در اروپا و روسیه آگاه بود. در نامه ای به میرزا یوسف خان مستشارالدوله در سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۲م.) همزمان با صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله که او را از مخالفان ترویج الفبای جدید خود می دانست، در این باره چنین نوشت:

پطرکبیر به جهت تخلیص ملت خود از نکبت بی تربیتی الفبای قدیم روس ها را متروک و الفبای جدید وضع کرد. جناب صدراعظم که الفبای قدیم ما را باقی می گذارد، به چه وسیله ملت ما را از نکبت بی تربیتی خلاص تواند کرد؟ جمیع تدابیر ممکنه، قبل از وضع الفبای جدید و قبل از اقدام به انتشار علوم در کشور ایران بی ثمر و بی ثبات است. در این حالت، ایران مانند بنایی است که در صحرای ریگزار گذاشته شود و هر وقت که باد وزد، این بنا با زمین هموار خواهد شد. امروز ملت ایران شریک خیالات جناب صدراعظم شما نیست و قابل ادراک منظورات او نمی تواند باشد. باید وسیله ای بجوید که ملت را

شریک خیالات خود بکنـد و آماده به تقویت بناهای خود نماید و این وسـیله عبارت از تغییر الفبای قدیم اسـلام و وضع الفبای جدید و انتشار علوم است.

الف) انگیزه اصـلاح خط: هـدف اولیه آخونـدزاده از تغییر الفبای اسـلام، در آغاز ایجاد زمینه برای تحقق اصـلاحات سیاسـی، علمی و دینی بوده است. همین دیدگاه را در نامه ای به نویسنده روزنامه حقایق در استانبول می نویسد:

غرض من از تغییر خـط حاضـر اسـلام این بود که آلت تعلیم علوم و صـنایع، سـهولت پیـدا کرده، کـافه ملت اسـلام، شـهری یا دهـاتی، حضـری یـا بـدوی، ذکورا یـا اناثـا مثل ملت پروس، به تحصـیل سواد و تعلّم علوم صـنایع امکان یافته، پا به دایره ترقی گذارده و رفته رفته در عالم تمدن خود را به اهالی اروپا برسانند.(۱)

در همین نامه، یادآور این نکته است که:

... امروز جمیع ملل دنیا در علوم و صـنایع ترقی بکنند و حتی اهل مملکت یا پونیا (ژاپن) نیز قدم به دایره سیویلیزاسـیون [تمدن جدیـد] گذاشـته، از خـط یریغلیفی (هیروگلیـف یـا تصـویری) خـود دسـت بردارد، ولی ملت اسـلام در همه احـوال به واسـطه صعوبت آلت تکلم خود، از ایشان در عقب مانده است.(۲)

بـدین سان، آخونـدزاده همواره میان اصـلاح خط و ترقی ممالک اروپایی و سـرزمین هایی که به دایره تمـدن وارد می شونـد، ارتباطی برقرار ساخته است. پیش تر از اشاره او به اصـلاح خط در روسـیه، دریافتیم که منبع فکری او در این زمینه چیست. این اندیشه، در نامه های مختلف آخوندزاده بارها آمده است. وی در نامه ای به وزارت علوم بار دیگر سـیاست تغییر الفبای پطر را گوشزد می کند:

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۳۰۲.

۲- ۲. همان، ص ۳۰۶.

... فرمان رود که معلمان و مکتب داران، این رسم جدیـد را به اطفال تعلیم دهنـد و بعد مانند پطر کبیر قدغن فرمایند که اطفال رعایا و نجبا رسم جدیـد را یاد بگیرنـد. چون که پطر کبیر نیز، خط قـدیم روس را بر خلاف رضای «روحانیون» تغییر داده بود. وقتی که روحانیان از خواندن و یاد گرفتن رسم جدید ابا کردند، پطر کبیر از ایشان دست برداشته، فرمود که شما بمانید با خط قـدیم خودتـان. رسم جدیـد خودم را به اهتمـام رعایـا و نجبـای مملکت خودم مجری خواهم داشت و تا امروز کتب روحانیان روسی در کلیساها در خط قدیم روس باقی است و در اشکال و نقصان برادر خط ماست.(۱)

او در جای دیگر می نویسد:

پطر کبیر دیـد که خط قدیم روس ها مانع ترقی ملت است. علوم آن را ترک نموده با حروفات لاتین خطی نو ایجاد کرد. عوام و کشیشان و اشراف مملکتش بر مخالفتش برخاسته فریاد زدنـد که دین ما از دست خواهـد رفت و دولت ما به زوال خواهد رسید. پطر کبیر به حرف حُمَقـا اصـلاً اعتنـا نکرده، در عزم خود مردانه بود. نه اینکه دینشان از دست نرفت و دولتشان به زوال نرسید، بلکه همین خط [روز به روز]رو به ترقی نهاد.(۲)

ب) بی تردیـد، انگیزه ثـانوی آخونـدزاده در اصـلاح خـط، برداشـتن سـلطه خـط سـنتی اسـلامی بود که آن را مانع پیشـرفت و سیویلیزاسیون می دانست. بیزاری او از اسلام در مراحلی که سرانجام به شکست در طرحش انجامید، آشکار گردید.

در این زمان، هرگونه پرده کشی (در لفافه سخن گفتن) را کنار نهاد و چنین نظری درباره خط اسلام ارائه کرد:

۱- ۱. همان، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- ۲. همان، ص ۲۳۹.

یکی از آثار شوم غلبه تازیان وحشی بر مرز و بوم ایران این است که خطی را به گردن ما بسته اند که به واسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است. الان منتهای تلاش و آرزوی مصنف کمال الدوله این است که ملت خود را باری از دست این خط مردود و ناپاک که از آ ن قوم به یادگار مانده است خلاص کرده، ملتش را از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برسانند. اگر به این آرزو فیروز شود، زهی نیک بخت خواهد شد و از دنیا کامیاب، رحلت خواهد کرد.(۱)

ولی بی تردید در آغاز طرح اصلاح، هنوز چنین نفرتی از قوم عرب و دین اسلام در آخوندزاده پدید نیامده بود. تا این مرحله، بیش تر به فکر خرافه زدایی و خروج دین از قلمرو سیاست و محدودیت عالمان دینی بود، بدون آن که آن ها را کاملاً کنار بگذارد. چنان که در نخستین اصلاحات زبان و خط، الفبای عربی را حفظ می کند و از براندازی این خط سخنی به میان نمی آورد و هنگامی که نظر براندازی در اندیشه او پیدا شد، معمول داشتن الفبای لاتینی را مطرح کرد و الفبای عربی را کاملاً رها کرد.

بنابراین، در مرحله دئیستیِ حیات فکری آخوندزاده، «اصلاح الفبا» دیده می شود، ولی در مرحله آتئیستی حیات اوست که سخن از «تغییر الفبا» به تناسب پذیرش نابودی دین در فکر او به میان می آید.

آخوندزاده که اصلاح الفبا را در راستای ورود علم و صنایع جدید و ورود ملت های مسلمان به «دایره ترقی» لازم می دانست، سبب عقب ماندگی ایشان از تجدّد را نبود ترجمه علوم و صنایع جدید می داند. وی این مسئله را چنین توجیه می کند:

مثلاً جغرافیا را چطور یاد می توان گرفت که اسمای مواضع و اماکن را

۱- ۱. ملحقات مکتوبات کمال الدوله، صص ۱۵۶ _ ۱۵۸.

با حروف اَعلام تصریح کردن ممتنع است طب را؛ فزیقا (فیزیک) را؛ ماتیما تیقا (ریاضی) را؛ علم معاش را و امثال این علوم و صنایع را چگونه می توان آموخت، وقتی که اصطلاحات جدید اهل یوروپا در این علوم را ما سابقا نشنیده ایم و ناشنیده به تصریح آن ها با حروف خودمان قادر نیستیم. انواع کتب را از السنه یوروپاییان به زبان عربی یا فارسی یا ترکی چگونه ترجمه بکنیم؛ وقتی که در لغات السنه ثلاثه خودمان اصطلاحات علوم آن کتب را نداریم و ناچاریم که آنها را به عینه به زبان های خودمان نقل کنیم.(۱)

برای آخوندزاده، اصلاح و تغییر الفبا بر همه امور مقدم است. او در این باره می نویسد:

وضع قوانین دولتیه واجب است، ولی تغییر الفبا واجب از آن است. از این کلمات هویداست که من مخالف وضع قوانین دولتیه نیستم، نهایت تغییر الفبا را از آن مقدم شمرده ایم. به علت اینکه بدون تربیت ملت قوانین فایده نخواهد بخشید. امروز پسر میرزا نبی خان در تهران، به تغییر الفبا ملتفت شده، بنای وضع قوانین گذاشته است. شما را خبردار می کنم که پیش نخواهد رفت.(۲)

آخوندزاده حتی مطالعه آثار خود همچون مکتوبات کمال الدوله را گرو اصلاح و تغییر الفبا می داند.

فکر اصلاح خط در دوره جدید تاریخ سرزمین های اسلامی و چگونگی پیوند آن با طرح اصلاح خط آخوندزاده، نخست در امپراتوری عثمانی از سوی محمد منیف پاشا افندی مطرح شد. او که یکی از برجسته ترین منورالفکران دوره

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۲۷۶.

۲- ۲. همان، ص ۲۳۸.

تنظیمـات و از فرامـاسون های هم فکر میرزا ملکم بود، در سـخنانی در انجمن علمی عثمانی در ۱۲ مه ۱۸۶ کاستی های الفبای عربی را در قبـال نیازهای زبان ترکی برشـمرد. مقاله های بعـدی کسانی که تقاضای اصـلاح خط را داشـتند، از جمله ملکم، بر اساس همین نطق منیف پاشا تنظیم گردید که چند مورد آن ذکر می شود:

۱. ابهام ناشی از تلفظ گوناگون یک حرف «گ» سه جور؛ «و» شش جور)؛

۲. اشکال نوشتن اسم های خارجی به گونه ای که به طور صحیح قابل تلفظ باشد؛

۳. برجسته کردن مسئله واژگان فارسی و عربی که در زبان ترکی موجود می باشد، با املای اصلی آن ها.

گفته شـده بود این کـاستی هـا و دیگر کمبودهـای مشـابه در الفبـای عربی، علت بالا بودن سـطح بی سوادی در سـرزمین های مسلمان نشین بوده و کار چاپ را نیز سنگین و مشکل کرده است.

برای اصلاح این حالت، دو راهکار وجود داشت:

۱. به کار بردن اِعراب و گذاشتن علامت های اضافی برای مشخص ساختن حروف صدا دار ترکی که در عربی وجود ندارد؛

۲. یا به کار بردن حروف موجود تنها در اشـکال جـداگانه و قرار دادن علامت های حروف صـدادار، مانند حروف عادی میان حروف بی صدا و هم طراز با آن ها. منیف پاشا مورد دوم را عملی تر تشـخیص داد و پیشنهاد کرد به طور آزمایشی در مدرسه های ابتـدایی تعلیم داده شود. این مسـئله، ده سال پیش از ورود آخونـدزاده، به اجمال طرح شـده بود، ولی مسـئله را به دلایلی مسکوت گذاشته بودند.

آخوندزاده در یادداشت های سفر استانبول (به سال ۱۸۶۳ م.) از قول منیف پاشا می نویسد:

در استانبول، ده سال پیش از این، به سال ۱۸۵۳ بدین مطلب ملتفت

شده، مجلسی برپا کرده بودند؛ بعد ناتمام ماند.(۱)

در این یادداشت ها آخوندزاده از قول اهل مجلس می نویسد:

... مـا نیز چنـد سال قبل از این، قصور الفبای اسـلام را دانسـته، به تغییر حروف آن بر اسـلوب اهل فرنگسـتان با حروف مقطعه اقدام کردیم و الفبایی درست نمودیم. نهایت جرئت نکردیم که آن را به دولت علیه معروض داشته باشیم.(۲)

مبدا نگارش الفبای جدید آخوندزاه مدت ها پیش از این مباحث و مذاکرات، یعنی در سال ۱۲۷۴ه . ق (۱۸۵۷ م.) و با عنوان: «الفبای جدید برای تحریرات السنه اسلامیه که عبارت از عربی و فارسی و ترکی است.» بوده است.

واقعا چه ارتباطی در علل تنزل تاریخی و درمانـدگی مادی و معنوی مشـرق زمینیان و الفبای قدیم وجود داشت؟ آیا اصـلاح یا تغییر الفبا کلید راه ترقی و اقتباس اندیشه، دانش و صنایع و هنرهای اروپایی بود؟

در همان زما نی که آخوندزاده طرح الفبای جدید را ارائه کرد، چینی ها و ژاپنی ها با اصـلاحاتی اندک و نه بنیادی در الفبای خود که هویت زبانشـان را تغییر دهـد، کـار اقتبـاس علم و صـنعت جدیـد را آغاز کرده بودنـد. چینی ها هماننـد اروپای عصـر رنسانس در عرصه ادب و فلسفه خود انقلاب کردند و همان طور که آثار یونانی در ایتالیای عصر رنسانس کارگر افتاد، کتاب های غربی نیز در چین کنونی، تأثیر ثمربخش نهادند. چین به راهنمایی هوشـی ـ مصـلح ادبی ـ لهجه معمول «ماندارین» را به صورت زبان ادبی «پی هوا»، زبان رسـمی مـدرسه ها کرد. در همین زبان، نهضتی پیدا شد تا ۰۰۰/۴۰ علایم خطیِ چینی را که تنها در فهم دانشوران می گنجید، به ۱۳۰۰ علامت کاهش دهد. می سو ـ وزیر اعظم در سال های حدود

۱- ۱. همان، ص ۷۷.

۲- ۲. همان.

۲۱۵ پیش از میلاد ــ اصلاح خط و تنظیم الفبای چینی را بدین صورت تنظیم ساخته بود و هوشی خط آموزی را برای همگان هموار گرداند. ژاپنی ها هم کم و بیش به چنین اصلاحاتی دست زدند. آنان مدت ها، خط خاصی نداشتند و از چین و کره خطوطی را اخذ کرده و اصلاحاتی در آن روا داشته بودند. پیچیدگی خط و زبان ژاپنی ها چنان بود که مبلغان یسوعی (ژزوئیت) با مشاهده آن می گفتند که شیطان به قصد بازداشتن ژاپنیان از خواندن انجیل، زبان ژاپنی را اختراع کرده است. ازاین رو، خط نویسی از تجملات اشراف به شمار می آمد. به همین دلیل، تحت تأثیر زبان های اروپایی، دگرگونی هایی در زبان و خط ژاپنی رخ داد و با ساده کردن آن با تحولات جدید سازگار گردید.

با وجود اصلاحات در خط ژاپنی، هنوز به جای یک خط، سه نوع خط به کار می رود و خط کانجی از مشکل ترین آن هاست. همه می دانند که دشوارترین خط روی زمین، خط ژاپنی است که چینی نوشته و ژاپنی خوانده می شود. با این وجود، ژاپن برای ترک جهان دینی و اساطیری خود این خط ها را نابود نکرده است تا نظام تکنیک را پذیرا گردد.

ساده کردن و کارایی بیش تر خط و زبان چینی و ژاپنی بدان معنا نبود که در آن تغییر ماهیت ایجاد کند یا حروف لاتین را جای گزین آنها گرداند. ازاین رو، به یقین باید گفت هیچ گونه هم بستگی بنیادی میان الفبای عربی و عقب افتادگی جهان اسلام نسبت به تمدن غربی وجود ندارد. این الفبا متناسب با فرهنگ اسلامی شکل گرفته بود و اندیشه دینی از رهگذر آن بیان شده است. همین الفبا با تغییراتی جزیی، آن چنان که در مراحل بعد صورت گرفت، می توانست وسیله انتقال علوم جدید گردد. اگر چنین نسبتی میان الفبای اسلام و نظام تکنیک وجود داشت، می باید چینی ها و ژاپنی ها و به تازگی کره ای ها با داشتن خط دشوار چند صد یا چند هزار حرفی و تصویری، در اخذ تمدن فرهنگی ناتوان می ماندند. فریدون آدمیت که خود در سراسر کتاب اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده از او دفاع می کند، در این مورد می گوید:

... [اکنون] مشاهده می کنیم که برخی جامعه های مشرق زمین با الفبای صد برابر دشوارتر و خراب تر و بدتر از خط موجود ما به پیشرفت های بزرگی در دانش مادی و تفکر مدنی نایل گردیده اند که ما حتی از مراحلی که آنان پیموده اند، چه بسیار دوریم. طرفه اینکه همان جامعه ها با خط خراب و دشوارشان، دست کم یکی دو نسل پس از جامعه ها اسلام بیدار گشتند و به خیال اصلاح و ترقی افتادند.(۱)

اگر بحث های آخوندزاده را درباره تغییر الفبا بررسی کنیم، دو جنبه در آن می توان یافت. نخست نقص فنی و کیفیت این نقص است که در نامه ها و دیباچه الفبا بارها از آن سخن گفته است؛ دوم روح اصلاح و تغییر الفبا در آثار آخوندزاده. برخی از دانشمندان اسلامی از نقصان در خط و الفبای عربی سخن گفته بودند. ابوریحان و رشیدالدین فضل اللّه از این زمره اند. یحیی ذکا در رساله ای با عنوان پیرامون تغییر خط فارسی به پاره ای از این تغییرها اشاره کرده است. برخی از نویسندگان غربی نیز معترض الفبای عربی شده اند. انگلس در نامه ای به مارکس در ۲۶ ژوئن ۱۸۵۳، می نویسد:

اگر این الفبای لغتی عربی نبود که در آن، گاه شش حرف پشت سر هم یک شکل و یک ریخت دارند و حروف صدادار ندارند، من حتما تمام دستور زبان فارسی را در ظرف چهل و هشت ساعت می آموختم.

البته این نظر سطحی در باب زبان های غیر اروپایی نیز، بر زبان رانده شده که کم تر ارزش علمی دارد و از روحیه ضد شرقی و ضد اسلامی غربیان سرچشمه می گیرد.

در زبان های موجود اروپایی که متکلمان آن به پیشرفته ترین صنعت و علم جدید مجهز هستند، سرتاسر زبان شان سمعی است؛ مانند زبان فرانسوی ها که

۱- ۱. اندیشه ها، ص ۷۰.

برای مثال، Comte را کنت می خوانند یا ایدآلیسم را Ldealismeرا تلفظ می کنند و حروف صداداری چون a ، در انگلیسی به صور مختلف «آ» (مثل، اِ، Cartoonh«اِ»، «ای» (مثل Ate,bare) و امثال آن خوانده می شود. تلفظ Y,i,e,o در الفاظی مانند Wirghtو In(آی و ای) و Door,One و Long (او، او، أ) و نیز «,ee.ea و i» و «C» و «K» به صورت مشابه تلفظ می شوند. حتی در زبان آلمانی که تلفظ واژگان بسیار به نگارش آن نزدیک است، بیش ترین نهایت مشکلات را در تلفظ می توان ملاحظه کرد. با این وجود، کم تر بر این زبان ها اشکال وارد می شود. آنچه در واقع صورت گرفته، این است که با یک ساده سازی و تنوع و با وضع واژگان جدید، فرهنگ جدید در میان اقوام تکوین یافته است. در حقیقت، آنچه در انتقال علم جدید اهمیت دارد، قدرت و استعداد فکری، فلسفی، علمی و روش تحقیقی است و صداها و واژه ها و خط، تنها واسطه برای بیان است و با مختصر اصلاح می توان از آن به خوبی بهره گرفت.

آخوند زاده در دیباچه اصلاح الفبای جدید و برخی نامه های خود در شرح نقص الفبای قدیم، به مشکلاتی که در زمان کودکی برای آموختن الفبا با آن مواجه بوده است اشاره می کند و ادعا می کند که سه تا چهار سال برای آموختن آن گذرانده است. بالاـ بودن سطح بی سوادی در کشورهای مسلمان را به نقص رسم الخط آنان نسبت داده و بعضی از نقاط ضعف آن را برمی شمارد؛ مانند:

عادت به کار نبردن اعراب؛ نبود علامت هایی برای نشان دادن صدای حروف مصوتی که در ترکی وجود دارد، مانند o.eو ü و öو ابهام «ک».(۱) او در نامه های خود ادعا می کرد که با تغییر الفبا در یک ماه، «تجار بی سواد» صاحب سواد مطلق خواهند شد.(۲) و کودکان مسلمان مانند کودکان فرنگی در عرض چند هفته

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۳ _ ۵ _ ۱۱ و ۴۱ _ ۵۲.

۲- ۲. همان، ص ۷.

می توانند روزنامه ها را مطالعه کنند.(۱) و چنان که کودکان فرنگیان در مدت دو سال در علم حساب حل مسایل مشکله می کنند، اطفال ما نیز از خواندن هجای «والفجر» رها خواهند شد و طایفه زنان «اناث بیچاره» همگی سواد خواهند داشت.(۲)

مسئله اصلاح زبان (الفبا و خط) در سرزمین های اسلامی در آثار آخوند زاده در دو مرحله تکوین یافته است:

الف) اصلاح الفبای موجود؛

ب) تغییر الفبای موجود به الفبای لاتین.

در مرحله نخست، نقطه ها کنار گذاشته شده و حرکات جزو حروف نوشته می شود. میرزا ملکم بر این اصلاح، تقطیع حروف را مانند الفبای لاتین افزود که شرحش خواهد آمد. در مرحله دوم، فکر میرزا فتحعلی به کلی تغییر یافت و معتقد گردید که اصلاح الفبا باید به جای گزینی الفبای لاتین بیانجامد.

به نظر آخوندزاده، کمبودهای الفبای قدیم با طرح جدیدش برطرف خواهد شد. این طرح در نظر او در آن زمان، جدی ترین و کامل ترین پیشنهاد اصلاح خط بود. او نیز مانند منیف پاشا عقیده داشت که الفبایش نخست باید به کودکان آموخته شود. وی برای این کار، روش آموزش مقدماتی آن را نیز تهیه کرده بود.(۳)

آخوند زاده بر آن بود که نخست باید بعضی گروه های مردمی که به دلیل سختی خط قدیم و ناتوانی شان، آموزش آن برایشان بدون «مدت طویله» میسر نمی گردد، به این خط تحصیل سواد کنند و بدین وسیله، امور زندگانی خودشان

۱- ۱. همان، ص ۱۲۶.

۲- ۲. همان، ص ۱۹۸.

۳- ۳. همان، صص ۴۱ _ ۵۲.

را پیش ببرند. پس از این، باید پاره ای کتاب ها در زمینه علوم ملل خارجه به السنه اسلامیه ترجمه شود و اسناد اماکن و اقالیم و اصطلاحات طیّبه و امثال آنها که به واسطه خط سابق صراحتا وضوح نمی یابد، در این خط جدید چاپ تواند یافت.(۱)

آخونـدزاده برای ترویج طرح اصـلاحی خود، به کمک روس ها، در سال ۱۸۶۳ به استانبول اعزام شد.(۲) وی در این باره می نویسد:

در سنه ۱۸۶۳ از ایمپراطورزاده افخم ـ جانشین قفقاس غرانـدوف میخائیل ـ اجازت حاصل کرده، برای اعلان این خیال عازم اسـلامبول شـدم. جمیع مخـارج سـفر را حضـرت غرانـدوف از خزینه مرحمت فرمود. وزیرش غرور نیشـترن به ایلچی روس در استانبول کاغذ نوشت که در باب انجام مطالب در نزد اولیای دولت عثمانیه لازمه تقویت معمول دارد.

وی پس از ورود به استانبول در سفارت ایران به عنوان میهمان میرزا حسین خان که پیش تر مقام سرکنسول ایران در تفلیس را داشت منزل کرد. سـپس بـا در دست داشـتن نسـخه هـایی از تمثیلات و نمونه هایی از ابـداعات خود در مورد خط، به ملاقات عالی پاشا ـ وزیر امور خارجه ـ و فواد پاشا ـ صدر اعظم ـ شـتافت. آنها هر دو، نسـبت به وی رفتاری دوسـتانه داشتند، ولی درباره پیشنهاد او علاقه ای نشان ندادند و موضوع را به رسیدگی بیش تر از طرف «جمعیت علمیه عثمانیه» که به ریاست منیف پاشا بود، محول ساختنـد. در تاریخ دهم ژوئیه ۱۸۶۲ اجلاسـیه جمعیت تشکیل شد. آخوندزاده طرح خود را تقدیم کرد. وی با پیشـنهاد الفبای متصل، ولی طولانی خود مزیت های آن را برشمرد. دلایل او با رضایت عمومی استقبال گردید. آخوندزاده در پاسخ به اشکالات برخی از علما به پیشنهادات ده سال قبل انجمن، در اصلاح خط، گفت که روش وی با توجه به

۱- ۱. همان، ص ۶ و ۷.

۲- ۲. مقالات، بیاغرافیا، ص ۱۳.

«خصوصیت قرآن و اسلام» تهیه شده است. وی در این مورد از ابراز دلایل موجه نمای دینی خودداری نکرد و بر اساس استراتژی فرصت طلبانه ملکم به جاذبه دین متوسل گردید:

من گفتم حروف مقطعه با حروف الفبای قدیم اسلام مغایرت کلی دارد و ملت بی شبهه از حروف مقطعه به وحشت می افتد و قرآن شریف را با حروف مقطعه نمی توان نوشت ... ، ولی در الفبای جدید هر تصرّفی که شده است از حروف قدیم شده است و اصلاً مشکلی در آن وقوع نیافته که با حروف قدیمه مغایرت داشته باشد.(۱)

آخوندزاده این مطالب را بعدها در نامه ای به ملکم خان که در آن دلایل واقعی مخالفت خود را با حروف مقطعه بیان داشته، تاکید کرده است.(۲) افزون بر اینکه در آنجا نیز تلویحی الفبای پیشنهادی و «روح القدس» را با اصلاحاتی تایید می کند.

بار دیگر، پس از یک هفته پیشنهاد اصلاحی آخوندزاده در «جمعیت علمیه عثمانیه» طرح شده و نقد او اجمالاً پذیرفته می شود؛ به شرط اینکه کم کم اجرا گردد. البته خود آخوندزاده نیز در آغاز تصمیم نداشت این رسم الخط کاملاً- بر نگارش مسلط شود.(۳) با تمام تاثیرگذاری های صوری، سفر او به استانبول به شکست انجامید و دولت عثمانی و علمای ترک به لحاظ فرهنگی و مذهبی و سیاسی نتوانستند تغییر الفبا را بپذیرند. آخوندزاده میرزا حسین خان مشیرالدوله _

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۷۹.

۲- ۲. همان، صص ۱۱۵ _ ۱۱۸.

۳- ۳. همان، صص ۸۳ و ۸۴.

سپهسالار آینده ــ را عامل موفق نشدن خود معرفی می کند.(۱) به احتمال زیاد، میرزا حسین خان که به ظاهر از هجویات آخوندزاده در تمثیلات به اهل دین و دولت ایران ناراحت شده بود، به علمای عثمانی اطلاع داد که او از دشمنان سرسخت دین و مذهب است و افزون بر این، مأمور جاسوسی روسیه می باشد. البته نخستین اتهام حقیقت داشت و دومین نیز تا حدی قابل قبول به نظر می رسد؛ به ویژه اینکه هزینه سفر را روس ها پرداخت کرده بودند:(۲) و او نیز به عنوان مترجم «السند اسلامیه در حضور سرداران قفقاسیه» موظف به ارائه گزارش هایی از اوضاع مسلمانان بوده است.

پیشنهاد اصلاح الفبای جدید، در ایران نیز با استقبال روبه رو نشد. او طرح خود را با پیشنهادهایی در زمینه تعلیم و تربیت اجباری الفبای جدید و ترجمه آثار کلاسیک غربی با الفبای جدید به وسیله میرزا حسین خان ــ کنسول ایران در تفلیس ــ برای میرزا سعید خان مؤتمن الملک انصاری فرستاد.(۳) و در نامه هایی به هم فکران خود در پایتخت، بحث درباره الفبای جدید را پیشنهاد کرد. به اعتضادالسلطنه ــ وزیر علوم ــ نوشت: ارباب علم و فضل از هم کیشان ما هرچه تا امروز در منافع اخرویه ملت نوشته اند بس است. یک چند نیز خیال خودشان را [بر] منافع دنیویه ملت صرف کنند.(۴) هیچ یک از این پیشنهادها مورد استقبال «ارباب خیال» ایران قرار نگرفت. سنت ادبی ایران و دلبستگی باطنی رجال سیاسی متعهد و علمای ایران به خط و زبان فارسی و عربی و دیانت اسلامی،

۱- ۱. مقالات، بیاغرافیا، صص ۱۳ و ۱۴.

۲- ۲. همان، ص ۱۳.

۳- ۳. الفبای جدید، ص ۱۶۲.

۴- ۴. همان، ص ۱۶۳.

اجازه نداد به خواست او در بحث و نظر آزمایی دانشمندان وقعی بگذارند. همین بی میلی خشم آخوندزاده را برافروخت و در نامه ای به میرزا یوسف مستشارالدوله نوشت:

طرح الفبای نو در مزاج وحشیان افریقا و امریکا نیز مؤثر افتاد، ولی در طبیعت اولیای تهران اثر نمی بخشد و تا امروز جوابم نمی دهند. من بیچار چه کنم؟!(۱)

حتی در مراحل بعد که شکل مقطع الفبای جدید را که به دلیل مشکل چاپ اعلام شده از سوی عثمانی ها، تدوین کرده بود، به دولت ایران پیشنهاد کرد، از سوی میرزا سعیدخان مؤتمن الملک [انصاری]چنین پاسخ شنید: (البته احتمال تصرف در عبارات سعیدخان وجود دارد؛ زیرا مطالب بسیار ساده لوحانه بیان شده است).

الیق و اَنْسب آن است که میرزا فتح علی آخوندزاده در باب تغییر الفبای اسلام، خیالات خود را به اولیای دولت عثمانیه معروض دارد... ما ملت ایران به تغییر الفبای خودمان محتاج نیستیم. به علت اینکه سه خط داریم: نستعلیق، شکسته و نسخ که در حسن و زیبایی بالاتر از خطوط جمیع ملل روی زمین است و ما هرگز این خطوط خودمان را متروک و خط جدید میرزا فتحعلی آخوندزاده را و یا خط جدید ملکم خان را معمول نمی کنیم و نخواهیم کرد. آنچه که از بابت سهولت خط جدید... اشاره شده است، هرگز دخل به ما ملت ایران ندارد، چون که اطفال ما ایرانیان از لطف حضرت باری به طوری استعداد جبلی فوق العاده و ذکاوت فطری فوق العاده دارند که هیچ گونه صعوبت خطوط حالیه ما، ایشان را در تعلیم السنه شرقیه مانع ترقی نمی تواند شد.(۲)

۱- ۱. همان، ص ۱۴۳.

۲- ۲. الفبای جدید، ص ۱۶۳.

همین الفبای اصلاحی (الفبای جدید دوم) در عثمانی نیز بار دیگر مورد بحث و پژوهش قرار گرفت. شاید نبود سنت ایمانی محکم در میان ترک های عثمانی و برتری نسبی عرف بر شرع و سطحیت بیش تر ترک ها، موجب شده بود آنان به آخوندزاده ترک نژاد توجه بیش تری بنمایند. او خود می گوید که الفبای او در میان پروغیسیان (طرفداران ترقی) و قرنسورواتوران (محافظه کاران) استانبول مسئله گفت وگو و مایه مباحثه بود.(۱) آخوندزاده طرح اصلاح الفبای خود را با دولت های فرنگستان (پنج دولت مختار) در میان گذاشت و در ولایات قفقاز نیز خود می کوشید.(۲)

غربیانی چند مانند شارل میسمر فرانسوی _ مشاور فؤاد پاسا _ نیز در نامه ای به او از اصلاح خط دفاع کردند.

از میان کسانی که وارد قلمرو مباحثات الفبا شد و به شدّت مورد انتقاد آخوندزاده قرار گرفت اسعادی افندی یکی از اعضای نهضت «ترکان جوان» بود. سعاوی «این خانه خراب عثمانی» پیشنهاد کرده بود برای ساده کردن فهم کلمات، از ارقام هندسیه مانند ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ در بالای حروف استفاده شود؛ چنان که یهودیان اطفال خود را چنین تعلیم می دهند. آخوندزاده که معتقد به حذف نقطه و علامات برای نیل به ترقی در علوم بود، پیشنهاد سعادی را مانعی دو چندان می داند.

ما بیچارگان از فرقه اسلام که متوطنان صفه ایران و روم هستیم، فارسی زبان و ترکی زبانیم و عرب ها که به ما غلبه کرده، دین خودشان را به ما داده، زبان خودشان را به زبان های ما مخلوط کرده اند. ما را مجبور ساخته اند که به جهت فهمیدن کتبی که در اصل زبان خود ما تصنیف

۱- ۱. همان، بیاغرافیا، ص ۳۵۴؛ مقالات، بیاغرافیا، ص ۱۵.

۲- ۲. الفبای جدید، صص ۶۱ _ ۶۴.

می یابد، زبان عربی و قواعد آن را نیز لامحاله دانسته باشیم. پس ما لابدیم که به جهت فهمیدن تصنیفات فارسیه دو زبان و به جهت فهمیدن تصنیفات ترکیه، سه زبان خوانده باشیم، ولی فرنگیان و انگلیسیان و یونانیان تنها به خواندن زبان مخصوص به فهم جمیع تصنیفات خودشان قدرت به هم می رسانند... خانه عرب ها خراب شود. تعلیم زبان عربی برای ما که اهل لسان نیستیم، بلای عظیم است ... ما دیگر از تقلید بیزار شده ایم. تقلید خانه ما را خراب کرده است. حالا که درین صدد هستیم که قلاده تقلید را از گردن خود مان دور انداخته، از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاده خیال بشویم....، سعاوی افندی می گوید من ناخوشی تب و لرز دارم. مرا معالجه بکنید؛ یعنی خط مرا اصلاح بکنید. من می گویم که تقلیل غذا کن و کند کند بخور؛ (یعنی نقطه ها را بینداز و اعراب را داخل حروف کن)، ملکم خان می گوید تغییر هوا کن از گرمسیر به سردسیر، هجرت کن (یعنی از اشکال حروف سابقه خود دست بکش و حروف خط خود را مثل حروف فرنگیان ظریف و مقطع بنویس). سعاوی افندی می گوید که من نه تقلیل غذا می کنم، نه کند کند می خورم و نه تغییر هوا می نمایم، کل ملل دنیا مثل من ناخوشی تب و لرز ندارند. (یعنی خطوط ایشان نیز بی قصور نیست) بگذار ایشان هم تقلیل غذا بکنند و کند کند غذا بخورند و تغییر هوا بنمایند (یعنی باید ایشان نیز به خطوط خودشان تغییر بدهند) آن وقت من هم به حرف شما گوش می دهم و الا فلا. اگر شما خیر خواهید، مرا به دعانویسی معالجه کنید (یعنی بدون تغییر خط سابق ما اصلاحی در آن به عمل بیاورید).

سعاوی دریافته بود که اصلاح بنیادی، خط مشی اساسی ترقّی و تقدّم علوم نیست؛ ولی خط اسلام قصور کلی دارد. در خاتمه کرمیقایِ آخوندزاده بر اصلاح الفبای سعاوی افندی، وی جهان بینی خود را به عیان بیان می کند و نتیجه نهایی خود را می گیرد:

ص: ۱۱۵

دیگر تو می خواهی که من یا ملکم خان به دعانویسی به ناخوشی تو معالجه بکنیم. من مستجاب الدعوت نیستم؛ ملکم خان نیز به طریق اولی. خصوصا که «کافر» هم هست. من که آن طور معالجه را نمی توانم کرد. عصر معجزه و کشف و کرامات گذشته است. امروز خداوند عالم از ما کم التفات است. جبرئیل خود را دیگر پیش هیچ کدام از ما نمی فرستد که به دامن او چنگ بزنیم و درد خودمان را به او حالی کنیم و دعای هیچ کدام از ابنای ما را به اجابت نمی رساند. در این چند روز از نوادر اتفاقات، دو سه نفر فرشته خود را نزد حکیم الممالک فرستاده بود. آمدن ایشان هم از عدم قابلیت حکیم الممالک بی مآل شد؛ یعنی جسمش بی استعداد بود تاب نیاورد، از بینی و گوشهایش خون آمد؛ نفسش تنگ شد، نتوانست به مقصد برسد، از نیمه راه باز گردید. امروز ما همه به حال خودمان گذاشته شده ایم. نیک و بد هم به عهده کفایت خود ماست. امروز هر ناخوشی بر وفق «قوانین طبیعت» صورت بندد. از خطوط فرانسه و انگلیس ما نیز کم و بیش اطلاع داریم... یقین بدان که اگر خطوط ایشان بدین درجه قصور می داشت، ایشان نیز مثل ما به تحصیل علوم عاجز می شدند...(۱)

از دیگر کسانی که به آخوندزاده جواب قابل تأمل داد، نامق کمال ــ نویسنده عثمانی ــ بود. او سبب اصلی عقب افتادگی عثمانی را بی دانشی آن دانست و گفت نقص الفبا علت اساسی بی دانشی نیست؛ چنان که زبان انگلیسی اشکالات زیاد دارد، ولی در میان مردم انگلیس و آمریکا بی سواد خیلی کم است و برعکس اسپانیولی ها الفبای لاتینی دارند، ولی درجه تعلیم و تربیت آنان بسیار پایین است. به عقیده او، در هر حال دشواری های تغییر خط به اندازه ای فراوان است که بر آنها فائق نمی توان آمد، ولی می توان برای ساده کردن آن فکری اندیشید. نامق کمال که از منتقدان وضع موجود مسلمانان بود، علت کمبود و ناجوری الفبا را

۱- ۱. همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

در چگونگی آموزش آن که به طور غیر مستقیم از راه حفظ کردن قرآن انجام می گرفت می دانست.

آخوندزاده همه مخالفت ها از طرح الفبای جدید خود را، تنها از جهل کور و منافع مستتر عده ای متعصب ناشی می دانست. بدیهی است برای کسی که اصلاح خط را به منزله قسمتی از «طرح ریشه کنی دین در جهان اسلام» می نگریست، چنین تصوری به ناچار پیش می آید. افزون بر این، سرعتی که او و بعدها ملکم در تغییر خواندن و نوشتن مرسوم جهان اسلام، خواهان بودند و نادیده گرفتن مشکلات و انتقادهایی که در صورت اتخاذ چنین روشی پیش می آمد، دلیل بر سطحی بودن و ماهیت ظاهربینانه بیش تر اندیشه های آنهاست که تنها در مورد اصلاح الفبا صادق نیست.

آخرین طرح اصلاحی الفبا

طرح ملکم

درگیر و دار بحث ها در استانبول، ملکم خان ناظم الدوله نیز به فعالیت در زمینه اصلاح الفبا پرداخت. او اعلام داشت:

اصول تعلیم و تربیت ما خراب است. بدون اصلاح خط، تعلیم و تربیت ما اصلاح پذیر نیست. بدون اصلاح تعلیم و تربیت تمدن و ترقی امکان ندارد. نقص الفبای عربی منشأ فقر و ناتوانی و عقب ماندگی فکری و استبداد سیاسی سرزمین اسلام است.(۱)

مقاصد ملکم و آخوندزاده در اصل با هم یکسان بود. در این میان، یکی از مواد برنامه اصلاحی توانست آنها را به طور کامل به هم نزدیک سازد. هرچند همکاری آنها نتیجه ای به بار نیاورد. البته درباره تغییر و اصلاح الفبای غربی باید گفت نه ملکم و نه آخوندزاده مبتکر آن نبودند و طرح این موضوع، ریشه ای

۱- ۱. الفبای جدید، صص ۹۳ و ۹۴.

غربی داشت.

نخستین نشانه توجه ملکم خان به مسئله اصلاح الفبا، در نامه ای که آخوندزاده در سپتامبر ۱۸۶۸ به او نگاشته، دیده می شود و احتمالاً حضور هم زمان آخوندزاده و ملکم در استانبول، می تواند نظر ملکم را به اصلاح الفبا جلب کند. منیف پاشا نیز می توانسته در فکر او مؤثر بوده باشد. به ویژه آنکه هر دو برادر ماسونی به شمار می آیند.

شارل میسمر معتقد است میرزا یعقوب فرزندش را به لزوم اصلاح خط متوجه ساخت. البته باید دانست که شغل منیف پاشا، آخوندزاده، میرزا یعقوب و ملکم خان، همگی مترجم حضوری و امر ترجمه بوده است. تجربه مشترک آنها به احتمال زیاد در برانگیختن آنها به مسئله زبان و اصلاح خط تأثیر زیاد داشته است.

نخستین طرح الفبای ملکم حروف مقطع و حذف حرکات خارج از حروف بود. وی با حفظ نقاط اختلافِ این رسم الخط با رسم الخط مورد نظر آخوندزاده، نخست مخالفت او را برانگیخت و از آن انتقاد کرد و در نامه ای به ملکم نوشت:

این خط چه خط است [که] به ملاحظه من فرستاده اید؟ منظور شما را نمی فهمم و نمی دانم که غرض شما چه چیز است. این همان خط است و همان اشکال است که ما داریم؛ یعنی یکی از اشکال اربعه حروف خودمان است که زهره من از روی آن می رود. در عقب این مقدمه، چه خیال دارید.(۱)

وی در جای دیگر می نویسد:

این ادعا را که به تدریج نقطه ها ساقط خواهد شد و به تدریج اِعراب داخل خواهد بود، ولی تا آخر الفبای شما نقطه ها باقی است و اعراب به غیر از دو سه علامت رکیک، سابقی داخل نیست. پس کی نقطه ها

۱- ۱. همان، ص ۲۸۳.

ساقط خواهـد شـد. پس کی اعراب داخل خواهد شد؟ یحتمل مراد شـما این است که بعد از مرور ایام، نقطه ها خود به خود به واسطه اختلافات اشکال ساقط خواهد شد و اعراب داخل خواهد بود.(۱)

او در این انتقاد، از او ستایش می کند و می گوید:

مگر میرزا آقاخان اعتمادالدوله به تو نگفته بود «تو جن بچه ای من از تو می ترسم گرو نمی بندم، رموز را بده به من»«راستش اینکه ما نیز راه خیال شما را نمی دانیم و از شـما می ترسیم. اگر فی الواقع کتابت از طرف چپ به راست بشود، آن وقت نقطه ها خود به خود خواهند افتاد و اعراب نیز داخل حروف شوند و هرگونه تصرف دیگر نیز ممکن و آسان خواهد شد.(۲)

آخوندزاده که خواهان تغییر فوری و صریح الفبا بوده است، در ارزیابی پیشنهاد ملکم خان نقدی منفی دارد.

او پی برده بود که طرح ابـداعی ملکم مقدمه ای برای تغییر نحوه نوشـتن از چپ به راست است. در پی ارسال همین مکتوب و طرح الفبای جدید بود که پاسخ ساده لوحانه میرزا سـعیدخان انصاری در اصلاح الفبا در سال ۱۸۷۰ به دست آخوندزاده رسید و او نیز گزارش تحریف شده ای از آن را نزد ملکم فرسـتاد.(۳) پس از این ماجرا، آخونـدزاده به شدت به میرزا ملکم نزدیک می شود. در نامه مورخه ژوئن ۱۸۷۰، پس از دریافت کتابچه اصلاحی (الفبای جدید دوم ملکم) این نقد مثبت نمایان است. با ایـن دعـا کـه «خداونـد شـما را اجر جزیـل کرامت فرمایـد که مرا در این امیـد بـدین درجه خرسـند نمـوده، به کـل مـدعیان و بدخواهان

۱- ۱. همان، ص ۱۱۵.

۲- ۲. همان، ص ۱۱۸.

۳- ۳. همان، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

من ثابت کرده اید که خیال من در باب تغییر الفبای اسلام بیهوده نبوده است.» افزون بر آخوندزاده، علی خان ــ کنسول ایران در تفلیس ــ و شیخ الاسلام قِفقاز این طرح را پسندیده بودند.

او خود نیز در مرحله دوم اصلاح الفبای خود، رسم الخط از سمت چپ به راست را با حروف مقطعه با «ادخال اعراب» پذیرفته بود. در این باره می گوید: «بعد از خواندن کتابچه مکالمه شما، من با بکلیه از سیاق قدیم متنفر شدم؛ یعنی از راست به چپ نوشتن».

این اصلاحیه را آخوندزاده برای «جمعیت علمیه عثمانیه» ارسال کرد و برای ملکم نوشت: «غایتش این است که مرا تکفیر کنند. بهل کنند، باک ندارم.»

او که از سیاست بازی ملکم خبر داشت، او را به فعالیت بیش تری فرا می خواند، ولی از «پولیتیکه مولیتیکه» بر حذر می دارد، ولی حرف پولیتیکه مولیتیکه را در این شرح کنار بگذارید.(۱) در نامه ای دیگر، در دسامبر ۱۸۷۰ می نویسد:

من بعد از خواندن کتابچه روح القدس رجحانیّت حروف مقطعه و منفصله را بر حروف متصله در ترکیب کلمات، قبول کردم؛ به شرط قرائت و کتابت از سمت چپ مثل مسیحیان».(۲)

در اکتبر ۱۸۷۰ هنگامی که جواب نامه ژوئن او نمی رسد می نویسد:

شما خودتان می دانید که من در دنیا آرزوی دیگری ندارم؛ به غیر از انجام خیال الفبا ... اگر خیرخواه نیستم، پس چرا به جهت ترقّی شما در علوم و به جهت سیویلیزه شدن شما در عالم، زیاده از ده سال است هی فریاد می کنم که برادران من، الفبای خودتان را تغییر دهید.

۱- ۱. همان، ص ۱۶۸.

۲- ۲. همان، ص ۱۸۶.

نامه بعدی ملکم به آخوندزاده شکست کامل طرح اصلاحی الفبا را نشان می داد. او به آخوندزاده نوشت:

این روزها حضرات در باب خط، مرا به کلی مأیوس کردند. اغلب وزاری این جا که نه خط ما را دیده و نه مقصود ما را فهمیده اند، فریاد می زنند که ای وای ملکم می خواهد زبان ما را ضایع بکند، دین ما را خراب بکند، دولت ما را از میان بردارد؛ به علت اینکه خطی نشان می دهد که شبیه خط فرنگی است. تعجب در این است که ابدا به دولت تکلیف نکرده ام که بیا خط را قبول بکن. می گویم چنان که زبان شما را به خط ارمنی و یونانی و فرنگی، الان در ده روزنامه چاپ می زنند، من هم می خواهم به این خط جدید چاپ بزنم بی آنکه بفهمند مطلب چیست. می گویند خط جزو دین ماست و نمی خواهیم دین مان را از دست بدهیم... چقدر اسباب های مختلف ساخته بودم و وضع خط جدید را چقدر ترقی داده بودم... جمع خیالات و تصورات شما به عمل آمد. آن نقایصی که ملاحظه کرده بودید و همه درست بود، کلاً در نهایت سهولت و بی آنکه به ذهن کسی بزند رفع می شد ... آیندگان ما اقلاً خواهند فهمید که ما تکلیف «آدمیّت» خود را به عمل آوردیم، حال بگذار بر ما لعن بکنند. یک وقتی بر قبر ما به زیارت خواهند آمد.(۱)

در این نامه ملکم خان به صراحت اعلام می کند که می خواهند «دین عثمانی ها را بگیرند».(۲) در پایان نامه، نکاتی است که از نظر بیان وضع روحی منورالفکران که در مسیر تجدّدخواهی شکست خورده بودند، قابل تأمل است:

... یکی از بزرگان بامزه در ایران به من گفت بی جهت زحمت نکشید.

ص: ۱۲۱

۱- ۱. همان، صص ۴۰۸ و ۴۰۹.

۲- ۲. همان، ص ۴۰۹.

ما اهل ایران آدم نخواهیم شد؛ مگر به یک طور باید روس بیاید و ملک ما را بگیرد و... تا خون ما تغییر بکند، به طوری که مو و چشم اولاد ما زرد بشود. آن وقت دور نیست که آن طبقه کاری بکند. لباس عوام اگرچه زشت است، ولی معنا به یک حساب صحیح است. نصف اهل اسلام در دست خارجه اسیر است تا آن نصف دیگر هم اسیر و به کلی ذلیل نشود، بیدار نخواهند شد. اگر ملایی این حرف را بشنود به اطمینان قلب خود خواهد گفت همین طور باید باشد، چنان که موافق حدیث تا کفر عالم را فرا نگیرد، صاحب الامر ظهور نخواهد کرد. بعد از آنکه امید یک ملت، منحصر به آرزوی تسخیر کفر باشد، دیگر چه توقع ترقی دارید؟ زیاده مصدع شدم و شما را هم مثل خود مغموم کردم.(۱)

آخوندزاده نیز احساسی مشابه ملکم نسبت به شکست طرح خود داشت. او در جواب نامه ملکم نوشت:

[کار] من و شما، بنابر اقتضای طبیعت، مسدود است. کاش از مادر نمی زادیم و اگر زادیم کاش مثل دیگران زاده بودیم که از خوردن و آشامیدن و پوشیدن لذت می برند و از پی خیالات بی مآل و آرزوهای بی فرجام نمی روند. والله از عدم موافقت معاصرین، زندگی بر من حرام شده است. عمری می رانم تلخ تر از حنظل... .(۲)

در همین سال، میرزا ملکم رساله شیخ و وزیر را می نویسد که در آن به موضوع تغییر الفبا نیز می پردازد؛ در حالی که پیش تر نامق کمال از الفبای عربی دفاع کرده و گفته بود: خط عربی در قرون طلایی تمدن اسلامی، مانعی در راه تعلیم و آموزش علوم ایجاد نکرده بود و در برابر او، شارل میسمر از تغییر خط

۱- ۱. همان، ص ۴۱۰.

۲- ۲. همان، ص ۱۸۸.

دفاع می کرد. مدتی کوتاه، دفاع جانانه نامق کمال، ملکم محافظه کار از بحث برکنار داشت ولی سرانجام رساله شیخ و وزیر سکوت او را شکست. آخوندزاده نظر او را سترد و کتابت بر مثال مسیحیان را لازم و واجب شمرد.(۱) رساله فارسی شیخ و وزیر از یک سو تعارض ذاتی میان اندیشه های ارتجاع و محافظه کاران (قونسورواتوران = پیروان کنسروارتوریسم) و از سوی دیگر، طرفداران ترقی (پروغریسیسیان = پیروان پروگرسیسم) را بیان می کند.

در بخش اول رساله، مسئله اصلاح الفبا، حول فرض مقبولیت کامل از اختراع ها و مؤسسه های اروپایی دور می زند. شیخ پیشرفت های مادی اروپا را مشروع می داند، ولی «اخذ تمدن اروپایی را بدون قید و شرط و تصرف اسلامی» رد می کند. وزیر تفکیک دو شأن قابل قبول و غیر قابل قبول تمدن اروپایی را بی معنا می داند و می گوید تلگراف پس از هزاران سال کوشش به دست آمده و باید از طرف مسلمانان بدون اینکه سعی در اختراع دستگاهی شبیه آن شود، مورد قبول واقع گردد. همان طور اصول حکومتی که در اروپا طرح و پی ریزی شده، باید به طور درست و بدون تغییر شکل یا جرح و تعدیل پذیرفته شود. بدین ترتیب، وزیر نتیجه می گیرد که حفظ اسلام یا سرزمین های اسلامی بدون الگوبرداری بی چون و چرا از سرمشق های اروپایی غیرممکن خواهد بود... این عقب ماندگی نخست در امر تعلیم و تربیت ترک های عثمانی مسلمان، نسبت به اقلیت های غیر مسلمان ظاهر شده است. هم چنان که نامق کمال به این عقب ماندگی آموزشی اشاره کرده بود، ولی این عقب ماندگی علتی دارد و خود معلولی بیش نیست. علت نقص الفبا است. وزیر به دلیل همین نقص، مدعی است که ترکی را در ده سال نمی توان آموخت؛ در حالی که برای آموزش زبان ایتالیایی ۲۰ روز کافی است و خواندن صحیح خط عربی نیز ملازمه با فهمیدن

۱- ۱. همان، ص ۳۲۸.

مفهوم آن دارد؛ در حالی که در سایر الفباها خوانـدن بر درک مطلب مقدم است. همین مسئله مانع جذب اقلیت های مسیحی در جامعه عثمانی شده است.

در بخش دوم رساله، وزیر بیست و چهار مورد نقص و کمبود الفبای موجود را گوشزد می کند. از جمله: نبود امکان تلگراف نویسی به الفبای عربی، دشواری نگارش آن با قلم نی و شکل غیر هندسی حروف عربی که درست نوشتن هر یک از آن ها سال ها تجربه و ممارست می طلبد، ولی مهم ترین نقص اتصال حروف است و بهترین راه چاپ، تعیین حروف منفصل مانند خطوط لاتین و سیریلیک (خط اسلاوی) است. شیخ به وزیر می گوید در این صورت، همه کتاب های موجود باید تجدید چاپ شود. وزیر پاسخ می دهد که تفنگ های چخماقی و کشتی های بادی بدون اشغال زیاد جای خود را به سلاح های جدید و کشتی های بخاری خواهند داد، کتب ادبی هم می تواند به همان آسانی تجدید چاپ شود. سپس درباره مقدار هزینه آن پاسخ می دهد: «تمام کتب اسلامی را می توان با قیمت یک کشتی بخاری تجدید چاپ کرد.» به علاوه این امر با هیچ گونه مخالفت دینی مواجه نخواهند شد. در گذشته نیز خط کوفی جای خود را به خط نسخ داد و هیچ گونه اعتراضی بر نینگیخت. این استدلال آخر، از آن آخوندزاده است. او در پایان مقاله خود زیر عنوان «بیان تحقیقی که مایور میرزا فتحعلی خان آخوندزاده در خصوص خط اسلام از کتب متعدد معتبر مِن تألیفات معتمدین فضلا» به عمل آورده است، به سال ۱۲۷۴ (۱۸۵۸) چنین می نویسد:

از این فصل مشروح، مبرهن می گردد که خط کوفی قبل از اسلام در میان طایفه عرب و به خصوصه در میان قبیله قریش معروف و متداول بود. کلام مجید ربانی به مراتب نزول در همین خط ثبت می شد. پس خط کوفی نه آن خط بود که من جانب اللّه باشد و از ثبت شدن کلام مجید ربانی در این خط آن مقدار شرافت شرعا و عرفا بر آن حاصل نشد که آن را از تغییر یافتن مانع آید. ابن مقله کاملاً آن را تغییر داد، خط نسخ را ایجاد نمود. پس اگر ما به ملاحظه منافع ملت، خط نسخ

این مقاله را که الا ن در میان جمیع فرق اسلام متداول است، تغییر داده خط اسهلی ایجاد نماییم، چه بحث شرعا و عرفا وارد می آید.(۱)

مشکل چاپ را نیز آخوندزاده دریافته بود و در نامه های خود بارها برای رفع آن پیشنهادهایی داشت. از جمله: کمک به باسمه خانه چی ها و حمایت از آن ها در آغاز کار و سرعت فروش کتاب های جدید و سود سرشار آن.(۲) حتی مسئله تفاوت مرکب جاری فرنگی ها و مرکب غلیظ اهل اسلام و یا قلم نی ملل یوروپ و قلم موی ملل اسلام از نظر تیز آخوندزاده غایب نماند.(۳)

ولی مشکل اصلی بحث های آخوندزاده چنان که اشاره شد، به اصل اصلاح و تغییر الفبا برمی گشت و تغییرهای صوری و فنی و زبان شناسانه، مشکلی جنبی بر این روحی بود که آخوندزاده اغلب نسبت بدان خود را به تجاهل می زد. حدیث نسخ ابن مقله، نشانه بارز این تغافل بود.

در حقیقت، او خود دریافته بود که علت اصلی ناکامی الفبای جدید، تعارض آن با دین اسلام است؛ زیرا بدین وسیله یکی از نشانه های اصلی هویت فرهنگ اسلامی از میان می رفت. همین مسئله، بارها تلویحا یا به صراحت در مراحل مختلف مورد توجه آخوندزاده و میرزا ملکم قرار گرفت و توجیه های بسیاری برای برطرف کردن این مشکل مطرح شد. ولی چنان که گفتیم بیش تر این توجیه ها به صورت تغییر در مسایل زبان شناسی برمی گشت؛ چنان که در تحول خط کوفی به نسخ دیدیم.

آخوندزاده در نامه محرم سال ۱۲۷۵ به واسطه عسکر بیگ خان ـ دامادش ـ

ص: ۱۲۵

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۵۸.

۲- ۲. همان، صص ۶۰ ـ ۶۴ .

۳- ۳. همان، ص ۱۵۵.

پیامی به حاجی میرزا باقرآقا ـ مجتهد تبریز ـ می فرستد و پس از ستایش از او، مدعی می شود که با اصلاح الفبا کل فِرَق اسلام سعادتمند خواهد شد و هر تاجری در تعلیم و انتشار دین خدا بکوشد، در یک ماه «صاحب سواد مطلق» خواهد شد.(۱) این نامه اهمیت نقش علما را در قبول و مخالفت آنان با اصلاح خط نشان می دهد. حتی مطالب آخوندزاده در پایان مقاله «سیر تحول خط» از این نکته حکایت می کند. او در دیباچه الفبای جدید می نویسد:

یقین حاصل است که این نوع تجدد هرگز مخالف شرع شریف نخواهد شد و علمای گرام در تعلیمش ممانعت نخواهند کرد؛ زیرا که چندصد سال قبل از این خط کوفی تغییر یافت و علما به تغییرش رضا دادند. امید چنان است که به تعلیم خط جدید نیز در جنب خط قدیم رضا بدهند. خصوصا که مرام این خط جدید فایده عموم ملت است. علمای گرام البته به حال بیچاره بی سوادان دلسوزی خواهند داشت که غرق دریای ظلمات و بی خبری اند و از لذت روحانی بالکلیه محروم[اند.] نه به گذشته واقفند، نه به آینده عارف. هر چه با چشم می بینند و با گوش می شنوند، تنها آن را می دانند. از این جهت، علوم و صنایع در ملت اسلام ترقی نداشته، آنا فانا تنزل و تناقص می پذیرد. هم اکنون پیروان ملت به سبب بی سوادی از دانستن مسایل دینیه و تکالیف شرعیه خودشان عاجز می باشند.(۲)

آدمیت در ذیل این متن می نویسد:

ولی راستش را بخواهید، میرزا فتحعلی نه دلش برای شرع شریف سوخته بود و نه اعتقادی به تکالیف شرعی داشت. می خواست با همان حربه تغییر الفبا و رواج فکر و دامن نو، بساط ملایان را برچیند. مطالب

۱- ۱. همان، ص ۷۰.

۲- ۲. همان، صص ۷ و ۸ .

مقاله محققانه!! آخوندزاده نیز در جهت جلوگیری از مخالفت عالمان دین بوده است.(۱) در نامه ای دیگر به آقا میرزا محمد رفیع صدرالعلما همان نکات قبلی تاکید می شود و اینکه در مدت هزار و دویست و نود سال از هجرت، به واسطه الفبای قدیم علوم نزد ملت اسلام انتشار نمی یابد.(۲)

در حالی که آخوندزاده در برابر اهل دیانت، در ظاهرسازی می کوشد، در نامه های خود به هم رازانش منویّات موهن خود را بیمارگونه بروز می دهد. در نامه مورخه چهارم فوریه ۱۸۶۹، به شیخ محسن خان _ وزیر مختار دولت علّیه ایران _ مقیم دارالقرای لندن می نویسد:

عرب ها علاوه بر آنکه سلطنت هزارساله ما را به زوال آوردند، شأن و شوکت ما را بر باد دادند و وطن ما را خراب اندر خراب نمودند. خطی را نیز بر گردن ما بسته اند که به واسطه آن، تحمیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است. چه مصائب از این قوم به ما رسیده است. مرد با بصیرت از تصوّر آنها به گریه می افتد. وقتی پیشوایان این قوم در حال حیات بودند، ما از ترس شمشیرانشان فرمان برداری ایشان را قبول کردیم؛ حالا که مرده اند و خاک شده اند، باز به عبودیت مردگان ایشان افتخار می کنیم. نگاه کنید که حماقت و کودنی ما در چه درجه است. الان منتهای تلاش و آرزوی من در این است که ملت خودم را باری از وسعت این خط مردود و ناپاک که از آن قوم به یادگار مانده است، خلاص کرده ملتم را از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برسانم اگر به این آرزو برسم زهی سعادت است و

۱- ۱. اندیشه ها، صص ۷۹ و ۸۰.

۲- ۲. مقالات، ص ۲۰۵.

از دنیا کامیاب رحلت خواهم کرد.(۱)

در نامه ای دیگر به جلال الدین میرزا درباره نامه خسروان می نویسد:

و... این کتاب از این بابتی شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده اید. کاش دیگران نیز متابعت شما را کردند و (شما) زبان ما را که شیرین ترین زبان های دنیاست، از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد می فرمایید. من نیز در این تلاش هستم که به ملت خودمان از دست عرب ها نجات دهم.(۲)

وی در نامه دیگری می نویسد:

من مثل شما نمی توانم... در زبان فارسی بی اختلاط الفاظ عربیه نوشته باشم؛ چون که از طفولیت زبان فارسی را بدین طور یاد گرفته ام؛ حالا ترک این عادت برای من غایب دشواری دارد. خانه تازیان خراب شود، تقصیر ندارم.(۳)

زمانی که نامه ملکم در مخالفت اولیای دین و دولت عثمانی به آخوندزاده رسید،(۴) در نامه ای به میرزا یوسف خان در هفتم ژوئن ۱۸۷۱ نوشت:

می بینید که دین سنیان سد راه الفبا می شود. پس بعد از این هیچ کس نگوید که دین مانع علم و معرفت نیست.(۵)

ص: ۱۲۸

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۱۴۰.

۲- ۲. همان، ص ۱۷۲.

۳- ۳. همان، ص ۱۷۴.

۴- ۴. همان، ص ۲۳۸.

۵- ۵. همان، ص ۲۳۹.

با وجود این وضع صریح، گاه خود را نسبت به ملت اسلام دلسوز نشان می دهد و مسئله اصلاح و تغییر الفبا را از نظر شرعی چنین توجیه می کند:

... پس بر جمیع عقلا و فضلا و وزرا و وکلای دولت عثمانیه از ملاحظه «جمعیت علمیه» واضح و مبرهن شد که تغییر الفبای قدیم اسلام، مخالف «شرع شریف» نیست و تغییر لازم است. لهذا بر طبق صوابدید جمعیت علمیه... میرزا ملکم خان زحمت بسیار و مخارج زیاد کشید... . الآن وزرای استانبول به چه دلیل و به چه سند می گویند که تغییر خط اسلام مخالف شرع شریف است و خط قدیم جزء دین اسلام؟ به چه حق می گویند که حروف منفصله بد است و شبیه حروف فرنگیان است؟ اگر تغییر خط قدیم مخالف شرع شریف بوده... ، چرا جمعیت علمیه در آن تاریخ صراحتا حروف منفصله را مرجع شمرده بر آن تجویز داده است؟

آشکار است که خط قدیم اسلام، سد راه علوم و مانع ترقی ملت است. در هر مواد، اگر این خط تغییر نیابد تا انقراض عالم، ملت اسلام در ظلمت جهالت خواهد ماند. وزرای استانبول به مسایل شرعیه و فقهیه واقف نیستند، تغییر خط قدیم هرگز مخالف شرع نیست.

خلفای عباسیه خط کوفی را به خط نسخ تبدیل کردند و علما نیز تجویز نمودند. نوشتن خط از طرف چپ به راست مخالف شرع نیست؛ به علت اینکه ما امروز ارقام هندسیه را یعنی صفرها را مثل فرنگیان از طرف چپ به راست می نویسیم، شرع شریف هرگز مانع نمی شود. تغییر خطوط قدیم فی ما بین ملل امر نادرالوقوع نیست و هرگز باعث زوال دولت نمی شود.(۱)

آخوندزاده بارها موفقیت پطرکبیر را در اعمال خط جدید که هیچ گاه به

۱- ۱. همان، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

انهدام دین و دولت نینجامد، به عنوان مثال می آورد.(۱)

در نامه ای دیگر به ملکم، بر اقدامات موفق روس ها در داغستان به عنوان عامل تحکیم کننده قدرت دولت و با استناد به روایتی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به مغایرت تغییر الفبا و دین صحه می گذارد:

... اهل داغستان و چچن هزار و دویست و هشتاد سال است که دین اسلام را قبول کردند و تا امروز به سبب عدم صلاحیت خط اسلام بی سواد و بی معرفت و وحشی خصال مانده اند. دولت بهیه روسیه چند روز است که این خاك را مسخر کرده و بدون تأمل در تاخیر، به تعلیم و تربیت طوایف آن شروع نموده است. تکلیف دولت ها به تبعه این است. یعنی باید به افراد تبعه خودشان تربیت بدهند و ایشان را از ظلمانیت به نورانیت برسانند. در این صورت، چگونه روا خواهید دید که سیصد میلیون خلق اسلام به واسطه عدم صلاحیت خط سابق ما در کوری و جهالت پایدار بمانند. هزار و دویست و هشتاد سال ما در جهالت مانده ایم بس است. بعد از علاج درد خودمان را یافته ایم، چرا باب علم و معرفت را به روی ما می بندید و چرا نمی گذارید به خط قدیم اسلام و به الفبای آن تغییر بدهیم؟ بعد از پنجاه سال کل اهالی جبال از عین اهتمام دولت بهیه روسیه صاحب علم دینیه و فقهیه باشد و خواه تاریخیه و امثال آن باشد، به این خط جدید تحول خواهند کرد و دین خودشان را بهتر از سابق نگاه خواهند داشت و مسایل فقهیه خودشان را بهتر از سابق نگاه خواهند داشت، ولی ما بیچارگان اگر خط ما تغییر نیابد، در جهالت قدیم باقی خواهیم ماند. بعضی حکایت ها که در این الفبا چاپ یافته است، از زبان عربی ترجمه شده و در زبان چچن مرقوم گشته است و اکثر کتب عربیه را نیز اهل چچن بعد از چندی بی شك و شبهه در این خط جدید خواهند نوشت و

۱- ۱. همان، ص ۲۳۹.

خواهند خواند و از این عمل هرگز دین ایشان خلل پذیر نخواهد شد.

ای حضرت وزرا، طایفه چچن که مسلمان خالصند، شافعی مذهب و اهل قبله، امروز در زبان خودشان، نه به خط قدیم اسلام، یعنی نه به خط حروفات عربیه کتابت می کنند و تعلم علوم می نمایند، بلکه به خطی که شبیه خطوط فرنگیان است. وانگهی از طرف چپ به طرف راست، مثلاً ـ به همین خط که در این الفبا به شما نشان می دهم. آیا به عقیده شما وزار، این طایفه چچن کافرند یا خیر و از اسلامیت خارج گشته، مرتد و ملعون شده اند یا خیر؟ اگر بگویند که بلی، کافرند و ملعون، آن وقت این کلام را به ایشان بخوان: لایجوز من قال لا اله الا الله محمد رسول الله و صلی الی القبله. لقول النبی علیه السلام «لا یجوز اللعن علی احد من اهل القبله؛ أی لا یجوز تکفیرهم». و اگر بگویند که خیر کافر و ملعون نیستند، آن وقت از ا یشان بپرس پس، ای وزرا، شما به چه دلیل و حجت در کتابت استعمال حروفات منفصله را مشابه خط فرنگی و ترک خط قدیم اسلام و حروفات عربیه را باعث کفر می پندارند و به چه سند خط عرب را جزء این می شمارید...(۱) به هر حال، علمای عثمانی چنان که ملکم نوشته بود نمی توانستند الفبای عرب را جز دین ندانند. در میان آنان، به ظاهر دو تن از علما (یا وزرا) به طور صریح، تغییر الفبا را به معنی خرابی دین و دولت و انقراض دولت اسلام می دانستند.(۲)

آخوندزاده به ملکم پیشنهاد می کند:

که باید با مخالفان به مقام آشتی و موافقت درآییم و به طور دیگر، در مزاج ایشان تصرف نماییم.

۱- ۱. همان، صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۲- ۲. همان، ص ۲۵۴.

لذا مکتوبی از طرف خود به آن دو نفر مدعی بزرگ نوشته، به نزد شما می فرستم.

اگر صلاح دیده باشید، به ایشان تسلیم بکنید و از نتیجه تدبیر مرا اطلاع بدهید.

در همین مسئله، طرح حکیم ایتالیایی در باب مسئله الفبا (طرح لاتینی الفبا) مطرح می شود. او می گوید نمی تواند از خیال الفبای جدید دل بکند و برای ادامه مبارزه به ملکم قوت قلب می دهد و می گوید:

به هر حال، ما باید سعی خود را بکنم. غایتش این است که مردم خواهند گفت میرزا فتحعلی و ملکم عجب سفیه اند که می خواهند این ملت مرده را دوباره به زندگی درآرند.(۱)

وی در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۸۷۱، نامه ای را به دو نفر از وزرای عثمانی که پیش تر اشاره شد، می فرستد. ابتدا آخوندزاده این نظر را که با تغییر خط، شورشی در عربستان و یمن و مصر و مغرب زمین و دیگر مناطق آفریقایی و آسیایی رخ خواهد داد و خون ریزی از میان ملت اسلام رفع می شود، می پذیرد، ولی راه حل آن را بسیار ساده در نظر می آورد. او می گوید:

به ایشان (مردم و شورشیان معترض به تغییر خط به شیوه خط فرنگیان) توانید گفت که ابن مقله با وجود تقرب خود به خلفای اسلامیه و با وجود منصب وزارت وقتی که به تغییر خط کوفی به خط نسخ نیت داشت، از خوف شورش عوام و از خوف بلوای عام بدین کار جسارت نمی توانست کرد تا اینکه در کل ممالک محروسه اسلامیه منتشر نمود و شهرت داد که علی ابن ابیطالب رضی الله عنه، او را در خواب دیده و مامور کرده است که خط کوفی را به خط نسخ تغییر بدهد. خلق به خوابش باور کردند؛ چونکه مرد متدین و مصحِّف اویس بود و محل

۱- ۱. همان، ص ۲۵۵.

اعتمـاد علمـا و عوام شـمرده می شـد. همین خواب برای ابن مقله در مقابل انواع و اقسام بلایا سپر و حا فظ شـد و مردم او را از طرف امام بزرگوار مامور پنداشـتند؛ بر عملش رضا دادند و خاموش شدند. به واسـطه این خواب، حرکت ابن مقله مورث شور و غوغا نگردید. کیفیت خواب دیدن ابن مقله و تغییر دادنش به خط کوفی، با همین وضع که من می نویسم در کتاب سلیمانیه مرقوم است. شاید در سایر کتب نیز به نظر فضلا رسیده باشد.(۱)

آخونـدزاده خـود و ملکم را فاقـد آن زهـد و تقـوای «ابن مقله» می دانست. ازاین رو، مـورد وثـوق و اعتمـاد علمـا و عوام نمی دانست که اگر خواب «ابن مقله» را نیز دیـده باشـند، هیـچ کس از آنها باور نخواهـد کرد. با این وجود می گویـد: می خواهیم خط قدیم اسـلام را به خط فرنگی تغییر بدهیم، ولی برای دفع شورش و غوغا هیچ وسیله و سپری نداریم و از این که مخدومان عثمانی این را متوجه شده اند موجب تشکر است.

به احتمال، آخوندزاده درک می کرد که خواب ابن مقله رویای کاذب نبوده یا با ریا و مکر همراه نبوده است. ازاین رو، الهام های ربانی محرک پیدایی آفرینش های هنری و علمی عصر اسلام بوده است.

آخونـدزاده چنین می آ ورد که در مـدت تاریخ هجری سـبب عقب افتادگی ملت اسـلام از ملت های سـیویلیزه، دشواری خط قـدیم اسـلام است. او اولیـای عثمانی را به همکاری با خودش برای کمک به نیک بختی اسـلام فرا می خوانـد. او پیشـنهاد می کنـد مجلسـی برپا شود و در آن تصـمیم بگیرند که خط قدیم اسـلام به خاطر قرآن شـریف، به جهت کتب فقهیه و جمیع علوم دینیه هرگز تغییر نیابد و علمای روحانیه ما همیشه علوم دینیه را در این خط قدیم یا د بگیرند و بخوانند و تعلیم

۱- ۱. همان، صص ۲۲۱ _ ۲۶۰.

بدهنـد (در واقـع، پیشـنهاد او تحت تـأثیر فرمـان و سـیاست پطر در روسـیه است) و برای تعلیم علوم دنیویه و صـنایع مختلفه که هرگز دخل به امور دینیه نداشـته باشد، خط جدید در مدارس دولتیه [استعمال گردد.]اطفال ارباب مناصب دیوانیه در آن خط علوم را یاد بگیرند و در روزنامه ها بنویسـند که خط اسـلامی باقی است و به قلم بیاورند که در صورت تغییر خط قدیم مفاسد عظیمه متصور است. دولت علیه و علمای دینیه هرگز به تغییرش رضا نخواهنـد داد. و لیک دولت علیه برای ناتوانان فقیر و اهل کسـبه و اهل نظام و دیگر خدمتکاران دیوان که به تعلم خط قدیم از بابت صـعوبت آن استطاعت و فرصت ندارند، خط جدید را بیاموزنـد، تا به اندک مدت به کسب سواد قدرت داشـته... باشـند... این خط جدید جداگانه را «خط اسـلام» نخواهیم نامید. این خـط جدیـد از جمله صـنایع است؛ مثل نقاشـی و امثال آن؛ چنان که ابن خلـدون در جزء اول تاریـخ خود، خط را از جمله صنایع (مدینه المعاشیه و یعود اسباب المعاش) شمرده است.

با این شیوه، آخوندزاده معتقد است به دخالت او و ملکم نیاز نیست و باز از ابن خلدون سند می آورد که خط «حمیر» حروف (پیش از کوفی) منفصـله بوده است... و چون این خط جدید را خط اسلام نخواهیم نامید، به علت اینکه خط اسلام همان است که به جهت علوم دینیه بـاقی می مانـد، بلکه این خط جدیـد «صـنعتی» جـداگانه است که برای امور «معیشت» مردم در تعلّمش لزوم دیده ایم.(۱)

آخونـدزاده در نـامه به محرّر روزنامه حقایق در سال ۱۲۹۰ / ۱۸۷۲، همـان دشواری های انتقال علوم به ملت اسـلام را باز می گویـد، ولی در این جا، آموزش علوم و گسترش خط جدیـد را تنها در میان خواص و با تأسـیس «اقدمیا» (آکادمی، دارالعلم = فرهنگسـتان علوم) که این مهم را به انجام می رساند، مطرح می کند. اعضای آکادمی در نظر او باید از «فحول علما و فضـلای ملت اسلام» باشند. آنان

۱- ۱. همان، ص ۲۶۲ به بعد.

خط جدید را به خط قدیم اسلام بیفزایند و «کتب اسلامیه را بلا تغییر، حفظ کنند، ولی ترجمه کتب جدید باید به خط جدید صورت گیرد تا تلفظ و قرائت الفاظی چون قوپرنیق (کوپرنیک) مونته قرسیتون (مونته کریستو) آفسترالیا (استرالیا) پارالامنط (پارلمان) و اپور (کشتی بخار) و غزته (مجله) تسهیل گردد.(۱) جدایی خط دینی و خط علمی در نامه ای به اعتضادالسلطنه _ وزیر علوم ایران _ بار دیگر تاکید می شود.

او پس از مقدماتی که در آن ناتوانی علمی ایران را برخاسته از ضعف الفبا می داند می نویسد:

وسیله تحصیل سواد در مدت اندک، ناشی از سهولت الفباست. الفبای ما انواع و اقسام قصور دارد. مجلس برپا بکنید و جمیع الفباهای ملل دنیا را در پیش نظر حاضر بسازید و از آنها زیباترین و رعناترین اشکال حروف را منتخب نمایید و الفبای تازه ای برای ما درست بکنید و ملت ما را از ظلمانیت به نورانیت برسانید با رعایت شروط خمسه... و خط قدیم ما نیز برای امور دینیه تنها در دست علما و روحانیون باقی بماند و خط تازه فقط برای انتشار علوم فرنگستان و برای امورات ملکیه متداول گردد. چنان که پطر کبیر خط قدیم روسان را در دست کشیشان باقی گذاشت و خط تازه ای بر سیاق خطوط یوروپاییان ایجاد کرد. خواهید فرمود که میرزا فتحعلی، این ها آهن سرد کوفتن است. بلی من نیز خود می فهمم، ولی باز می نویسم و مادام که زنده ام خواهم نوشت تا اینکه خیال تجدید الفبا فیمابین کل ملت پراکنده شود. چنان که قریب پانزده سال است تحفه این خیال را درخاک ایران و روم می پاشم، بی شبهه این تخم در عصر اخلاف ما خواهد روئید.(۲)

۱- ۱. همان، صص ۳۰۲ _ ۳۰۴؛ مقالات صص ۱۹۴ _ ۱۹۶.
۲- ۲. الفبای جدید، صص ۳۱۶ و ۳۱۷ و مقالات ۲۰۲ و ۲۰۳.

در طرح الفبای جدید ملکم نیز موضوع اسلام، اساسی ترین موضوعیت را دارد. ملکم در نامه خود (۱۸۶۹) به روزنامه حدیث، وابسته به جمعیت علمیه عثمانیه [انجمن علمی عثمانی جدید]برخلاف نظر نامق کمال که عقب ماندگی علمی را در ضعف نحوه آموزش در دولت عثمانی می دانست نه در الفبا، نامناسب بودن الفبای عربی را مورد تاکید قرار می دهد و اعلام می کند که ابداع یک خط جدید ضرورتی ناگزیر برای همه مسلمانان است. او بزرگ ترین مانع اجرای این طرح را مخالفت علما می دانست و به یک استدلال به ظاهر دینی به کار می برد. او از خوانندگان می پرسد چگونه می توان این مانع بزرگ را از پیش پای بر داشت؟

آیا می توان بر علما ثابت کرد تا زمانی که آنها در جهل فعلی اصرار می ورزند و به طور مطلق علوم پیشرفت های اروپا را رد می نمایند، «دین اسلام» روز به روز ضعیف تر خواهد شد و به سوی نابودی خواهد رفت.

جهل مسلمانان و جدایی آنها از ترقیات امروزه به علت نقص الفبا است و عدم وجود حقوق و آزادی های مردم، فقدان امنیت برای جان، شرف و اموال، ناشی از نقص الفباست؛ عدم ایجاد راه های شوسه، زیادی خشونت و تجاوز و کمبود عدالت و انصاف همه اینها به علت نقص الفباست.

توسل ملکم در این نامه به اسلام و ملت های مسلمان شایان توجه است. هم او و هم آخوندزاده امیدوار بودند که الفبای جدید آنها در هر سه زبان اصلی اسلامی عربی، فارسی و ترکی به کار رود. مسئله اصلاح الفبا را برای ایران و عثمانی به یکسان تلقی می کردند و ازاین رو، آنها از خط اسلامی و زبان های اسلامی بیش تر صحبت می کردند تا از خطوط عربی یا زبان عربی و ترکی و

فارسی...(۱) هم چنین این دو نفر به واژگان اسلام و اسلامی تقریبا یک مضمون کاملاً دنیایی غیر دینی داده بودند. توجه آنان به مردم مسلمان در جهت غربی کردن(۲) و انجام اصلاحاتدر یک منطقه جغرافیایی یا فرهنگی ویژه بود که می توانست به طور واحد وحتی جدا از قید و بندهای مذهبی در نظر گرفته شود. این گونه تهی کردن واژه اسلام از محتوای دینی (که به احتمال، تحت علت نفوذ عرف اروپایی صورت گرفته بود) به نحو کامل تری در عقاید سید جمال الدین ـ همکار بعدی ملکم ـ تجلی یافته است. بنا به عقیده سیدجمال جامعه که بی شک یک مفهوم مهم در تنظیم حیات اسلامی است، به بالاترین درجه اهمیت می یابد و در معنا همانند و همسان خود اسلام می شود. تنها در زمینه چنین دیدگاه ها و ملاحظاتی است که بیان ملکم که بدون وارد کردن علوم اروپایی، «دین اسلام روز به روز ضعیف تر خواهد شد و رو به نابودی خواهد رفت» فهمیده می شود. هنگامی که ملکم کلمه اسلام را به کار می برد، به غیر از دلایل مربوط به علم معانی بیان، به طور ضمنی می خواهد پیوند خط عربی را با دین نیز برساند. وی به بارها به آخوندزاده اطلاع می دهد که اصلاح الفبا در استانبول به عنوان مخالفت آن با دین مورد ضدیت قرار می گیرد:

آنها (عثمانی ها) می گویند که خط ماقسمتی از مذهب ماست.(۳)

این بدگمانی الفبای جدید از اندیشه های ملحدانه برخاسته است، از آنجا تقویت می شد که آن را هم چون ترکی نوشتن با الفبای یونانی یا ارمنی می نگاشتند؛ زیرا این گونه الفبا تنها از سوی افراد غیر مسلمان که به زبان ترکی

۱- ۱. نخستین مقالات الفبای جدید.

۲- [۲] ۱.westernization

۳- ۳. الفبای جدید، ص ۴۰۸.

سخن می گفتند، به کار می رفت، ولی به طور کلی ملکم و آخوندزاده کوشش می کردند که اصلاح الفبا را نه تنها موافق با مذهب جلوه دهند، بلکه حتی آن را برای مذهب سودمند قلمداد کنند. چنان که آخوندزاده در سال ۱۸۶۳ در استانبول چنین کرد و بارها بر آن صحه گذاشت. وی مدعی شد قبول خط جدید در انجام کامل تر تکالیف دینی تأثیرگذار می شود.(۱) و یا تجویز اصلاح خط از طرف دین را در انتقال خط کوفی به خط نسخ به عنوان پیشینه مطرح کرد و حتی از دوست منورالفکر لیبرال و سیویلیزه خود، شیخ الاسلام قفقاز «آخوندزاده ملا احمد حسین زاده»(۲) چنان که گفته شد ملکم نیز این دلیل را در رساله شیخ و وزیر برای برطرف کردن هرگونه مخالفت دینی مطرح ساخت. فکر اصلاحی ملکم خان و آخوندزاده درباره دین و اصلاح خط، پیوند خورده است و هر یک با روشی مشخص چنین کرده اند. آخوندزاده در مراحل بعدی وظیفه اصلی خود می دانست که اسلام را ریشه کن سازد و تمام همّ خود را در این جهت مصروف می دارد. او امیدوار بود:

عن قریب دوستانم نسخه را در طرفی به چاپ خواهند رساند و در کل آسیا و افریقیه منتشر خواهند کرد. آن وقت ببینیم که وزرای استانبول چگونه دین خودشان را نگاه خواهند داشت. آن وقت دین ایشان از دست خواهد رفت. لابدا به قبول الفبای ما رضا خواهند داد و ایام سعادت و فرخندگی برای ایشان رو خواهد آورد و آن وقت از این رفتار خودشان که الان نسبت به ما دارند، پشیمان خواهند گشت و به مقام عذرخواهی خواهند آمد.(۳)

۱- ۱. همان، ص ۱۰.

۲- ۲. همان، صص ۱۰۷ _ ۲۳۷.

۳- ۳. همان، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

بدین ترتیب، آخوندزاده انتظار یک درهم ریختگی فوری باورهای دینی را در سر می پروراند تا پیشنهادش درباره تغییر اساس الفبا پـذیرفته شود. وی افزون بر دشـمنی نسـبت به اسـلام، نفرت از اعراب را نیز مکمل آن ساخته بود.(۱) از این جا به روشـنی ریشه انگیزه هـای عقیـدتی آخونـدزاده در اصـلاح الفبـا در مراحل پایانی حیات فکری اش آشـکار می شود، ولی ملکم نظری چنین تنـد نـدارد. او به اصـلاحات تـدریجی الفبـا معتقـد بود تا به همان ترتیب، پایه باورهای اسـلامی انـدک انـدک سـست و واژگون گردد. بـدین سـان، اصـلاحات و «رفرمیسم اسـلامی» او، با از میان بردن ظواهر خارجی اسـلام آغاز می شـد و کاربرد الفبـای جدیـد برای هـدف هـای مغـایر با جوهر اسـلام، به کار می رفت. با این رویکرد، به طور نهانی انـدیشه ها و ارزش های غربی بر جـامعه اسـلامی سـیطره می یـافت و اسـلام بـاطن، روح و معنای خود را از دست می داد. هم زمان، میرزا حسـین خان مشـیرالدوله (بعـدها سـپهسالار) به مقام صـدارت عظمایی برگزیـده شـده بود. آخوندزاده که کینه و نفرت عمیقی نسـبت به او داشت و آن را در همه نامه هایش ــ جز یکی دو تا ــ بروز داده است،(۲) هیچ یک از مخالفان را مانند میرزا حسین خان هجو و بدگویی نکرده است. او را عبد ارذل دیسپوت، سدّ راه سیویلیزاسیون و بنده اغراض شخصانیه و نفسانیه خود و حریص جاه و روباه صفت و درنده و گرگ صفت می خواند. بعضی از دوستان آخوندزاده به او نوشته بودند که میرزاحسین خان معامله پطر کبیر را با روسـیه در ایران خواهـد کرد، ولی او بـدین امر اعتقادی نداشت؛ زیرا به باور او، بدون تغییر الفبا، چنین مهمی امکان پذیر نخواهد بود.(۳)

ص: ۱۳۹

۱- ۱. همان، ص ۱۷۲.

۲- ۲. همان، صص ۱۰۸، ۱۹۶، ۲۵۶.

۳- ۳. مقالات، ص ۱۹۴.

میرزاحسین نیز مخالف اصلاح یا تغییر الفبا بود. از سویی با صدرات پسر میرزا نبی همگی دوستان تهران او را فراموش کرده بودند و به نامه های او اصلاً جواب نمی نوشتند و از او رشته دوستی و آشنایی بریده بودند.

به سبب دوستی میرزا حسین سپهسالار با میرزا ملکم قرار بود ملکم مشاورت صدر اعظم جدید را بپذیرد و به ایران بیاید. آخوندزاده از این وضعیت ناخشنود بود. در نامه ۸ مارس ۱۸۷۲، به ملکم، این احساس ابراز می شود:

... شما را می گویند به تهران دعوت کرده اند، ولی نمی دانم خواهید رفت یا نه. اگر امید اجرای الفبای خودتان را دارید بروید و الا به چه کار می روید. مگر برای تشخّص فروشی و تحصیل القاب و عناوین... خودتان صلاح خودتان را بهتر می دانید. من مداخله نمی کنم، بلکه من خود طالبم که بروید و به من هم نزدیک تر بشوید... باری اگر رفته بوده باشید، به پاره ملاحظات علی الحساب تبعیت دولت عثمانیه را در سر خودتان نگه بدارید تا ببینید اوضاع به چه قرار روی می دهد؛ چون که من پیش از وقت نمی توانم فهمید که پسر میرزا نبی خان (نانوا) آیا به نسبت دوستی و خیرخواهی تو را دعوت می کند و می خواهد که از تو در ایران کار به صدر آید و نفعی برسد یا اینکه ... می خواهد ترا از آنجا دور افکند تا قلمت شکسته و زبانت بسته گردد.(۱)

آخوندزاده در واقع نگران فراموشی تغییر الفبا بود؛ زیرا آن را اصل و اصول اصلاحات می دانست، ولی ملکم در هیچ یک از عقاید به طور جزمی نمی اندیشید. ملکم در راه سفر به تهران، از تفلیس عبور کرد. آخوندزاده یاداشت های او را برای به دست آوردن شهرت درخشان پس از مرگ، ثبت و ضبط کرد.(۲)

ص: ۱۴۰

۱- ۱. الفبای جدید، ص ۲۷۹.

۲- ۲. همان، صص ۲۸۶ _ ۲۹۵.

این یادداشت ها از نظر آشکار کردن دیدگاه های باطنی ملکم بسیار مهم است. او در مذاکره با یک دوست ملحد دلیلی نداشت که احساسات واقعی خود را پنهان دارد و سودی از اینکه خود را یک مسلمان یا مسیحی جلوه دهد نمی برد.

در این جا، هدف اصلی جای گزین ساختن علم و تعقل به عنوان «راهنمای بشریت» به جای دین بود و این مقصد اصلی ملکم و آخوندزاده و منورالفکران بوده است که بر ایشان اصلاح الفبا و تغییر آن یکی از تاکتیک های تحقق این مهم بوده است. از متن عبارت های آخوندزاده درباره انگیزه های او برای اصلاح الفبا، می توان دریافت که این اندیشه اصلاحی در اثر برخورد تمدن مشرق و مغرب و استیلای تمدن اروپا و سلطه علم جدید بر اذهان منورالفکران که در جست وجوی راهیابی به فرهنگ و علم اروپایی بوده اند، پدید آمده است. از این جا غرب زدگی آخوندزاده و ظاهربینی او سبب می شد که هر رویدادی او را در تصمیم خود جدّی گرداند.

گفتار سوم: میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۹۸ ه . ق)

میرزا حسین خان قزوینی ملقب به «مشیرالدوله» و «سپهسالار اعظم» که بیش تر با لقب سپهسالار معروف شده بود، فرزند میرزا نبی خان قزوینی است. پدر میرزا نبی، عابدین نامی است که دلاک خاصه تراش (مخصوص) علی نقی میرزا رکن الدوله ــ فرزند فتحعلی شاه قاجار و حاکم قزوین ــ بوده است.

میرزا حسین خان، فرزند ارشد میرزا نبی در سال ۱۲۴۳ ه . ق زاده شد. وی

پس از تحصیل علوم رایج، به مدرسه دارالفنون راه یافت و زبان فرانسه و علوم ریاضی را فرا گرفت و در سنه ۱۲۵۵ با سمت منشی گری به میرزا باقر مَلَکُ الکتاب سپرده شد و پس از چند سال به استخدام وزارت خارجه درآمد.(۱)

میان سپهسالار و آقاخان محلّاتی دوستی و همکاری برقرار بود. به همین جهت، وی برای بازگشت آقاخان به ایران پا در میانی کرد. آقاخان محلاتی به اسم مسابقه و شرط بندی یک صدوپنجاه هزار روپیه به میرزاحسین خان بخشیده است. هم چنین سپهسالار در مأموریت هندوستان، در ورود تریاک به ایران دست داشت:

سپهسالار در سفارت بمبئی تجّار تبعه دولت ایران را تشویق نمود تا به جای پول نقد تریاک به ایران بیاورند؛ زیرا معتقد بود که در این کار نفع فراوانی وجود دارد. لذا می توان گفت، گفتار وی مشوق تریاک کاری در ایران شد.(۲)

سپهسالار در سال ۱۲۷۰ ه . ق به ایران بازگشت و سال بعد مأمور جنرال کنسولگری ایران در تفلیس شد و سه سال مأموریت وی ادامه داشت. آن روزها با جنگ روس و عثمانی هم زمان بود. میرزا حسین خان از بازار سیاه غلّات در مناطق جنگ زده استفاده کرد و با وارد کردن گندم ارزان نزدیک به صد هزار تومان سود برد.

در این مأموریت، وی با فتحعلی آخوندزاده که در دیوان حکومت روس در قفقاز سمت مترجمی داشت، آشنا شد.

مثلث آخوندزاده، میرزا ملکم خان و سپهسالار برای تغییر رسم الخط اسلامی

---

۱ - ۱. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان ، به اهتمام: علی اکبر سعیدی سیرجانی بخش اول: انتشارات آگاه نوین تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳۴.

۲ - ۲. پرویز افشاری، صدر اعظم های سلسله قاجاریه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۲.

با ویژگی خاص هر کدام از این سه نفر، به سه صورت مختلف ادامه داشت، ولی به نتیجه نرسید.

میرزا حسین خان سپهسالار در سال ۱۲۷۵ ه . ق به منصب وزیر مختاری ایران در عثمانی برگزیده شد.

ایّام سفارت میرزا حسین خان در عثمانی مصادف با صدراعظمی عالی پاشا و فؤاد پاشا بود. این موقع، مصادف با پایان جنگ کریمه بود. دولت عثمانی کاملاً تحت نفوذ انگلیس و فرانسه افتاده بود و به موجب عهدنامه «وینه» عثمانی ها ملزم به اجرای تنظیمات مورد نظر این کشور شده بودند. این دو نفر که عمّال انگلیس بودند به نوبت یکی پس از دیگری به صدارت اعظم، وزارت جنگ و وزارت خارجه منصوب می شوند. در این مدت میرزا حسین خان سپهسالار با اینان مراوده نزدیک داشت.(۱)

میرزا حسین خان در سال ۱۲۸۲ ه . ق از سوی شاه به لقب «مشیرالدوله» ملقّب گردید. میرزا حسین خان در دوره اقامت خود در عثمانی با سازمان های فراماسونری ارتباط پیدا کرد و به عضویت این سازمان و در خد مت اهداف و فرهنگ استعماری آن درآمد. حمایت همه جانبه او از میرزا ملکم در این رابطه معنا پیدا می کند. وی در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ ه . ق از سوی شاه، به مقام صدارت اعظم دولت ایران منصوب شد.

دهه هشتاد که در سال های پایانی آن سپهسالار صدارت یافت، با قحطی های پی در پی در ایران هم زمان بود. از آن میان، قحط سال ۱۲۸۸ ه . ق، مصادف با مقام جدید سپهسالار، موجی از مرگ و میرهای دسته جمعی را در پی داشت تا جایی که جمعیت ایران را به نصف کاهش داد.

۱- ۱. خان ملک ساسانی، سیاست گزاران دوره قاجار ، انتشارات بابک با همکاری انتشارات هدایت ص ۵۹ به بعد.

در این وقت، سپهسالار دارایی خزانه بی رونق کشور را در کیسه ریخت و در عیاشی های شاه و درباریان در طی سفر پنج ماهه به دولت های اروپایی خرج کرد. این موضوع اذهان توده ها را به سپهسالار بدبین کرد. هم چنین وا گذاری امتیازنامه رویتر که برای مدت هفتاد سال تمام منابع ثروت ایران را در اختیار بیگانگان گذاشت، هواخواهان استقلال و عزت کشور را به واکنش وا داشت. هنگام بازگشت شاه از سفر فرنگ در پی فشار عناصر داخلی به ویژه علما، میرزا حسین خان در بندر انزلی از صدارت خلع گردید و به حکومت گیلان منصوب شد. شاه به تنهایی راهی تهران شد و کم کم اوضاع را آرام و سپس سپهسالار را به تهران خواسته و امتیازات اولش را اندک اندک به او بازگرداند. مورخان در برکناری میرزاحسین خان، تسلیم بودن بی قید و شرط او در قبال سیاست های انگلیس و فشارهای ابرقدرت رقیب آن، یعنی روسیه را نیز دخیل دانسته اند.

میرزا حسین خان با زمینه چینی لازم، رضایت ناصرالدین شاه را به دست آورد و در سال ۱۲۹۵، برای بار دوم شاه را به سفر اروپا برد. صدرالتواریخ علت این اقدام سپهسالار را، سست شدن پایه های قدرتش در داخل دانسته است. اعتمادالسلطنه نیز دسیسه چینی سپهسالار برای انجام این سفر را از حیله های وی می شمارد. این سفر که نزدیک به پنج ماه به طول انجامید، از اواخر ربیع الاول تا نهم شعبان به طول کشید و هم چون سفر گذشته، میرزاحسین خان شخص اول بود.

پس از بازگشت از این سفر، ناصرالدین شاه به واسطه خدمات بی دریغ سپهسالار، دو قطعه طغرای مکلل برای نصب روی شانه ها (اولین سردوشی نظامیان در ایران) به وی بخشید و دست خط زیر خطاب به وی صادر شد:

جناب سپهسالار اعظم، اختصاص شخص شما به مقامات خدمت و این طور روابط معنویه که به حُسن صداقت و دولت خواهی خود در نزد ما حامل کرده اید، سزاوار علائم مخصوصه است که بالانحصار مایه امتیاز آن جناب باشد، دو قطعه طغرای مکلل به الماس که به اسم همایون است، برای نصب در روی شانه

مرحمت کردیم.

دامنه اقتدار سپهسالار تا حدی است که به نقل صدرالتواریخ: «هرچه می خواست به جا می آورد.» از رهگذر این اختیارات کامل و یکه تازی در سیاست خارجی و امور لشکری و کشوری در طول یک دهه، میرزاحسین خان سپهسالار، بنیان گذار آداب و رسومی شد که پایه گذاری سبک و روش اروپایی و غربی در ایران دانسته می شود. اخلاص و ارادت بیش از حد سپهسالار به انگلیس تا جایی است که شگفتی مأموران آن دولت استعماری را نیز برانگیخته بود؛ این در حالی است که سیاست اعلام شده انگلیس، تضعیف هرچه بیش تر ایران به سبب حفظ منافعش در مستعمره هندوستان بود.

در زمان صدارت سپهسالار، به واسطه حکمیت انگلیس، بخش هایی از سیستان و بلوچستان از ایران جدا شد و حقوق مسلم ایران در شمال خراسان و ماورای خزر را روسیه تصاحب کرد. شیوخ خلیج فارس در این وقت به تحریک انگلیس از استقلال دم زدند که دامنه آن تا امروز نیز گریبان گیر کشورمان است.

این در حالی بود که شاه همه اختیارات را به صدراعظم تفویض کرده بود. چنان که خود سپهسالار می نویسند:

جمیع امورات دولتی و مملکتی را جزئیتا و کلیتا واگذار و تفویض فرموده اند.(۱)

میرزاحسین خان پس از یک دهه اقتدار در سال ۱۲۹۷، از تمامی مقامات برکنار شد. علت برکناری وی را چشم پوشی از حقوق مسلّم ایران در ماورای خزر و کوک تپه و آخال و واگذاری آنها به روسیه دانسته اند.

میرزاحسین سپهسالار در یک دوره به انگلیس و در دوره دوم به روس ها گرایش داشت که توجه بیش از حد امپراتور روس به وی و سفر به روسیه،

۱- ۱. آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار ، خوارزمی، ص ۲۱۰.

موجب بدگمانی ناصرالدین شاه و سرانجام به عزل او انجامید.

سپهسالار برای نخستین بار ساختار سیاسی و اداری کشور را بر اساس آموخته های غربی شکل داد. محاکم شرعی را محدود و محاکم عرفی را که در دست حکومت بود گسترش داد. قانون اساسی را بر محور جدایی دین از سیاست نوشت و به امضای ناصرالدین شاه رساند. او اجرای حدود الهی را در کشور متوقف ساخت.

وی نیروهای مسلّح را دو دسته کرد و هر گروه را تحت آموزش مستشاران دو رقیب پر نفوذ در ایران، یعنی روس و انگلیس قرار داد. برای اولین بار، پای شاه را جهت مجذوب و مرغوب کردن او به قدرت و تمدن غرب و تحمیل اصلاحاتِ مورد نظرش، به فرنگ گشود و این کار را دوبار انجام داد و هر بار نیز جدایی بخشی از کشور ایران را در این سفرها تحمیل کرد.

در دوره او، شعارهایی چون ملی گرایی، باستان گرایی، وطن پرستی بستری برای انزوال اسلام شدند و این همان نتیجه ای بود که غرب می خواست؛ یعنی جدا کردن جامعه ایرانی از اسلام و اندیشه دینی.

غرب زدگی تا ژرفای جان این ملت نفوذ کرد و درتمام ظواهر و زوایای اجتماعی، فرهنگی، اداری، سیاسی و اقتصادی به رخ اسلام کشیده شد. میرزاحسین خان بانی این تهاجم خطرناک در ایران است.

میرزا حسین خان سپهسالار را می توان نخستین معمار اجرای اصلاحات غرب زده شبه مدرن در ایران دانست. راهی که او باز کرد با به قدرت رسیدن رضاشاه و نهادینه شدن استبداد شبه مدرن در ایران کاملاً در موضع قدرت قرار گرفت و تاریخ ایران در قرن بیستم را رقم زد. میرزا حسین خان سپهسالار به لحاظ شخصیتی، فردی فرصت طلب و منفعت جو و وابسته و به لحاظ فکری غرب زده و عضو لژ فراماسونری است. خیانت بزرگ او تلاش در راه اندازی ساختار حکومتی _ اداری شبه مدرن بر پایه مدلِ میرزا ملکم و انداختن ایران در جا ده تجددگرایی سطحی و بیمار است؛ راهی که رضاخان در آغاز سده

چهاردهم ه . ش آن را با زور سرنیزه به پیش برد و سرنوشتی فاجعه بار را برای تاریخ معاصر ما رقم زد.

گفتار چهارم: نقش عالمان دینی در مبارزه با روشن فکران غرب زده

اشاره

فعـالیت هـای افراد و گروه های غرب زده و سـکولار در ایرانِ زمان قاجار بسـیار گسترده بود و حاکمان و پادشاهان و ملازمان حکومت، همگی فریفته غرب بودنـد و هر از چنـدگاه به هوای دیدار غرب و غربیان و خوش گذرانی، سـفر فرنگ را در پیش گرفته و بار سـنگین هزینه وام های هنگفت آن را به دوش مردم سـتم کش ایران می گذاشتند و این امر در حکومت ناصری و مظفری به اوج خود رسـیده بود. با وجود این، پرسـش اساسـی این است که چه عاملی سـبب ناکامی غرب گرایان در مـدرنیزه کردن کشور (به معنای غربی اش) بوده است؟ به چه دلیل تلاش های آنها به جز تاثیر مقطعی، تـداوم نـداشت. این پرسـش آن گـاه پررنگ تر می شود که بـدانیم در ترکیه فعالیت های انجام شـده به گسترد گی ایران نبود، ولی در عین حال این کشور که روزی مرکز حکومت اسلامی بود، به کشوری لائیک تبدیل شد و قانون سکولاری بر آن حاکم گردید.

جالب است که افرادیماننـد ملکم خان کوشـیدند تا مبانی غربی را در قالب و لفافه دین مطرح کننـد. چنان چه خود ملکم در نامه اش به دانشمند انگلیسی ــ ویلفرید بلنت ــ می نویسد:

ص: ۱۴۷

من خود، ارمنی زاده مسیحی هستم، ولی میان مسلمانان پرورش یافتم. در اروپا که بودم، سیستم های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم، هم چنین با تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی فایده ای است. ازاین رو، فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هم وطنان آن معانی را نیک دریابند.(۱)

با این همه، آنان نتوانستند ایران را هم چون ترکیه تغییر دهند؛ هرچند، در برخی موارد اندیشه های سکولاری در ایران جلوه گری کرد، ولی این امر تداوم نداشته و پایدار نگردید. سر این قضیه را باید در وجود و حضور عالمان بزرگ و با نفوذی چون میرزای شیرازی و ملاعلی کنی و امثال آن دانست؛ زیرا پادشاهان با همه قدرت کذایی شان، توان مقاومت را در برابر نفوذ و قدرت معنوی آنان نداشتند. برای نمونه، عین السلطنه در کتاب خا طرات خود حکایتی را نقل می کند که نشان دهنده این واقعیت است. وی می نویسد:

ناصرالدین شاه با آن استقلال که می گویند، خواست دو ذرع از دیوار مدرسه مهدعلیا، مادر خودش را داخل خیابان که امروز موسوم به خیابان احمدی است، بنماید، عریضه به حاجی ملاعلی کنی نوشت، [ایشان در] جواب این نامه را به شاه نوشت: «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل»، شاه دیگر تا زنده بود جرئت نکرد این خیابان را که از جلوی باب همایون به سمت خیابان آباد می رود وسیع نماید.(۲)

بی شک، وجود عالمان آگاه و هوشیاری چون میرزای شیرازی، ملاعلی کنی، آشتیانی و شیخ شهیدها بود که اجازه نداد تا غرب بتواند از طریق مزدوران دست

ص: ۱۴۸

۱- ۱. آدمیت فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار ، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۶۴ و ۶۵.

۲- ۲. قهرمان میرزا عین السلطنه، خاطرات عین السلطنه ، ج ۹، ص ۶۷۵۳.

نشاندهنـده اشماننـد آخونـدزاده و ملکم خـان، خواست هـای اسـتعماری خود را در ایران عملی کنـد. اگر ترکیه جولاـن گاه غربی ها و سکولاریست ها گردید، از وجود علمای آگاه و پرنفوذ بی بهره بود. ازاین رو، در پایان این نوشتار، اشاره ای کوتاه به فعالیت های ملاعلی کنی خواهیم داشت. علاقه منـدان برای اطلاع بیش تر از تلاش و حضور آگاهانه علما می توانند به منبع های فراوان در این زمینه، مراجعه کنند.

حاج ملا علی کنی (۱۳۰۶ ه . ق)

حـاج ملا علی کنی در سال ۱۲۳۰ ه . ق در روسـتای کن، از توابع تهران به دنیـا آمـد. نخست با تلاش فراوان خود به نزد معلم [مکتب]رفته و در اندک مدتی از وی بی نیاز گردید و اصراری سخت در ورود در علوم عربیت و ادبیت نمود. پس از چندی، به هم جواری در عتبـات عالیـات توفیق یافت و از فیض سـکونت آن خاک پاک، علوم شـرعی را در خـدمت صاحب جواهر و شیـخ مرتضـی انصـاری تحصـیل و تکمیـل کرد و به نگارش مباحث اصول پرداخت و نوشـته هایی سودمنـد، از خود به یادگار گذاشت. آثار وی به قرار زیر است:

۱. رساله ای در اصول؛

۲. کتابی در طهارت؛

۳. کتابی در نماز؛

۴. کتابی در بیع؛

۵. کتاب تحقیق الدّلائل در شرح تلخیص الرسائل که در سال ۱۲۵۹ آن را نوشت.(۱)

رفتار و سـلوک سیاسـی حاج ملاعلی کنی به گونه ای بود که توانست با وجود شـرایط نامساعد و محدودیت امکانات علما در برابر دستگاه حاکم، قاجارها را به طور مؤثرتری محدود کند و تحت فشار گذارد، ولی خطر دو قدرت روس و

۱- ۱. محمدعلی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۳، اصفهان، نشاط، صص ۸۹۷ و ۸۹۸.

انگلیس و رقابت خرد کننـده آنها در ایران، به انـدازه ای بود که ایشان را به پیروی از سـیاستی خاص و گاه پنـدآموز و قدرت بخشـیدن به دولت ایران در برابر آن دو قدرت خارجی ناچار کرد. وی در همان حال، می کوشـید تا قدرت دولت را در مقابل مردم محدود کند و در حد توان از مردم، رفع ستم کند. هرگاه کارگزاران امور و یا شخص ناصرالدین شاه اغفال یا تطمیع می شـد و بخشـی از ثروت ملت ایران را (که در حقیقت جزیی از اسـتقلال و حاکمیت مردم شـمرده می شـد) به بیگانگان واگذار می کرد، نخستین و مهم ترین صـدای اعتراض و حرکت جدّی از آن ملاعلی کنی بود. وی به قدری به شاه فشار می آورد که وی را به لغو قرارداد یـا امتیـاز نامه وادار می کرد؛ چنان که در مورد قرارداد ایران با «رویتر» چنین رخ داد و آن مرحوم در نامه شدیداللّحنی که حاکی از بینش سیاسـی و قاطعیت و جسارت و قدرت روحی اوست، شاه را سـخت نکوهش می کند و بر لغو امتیاز پای می فشارد.

نـامه اعتراض آمیز و آگاهـانه آیت اللّه کنی به شـاه، سـند تاریخی مهمی است که از برهه ای تاریخی در مرجعیت و روحانیت شیعه حکایت می کند.

در همین زمـان که گروهی سـاده لوح، فریب شـعارهای ملکم خـان را خورده بودنـد، تنهـا ملاعلی کنی بود که عمق فاجعه و سرنـخ و هـدف چنیـن طرز فکری را می دیـد. ایـن مجتهـد شـیعی به خـوبی دریـافته بـود که رشـد فرامـوش خـانه هـا و تربیت یافتگانش، سرانجام واقعه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ه . ق (روز شهادت شیخ شهید نوری) را به بار می آورد؛ قرارداد وثوق الدوله را می سازد و رضاخان و فروغی و شـریف امامی و صدها چون او را به صـحنه سـیاست ایران وارد کرده و سرانجام دیکتاتوری به بار می آورد. از این رو، مرحوم کنی از همان آغاز با قاطعیت در جلوگیری از این بدعت خطرناک، فعالیت شدیدی را آغاز کرد.

ایشان در نامه ای شدیداللّحن به ناصرالدین شاه، خطر ملکم و عقاید و فراموش خانه او را چنین گوشزد می کند:

بر علما و غیر علما لازم است عرض کنند، پسند خاطر مبارک شود یا

ص: ۱۵۰

نشود، در مقام اصلاح آن برایند یا نیایند، بناءً علی ذلک همه ما دعاگویان، بلکه عموم اهل ایمان عرض می کنیم که شخص ملکم خان را ما دشمن دین و دولت دانسته ایم. به هیچ وجه، صلاحیت وکالت از دولت و سلطنت و انتظام مُلک و مملکت ندارد که به خطاب و لقب نظام الملکی مخاطب و ملقب باشد و هرکس باعث این امر شده است، خیانت کلی به دین و دولت نموده است که چنین دشمن جانی را مداخله درکارهای بزرگ دولت داده است. مدت زمانی نگذشته که دارالخلافه ابراز شعبده های زیادی نموده و مجلس فراموشی ترتیب داده بود و به این تزویر و شعبده در خیال تصاحب ملک و دولت و اضمحلال مذهب و ملت بود و الزام مواسات و یک جهتی و هم عهدی که هر یک در پای دیگر در مقام تمام مال و جان بایستد و تا یکی آوازی برآورد، همه حاضر و ناظر باشند و در وقت اجرای شروط و فرصت و جمیع اسباب نهضت و حرکت همگی یک دفعه حمله ور شوند و بر غیر هرکه باشد، بتازند و هرچه بخواهند، بگیرند و ببرند. گویا از خاطره مبارک نرفته باشد حاصل گزارشات فراموش خانه و نتیجه محتمله، بلکه مطمئنه آن... بر دفع و اخراج ایشان صدور یافت...

می توان در مورد مجموع کارها و تلاش های آن عالم بزرگوار گفت که وی در خصوص حفظ حد و مرز اسلام و مسلمانان و کشور ایران، عالمی تلاشگر، موفق و سربلند در تاریخ تحولات ایران بوده و در تاریخ مبارزاتش حقی عظیم بر روحانیت شیعه داشته است.

ص: ۱۵۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹